



اسطوره آفرینش در

آیین مانی

ابوالقاسم اسماعیل پور

انتشارات فکر روز از این مجموعه منتشر کرده است:

زبور مانوی / سی. آر. سی. آلبری / ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور.

زبور مانوی یکی از آثار آیینی- ادبی عصر ساسانی (سده‌های سوم و چهارم میلادی) است که نخست به زبان سریانی سروده شد و سپس در سده‌ی چهارم مسیحی به یونانی و بعد به زبان قبطی ترجمه شد. این اثر برجسته متضمن شیواترین مزامیر مانوی است که به زبانی فصیح و شاعرانه و به پیروی از مزامیر داوود سروده شده است.

پاره‌هایی از زبور مانوی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) بازمانده که در زمره‌ی اشعار زیبای عصر ساسانی است. مزامیر مانوی سروده‌ی مانی، پیام‌آور «آیین روشنی»، و حواریون و شاگردان اوست؛ از جمله، هراکلیدس، توماس و دیگران.

آلبری، پژوهنده و متخصص زبان قبطی، برای نخستین بار زبور قبطی مانوی را قرائت و به انگلیسی ترجمه کرد. پاپیروس‌های قبطی که اشعار مانوی بر روی آنها نوشته شده، مربوط به نیمه‌ی دوم سده‌ی چهارم مسیحی است که خود از یونانی ترجمه شده‌اند.

زبور مانوی شامل ۲۸۹ مزمور شماره‌دار و گروه بی‌شماری از مزامیر پراکنده است. در یکی از مزامیر آمده است: «کسی که مزموری را به آواز بخواند، مانند کسی است که تاج گل می‌بافد، آنان که پس از او پاسخ می‌دهند، مانند کسانی هستند که گل سرخ به دستشان دهند...»



انتشارات فکر روز

اسطوره آفرینش در آیین مانی

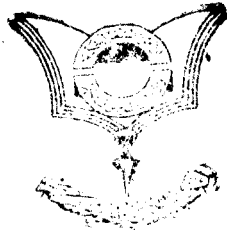


ابو القاسم اسماعیل پور

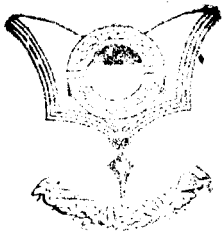


۳۰۰/۱ ف ا

۳۲/۲

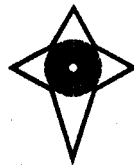


سید محمد



اسطوره‌ی آفرینش در آیین مانوی

۱. اسماعیل پور



انتشارات فکور روز



تهران، کریمخان زند، آبان شمالی، خیابان ۱۲، شماره ۲۲

اسطوره‌ی آفرینش در آیین مانی

ابوالقاسم اسماعیل پور

چاپ اول، ۱۳۷۵

چاپ و صحافی: سوره

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

تلفن بخش ۳۷۵۰۵

بها در سراسر کشور **۴۰۰ تومان**

حق چاپ و نشر این اثر برای شرکت انتشاراتی فکروز محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۵۸۳۸-۲۳-۱ ۹۶۴-۵۸۳۸-۲۳-۱ ISBN: 964-5838-23-1

۹	پیش‌گفتار
۱۱	کوتاه‌نوشت مآخذ
۱۳	دیباچه: مانوی و اسطوره‌ی نور و ظلمت
۲۵	آموزه‌ی مانوی
۲۷	چکیده‌ی اسطوره‌ی آفرینش
۳۱	آثار مانوی و مانویان
۳۳	دست‌نوشته‌های مانوی
۳۶	نوشته‌های دیگران درباره مانوی و آیین
۳۹	پژوهش‌های مانوی از آغاز تا کنون

بخش نخست: بازسازی و روایت اسطوره‌ی آفرینش مانوی ۵۱

ایزدان اسطوره‌ی آفرینش و خویشکاری آنان / ۵۳ □ بازسازی و روایت
 اسطوره‌ی آفرینش / ۵۵ □ بهشت روشنی / ۵۵ □ سرزمین تاریکی /

۵۸ □ تازش اهریمن به سرزمین روشنی / ۵۹ □ آفرینش نخست / ۶۰ □
 آفرینش دوم / ۶۲ □ آفرینش کیهان / ۶۴ □ آفرینش سوم / ۶۶ □ آفرینش
 انسان / ۷۰ □ چگونگی روان پس از مرگ / ۷۳ □ پایان جهان / ۷۴ □
 نمودار پیدایش نخستین انسان‌ها / ۷۵ □

بخش دوم: متون مربوط به اسطوره‌ی آفرینش مانوی

۸۵

- نوشته‌های مانی و مانویان / ۸۷ ■

الف. متون فارسی میانه و پارتی / ۸۷ □

ب. متون سغدی / ۱۵۷ □

پ. متون قطعی / ۱۶۹ □

ت. متون چینی / ۲۱۳ □

ث. متون اویغوری / ۲۱۷ □

- نوشته‌های غیر مانویان / ۲۱۹ ■

ج. متون عربی و فارسی / ۲۱۹ □

چ. متون سریانی / ۲۳۷ □

ح. متون لاتینی / ۲۴۵ □

خ. متون یونانی / ۲۵۱ □

۲۵۵

کتاب‌نامه

۲۵۹

فهرست متون مربوط به اسطوره‌ی آفرینش مانوی

۲۶۷

شرح نام‌ها و واژگان

۲۸۱

نمایه

به همسر،

پوری

با جانمایه‌ی روح افزایش.

پیش‌گفتار

انگیزه‌ی نگارنده در وهله‌ی نخست، فراهم نمودن متن‌های گوناگون درباره‌ی «اسطوره‌ی آفرینش»، یا «تکوین جهان در آیین مانوی» بوده است، تا جویندگان اسطوره‌ی مذکور را از مراجعه به متن‌هایی که به زبان‌های گوناگون - عمدتاً به زبان‌های کهن فارسی میانه، پارسی، سغدی، قبطی و غیره - نوشته شده و از انسجام کافی برخوردار نیستند، بی‌نیاز کند.

از سوی دیگر، هریک از متن‌های بازمانده‌ی مانوی، بخشی از اسطوره‌ی آفرینش را توصیف می‌کند. برای نمونه، بهترین توصیف «بهشت مانوی» در متن سغدی بازمانده است، حال آن‌که «توصیف ایزدان» را در متن‌های فارسی میانه و پارسی می‌یابیم. بنابراین، هدف دیگر این رساله بررسی، تلفیق و بازسازی اسطوره‌ی آفرینش مانوی بوده است.

از این رو، نخست دیباچه‌ای در شرح آموزه‌ی مانوی و اسطوره‌ی نور و ظلمت و نیز اطلاعاتی درباره‌ی ایزدان گوناگون مانوی آورده‌ایم، آن‌گاه به شرح آثار مانوی و مانویان و آنچه که غیر مانویان درباره‌ی آیین مانوی نوشته‌اند، پرداخته و پژوهش‌های مانوی را از دیرباز تا عصر حاضر بر شمرده‌ایم.

بخش نخست شامل بازسازی و روایت اسطوره‌ی آفرینش است که خود شامل توصیف بهشت روشنی، سرزمین تاریکی، آفرینش نخست (نبرد هرمزد با

نیروهای تاریکی و اسارت او)، آفرینش دوم (رهایی هُرمزد بَغ و آفرینش کیهان)، آفرینش سوم (آفرینش انسان و رهایی پاره‌های نور) و پایان جهان است، که حاصل بازسازی بیش از صد متن گوناگون است و در بخش دوم خواهد آمد. در بخش دوم، متون مربوط به اسطوره‌ی آفرینش مانوی آمده است که خود شامل:

الف) نوشته‌های مانی و مانویان (متون فارسی میانه، پارتی، سغدی، قبطی، چینی و ترکی اویغوری)؛

ب) نوشته‌های غیر مانویان (متن‌های عربی، فارسی، سریانی، لاتینی و یونانی) است. نوشته‌های فارسی میانه، پارتی و سغدی را از متون اصلی ویراسته‌ی پروفیسور مری‌بویس، زوندرومان و هنینگ برگردانده‌ایم و برای گزارش متن‌های دیگر، از ترجمه‌های معتبر اروپایی بهره گرفته‌ایم که مآخذ دقیق آن‌ها در زیرنویس هر متن آمده است.

در این جا باید از راهنمایی‌ها و یابوری‌های استاد و پژوهنده‌ی ارجمند، خانم دکتر ژاله آموزگار، که با شکیبایی ویژه‌ی خویش به تصحیح و پالودن سطر به سطر این رساله دست یازیده‌اند، سپاسگزاری کنم.

خود را وام‌دار و مدیون پژوهنده‌ی گرانقدر اساطیر ایران، زنده‌یاد دکتر مهرداد بهار، می‌دانم که در قرائت و ترجمه‌ی متون فارسی میانه و پارتی سهم بزرگی داشته‌اند و از راهنمایی‌های ارزشمند خویش دریغ نورزیده‌اند.

از استادان گرانمایه، آقای دکتر احمد تفضلی و خانم دکتر بدرالزمان قریب، که هریک با دقت اندیشمندانه‌ی خود در مراحل گوناگون تألیف این پژوهشنامه، به ویژه در معرفی منابع موثق، این جانب را یاری داده‌اند و نکات سودمندی را یادآور شده‌اند، صمیمانه سپاسگزارم.

در پایان باید از استاد جلیل حسن‌زاده، به سبب یابوری‌های بی‌شائبه‌اش در ترجمه‌ی پاره‌ای متون آلمانی، سپاسگزاری کنم.

ابوالقاسم اسماعیل‌پور

تابستان ۱۳۷۴

کوتەنوشت مآخذ:

- A.M.L.** Asmussen, Jes P. *Manichaeen Literature*, Delmar, New York 1975
- BBB.** W.B. Henning, «Ein Manichaisches Bet und Beitbuch,» *APAW*, 1936
- B.R.** Mary Boyce, *A Reader in Manichaeen Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9. Leiden, Teheran Liege 1975
- BSO(A)S.** *Bulletin of the School of Oriental (and African) Studies*, London
- B.W.** Mary Boyce, *A Word - List of Manichaeen Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Leiden, Teheran-Liege 1977
- Cat.** Mary Boyce, *A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichaeen Script in the German Turfan Collection*, Berlin 1960
- Gnos.** Robert Haardt, *Gnosis*, tr. by J.F. Hendry, Leiden 1971
- Hom.** H.J. Polotsky, *Manichaische Homilien*, Stuttgart 1934
- Keph.** Schmidt-Polotsky-Bohlig, *Kephalaia*, I, II, Stuttgart 1935-1937
- K.P.T.** Werner Sundermann, *Mittelpersische und Parthische Kosmogonische und Parabel texte der*

Manichear, Berlin 1973

Mir.Man. F.C. Andreas and W.B. Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch Turkestan*, *SPAW*, 1932, 1933-34

M.P.B. C.R.C. Allberry, *A Manichaeian Psalm Book*, Stuttgart 1938

دیباچه

مانی و اسطوره‌ی نور و ظلمت

مانی، بنیانگذار و مروج آیین روشنی، در آغاز سده‌ی سوم مسیحی (۱۴ آوریل ۲۱۶ م) در استان اسورستان، واقع در بین‌النهرین، چشم به جهان گشود؛ جهانی که بعدها آن را آمیزه‌ای از نور و ظلمت برشمرد. او از همان آغاز کودکی، خود را در میان جمعی یافت که به باورهای گنوسی گراییده و به ویژه به فرقه‌ی سپیدپوش مُغْتَسَلَه وابسته بودند.

مانی تباری ایرانی داشت، چه والدینش از بازماندگان شهزادگان اشکانی بودند، اما خود در بابل زمین پرورش یافت و آیین وی دیگر نه آیینی ایرانی، بل آیینی گنوسی، متأثر از عرفان گنوسی - مسیحی بین‌النهرین، سوریه و مصر بود که با دیدگاه نور و ظلمت ایرانی درآمیخت و با برخی آراء هندی - بودایی پرداخته کرد.

شبی مادر مانی به خواب دید که فرزندش در چهار سالگی به آسمان عروج کرد. در روایات مانوی آمده است که مانی در دوازده سالگی، و بار دیگر در بیست و چهار سالگی، تَرَجَمِیگ یا همزاد مینوی اش را - که فرشته‌ای گسیل شده از سوی زُرّوان یا شهریار بهشت روشنی است - دیدار کرد. این همزاد مینوی در نوشته‌های

مسیحی فارقلیط خوانده شده و بنا به نظر مانی، او بود که راز کیهان و اسطوره‌ی نور و ظلمت را بر او گشود.

گویند چندی بعد، مانی بر شاپور درآمد و تاج بر سر وی نهاد و بر دوش هایش نورهایی چون مشعل فروزان بود. پس او را فرشته‌ی روشنی خواندند و سال‌ها زیست تا آیین روشنی را جهان گستر کند و از خاور تا باختر بپراکند. خود این آیین را «مکاشفه‌ی دو بُن» می‌خواند که با «کتاب‌های زنده» از همه‌ی آیین‌های پیشینیان برتر و بهتر بود.^۱ مانی دانش «روان‌چینی»^۲ را به مردمان آموخت. دانشی که چیدن و گردآوری روان‌ها و روشنی‌های بازمانده در قعر مغاک و در تن دیوان، و چیدن نورهای به ظلمت آمیخته را ترویج می‌کرد. در این کار، از نوشتن و سرودن، نگارگری و موسیقی بهره‌ی فراوان گرفت. از نوشته‌های او گنج زندگی، رازان، انجیل زنده، غولان، رسالات، نیایش‌ها و زبور را می‌توان نام برد. زبور سرود نامه‌ای است نیایشی و عاشقانه به شیوه‌ی مزامیر داود و غزل‌های سلیمان.

در انجیل زنده آورده است:

«ستوده شد و ستوده شود دوشیزه‌ی روشنی، سرِ همه‌ی حکمت‌ها. ستوده شد و ستوده شود دین پاک، به زور پدر، به آفرین (ستایش) مادر و به حکمت پسر. درود و آفرین بر فرزندان درودی و بر گویندگان و شنوندگان سخنِ باوری (راستین). ستایش باد و حرمت پدر را و پسر را و روح‌القدس را و کتاب پاک را. گفتار انجیل زنده که چشم و گوش را آموزش دهد و بارِ راستی آموزاند.»^۳

و در زبور، که جلوه‌گاه زیباترین مزامیر در ستایش عیسی، مانی و ایزدان روشنی است، می‌خوانیم:

«سرزمین روشنی، خانه‌گاه پدر

اورنگ خداوندگار همگان...

سرچشمه‌ی بشکوه!

ناپژمرنده شکوفه‌های زیبای فروزان...

آن برزوارترین

که بزرگ داشته می‌شوند

کودکان آن...

پرستاران سرزمین روشنی!^۴

باری، روشنی و پاره‌های نور، همه‌ی اندیشه‌ی مانی را فرا گرفت. چه، او همواره به نور و رهایی آن از چنگال ظلمت می‌اندیشید. نماد زیبای نور، دوست روشنان نام دارد که مانی او را «معشوق روشنی» خطاب کرده که «تاج بر سر می‌نهد»^۵؛ نیز دوشیزه‌ی روشنی که جلوه‌ی ایزدی رهاکننده‌ی پاره‌های نور محبوس و مظهر زیبای دوشیزگان پارساست.

و اما یکی از مهم‌ترین هنرهای مانی که در ایران بیش‌تر به همین خاطر آوازه یافت، نگارگری است.^۶ او در مقام نگارگری چیره‌دست، آموزه‌ای عرفانی را بر پرده‌هایی شگفت‌انگیز نقش می‌زند و از قلم‌موی سحرآمیز خویش برای توصیف سرزمین روشنی و قلمرو ظلمت بهره می‌جوید.

در بیان‌الادیان در هنر نگارگری مانی آمده است:

«این مردی بود استاد در صناعت صورتگری و به روزگار
شاپور بن اردشیر بیرون آمد. در میان مغان پیغامبری دعوی کرد و
برهان او صناعت قلم و صورتگری بود. گویند بر پاره‌ی حریر
سپید خطی فرو کشید، چنان که آن یک تار حریر بیرون کشیدند،
آن خط ناپدید گشت و کتابی کرد به انواع تصاویر که آن را ارژنگ
مانی خواندند و در خزاین غزنین هست.»^۷

درواقع، ارزنگ مانی - که شرح نگارین اسطوره‌ی نور و ظلمت است - تا اواخر سده‌ی پنجم هجری در غزنین وجود داشت و بعدها از میان رفت و هیچ برگی از آن برجای نماند. مانی برای آفریدن ارزنگ یک سال در غاری پناهنده شد. آنگاه از شکاف کوه بیرون آمد و در دستش طومارهای منقوش بود که همه را حیران کرد.^۸

نگارگر نور این بار از اعجازی نو بهره گرفت تا همگان را به کیش خویش جذب کند. نگارگری برای او تنها ابزاری بود برای توجیه و تشریح اسطوره‌ی آفرینش که به غایت گونه‌ای پیچیده و نمادین داشت. او مروج آیین یا مکاشف‌ی دو بُن بود که بر جدایی ازلی روح و ماده و بر جدایی نور و ظلمت تأکید داشت. این دو بُن نگر با آنچه که گنوسیان پیش از او باور داشتند، اندکی تفاوت داشت؛ چه مانی برای نور و ظلمت ازلیت قایل بود، در حالی که گنوسیان به هبوط نور معتقد بودند و می‌گفتند که نور از زادگاه راستین خویش به سوی ماده و این جهان سقوط کرده است. پس مانی نگره‌ی نور و ظلمت را از آیین زردشت به وام گرفت و با باورهای گنوسی آمیخت و باور نوینی را عرضه داشت که قرن‌ها پایید.

پیش از آفرینش، دو نیروی ازلی نور و ظلمت بودند، چونان که همواره بودند و هستند و خواهند بود. این دو نیرو هم پیش از آفرینش و هم در پایان جهان کاملاً از هم جدایند و به گونه‌ی دو اقلیم ضدّین در برابر هم استقرار یافته‌اند: اقلیم نور و اقلیم ظلمت. هر یک را شهریارِ نیرومند است: شهریارِ سرزمین روشنی پدرِ بزرگی یا زُرّوان، و همتای او در سرزمین ظلمت، شهریارِ تاریکی یا اهریمن. دو سرزمین نیک و بد، و خیر و شر از هم جدایند، چونان دو درخت سپید و سیاه که یکی میوه‌ای نیک و دیگری میوه‌ی بد به بار می‌آورد.

زمانی شهریارِ تاریکی به مرز سرزمینِ روشنی می‌آید و از دیدن پاره‌های نور و ایزدانِ زیبایِ روشنی به وجد آمده، بدانان رشک می‌برد. هر آینه بر آن است که تازش آغازد و نور را تصاحب کند؛ دیدارِ رشک‌آمیزی که عزمِ اهریمن را برای تازش جزم می‌نماید.

پس پدرِ بزرگی برای دفاع از ایزدانِ روشنی، مادرِ زندگی را فرا می‌خواند تا افزارِ نبرد را فراهم کند و هموست که هر مزدیغ را می‌آفریند تا به جنگِ اهریمن و دیوانِ گسیل شود. هر مزدیغ نمادِ انسانِ دریند این جهانِ خاکی است. چه او در

سرزمین ظلمت اسیر می‌شود و مدهوش می‌افتد و منتظر نجات بخشی است. پنج فرزندش، آه‌سپندان نیز به چنگ نیروهای اهریمنی گرفتار می‌آیند. بدین گونه نور با ظلمت آمیخته می‌گردد. ایزد یا ایزدانی بایسته است که این دو را از هم جدا کند. هُرمزدیغ، چون کیومرث زردشتی، الگوی انسان نخستین است. نجات او الگویی ایزدی است برای نجات انسان جدا شده از نیستان نورانی خویش. مهجوری، انسان محبوس در تاریکی را همیشه رنج می‌دهد. درد هجران و این دورافتادگی از اصل مینویی، درونمایه‌ی اصلی بیش‌تر عارفان گنوسی و ایرانی است. در این دوران آمیختگی نور و ظلمت، بایسته‌تر آن که این دو بن از هم جدا شده، به اصل خویش واصل گردند.

آنگاه ایزدان روشنی دیگر برای نجات هُرمزدیغ گسیل می‌شوند، از جمله مهرایزد که رهاننده‌ی اوست:

بستاند روشنی را از آن جهان

به گونه‌ها و شیوه‌های بسیار

به نرمی و درشتی.^۹

اسارت هُرمزدیغ به گونه‌ی یک کشتی باز نموده می‌شود. کشتی‌ای که حامل او و فرزندان نورانی اوست و به دست دزدان اهریمنی می‌افتد:

کشتی‌ای که ته‌آن سپیده

و ریسمان‌های نور بر آن است.

سکاندارانش شکوهمنداند

و ملوانانش سپیده‌را فرا پوشیده‌اند.^{۱۰}

مهرایزد پس از نبردی سخت و سنگین، هُرمزدیغ را از بند می‌رهاند و جهان را می‌آفریند به گونه‌ای شگفت‌آور، با ده آسمان و هشت زمین، که از تن دیوان شکست خورده ساخته شده‌اند. پس کیهان در اصل بنی ظلمانی دارد و این آیا

نشان دهنده‌ی نگرش بدبینانه‌ی مانی در عصر ساسانی نیست؟ اما او همواره در انتظار نجات است و به نجات نور و رهایی آن از چنگ عفریت ظلمت چشم امید دارد.

نجات هرمزدیغ در نزد مانویان همچون مصلوب شدن مینوی عیسی مسیح است. چه آنان به مصلوب شدن عیسی باور ندارند و عروجی ملکوتی را می‌پذیرند. هرمزدیغ، چونان عیسی، بر چلیپای نور می‌رود، یعنی به آسمان عروج می‌کند. به گمان مانی، چلیپای مادی و چوبین در شأن عیسی مسیح نبوده است؛ چنان‌که دین اسلام نیز مصلوب شدن عیسی مسیح را نپذیرفته است.

هرمزدیغ که نماد ازلی نخستین انسان است، بدین گونه نجات می‌یابد. اما این بدان معنی نیست که همه‌ی پاره‌های نور از چنگ ظلمت رهایی یافته‌اند. بسیاری از ذرات نور آمهرسپندان، فرزندان وی، توسط دیوان بلعیده می‌شوند. نبرد نور و ظلمت در دوران آمیختگی رخ می‌دهد، یعنی آنگاه که شاخه‌های مینوی نور بلعیده می‌شوند. همه در آرزوی جدا شدن و گسیختن نور از تاریکی‌اند و این هدف غایی مانویان بوده است. انسان باید در جایگاه تطهیر ارواح، جایگاه تطهیر نور و ستردگی از ظلمت پالوده گردد و از طریق ستون روشنی یا کهکشان راه شیری به ماه و خورشید و سرانجام، به بهشت نو بپیوندد که بهشتی است موقتی تا پایان جهان و به بهشت روشنی، جهان اعلیٰ علیین، خواهد پیوست.

پس از رهایی هرمزدیغ، ایزدان از پدر بزرگی می‌خواهند که ایزدی را فرا خواند تا به ماه و خورشید حرکت بخشد و جهان را به چرخش درآورد و بازمانده‌ی پاره‌های نور محبوس از تن دیوان را رها سازد. این ایزد نو، نریمه ایزد نام دارد که پیکری بس زیبا و نورانی دارد. او به نوبه‌ی خویش، ایزد دیگری را فرا می‌خواند که زیباترین جلوه‌ی پدر بزرگی و دختر او شمرده می‌شود، ایزدبانویی بس فریبا که همه‌ی چشم‌ها را خیره می‌کند و پیکر نورانی‌اش از آسمان چشم‌نواز است. او دوشیزه‌ی روشنی نام دارد که گاه «دوازده دوشیزه» خوانده می‌شود:

آه، دوشیزه‌ام، محبوبم!

از آتش زنده اگر نگهبانی کنی،
خویشتن را نثار تو خواهم کرد!^{۱۱}

نریسه ایزد که جلوه‌ی زیبای مردانه و گاه مظهر مادینگی است، به اتفاق
دوشیزه‌ی روشنی برهنه در برابر دیوان ظاهر می‌شود تا آنان را اغوا کنند و پاره‌های
نور محبوس در تن آنان را آزاد سازند:
پدر بزرگی دوشیزه‌ی خویش را - که از روح اوست - بدانان نشان داد

آنان در مفاک خویش به جنبش درافتادند
و خواستند خویشتن را بر او فراز کشند
دهان گشودند و خواستند او را ببلعند.^{۱۲}

اما پدر بزرگی قدرت سحرانگیز و اغواگر دوشیزه‌ی روشنی را در دست
گرفته، بر آن‌ها می‌گستراند، چونان نور که بر ماهیان افکنند:

او دوشیزه را چون باران بر آنان فرو باراند
همانند ابرهای پاک باران خیز
خود را چون بارقه‌ای تیز تک در آنان فرو راند
و در اندام‌های درونی آنان خزید.^{۱۳}

دوشیزه‌ی روشنی را با دثنا‌ی مزدیسنی که از مظاهر سپننه آرمشیتی،
فرشته‌ی موکل زمین در آیین زردشتی است، و نیز با سوفیا، ایزد بانوی خرد،
سنجیده‌اند.^{۱۴} دثنا فرشته‌ای است که پس از درگذشتن انسان، به گونه‌ی دختر
زیباروی بر او ظاهر می‌گردد. او دختر سپننه آرمشیتی، فرشته‌ی زمین است و دین
مزدیسنی نیز از جلوه‌های اوست. دثنا از «پرتواندیشه و خرد» مزدایی آفریده شده:

«هنگامی که تو در روز نخست، جهان مادی و دثنا را از

پرتومش و خرد خویش ساختی، هنگامی که جهان را به خلعت
هستی بیاراستی...^{۱۵}

سوفیا ایزدبانوی حکمت نیز در عهد عتیق دختر یهوه و آراینده‌ی آفرینش
است که به گونه‌ی دوشیزه‌ای درخشان جلوه می‌یابد. او جلوه‌ی انسانی خرد و
حکمت است که چون روح پاک یا روح القدس در همه‌ی انسان‌ها نفوذ می‌کند. او
شکوه خداوندی، تجلی نور جاودانی و آیینی معصوم کنش خداوندگار و محبوب
اوست.^{۱۶}

با برهنه شدن نریسه ایزد به دو هیأت نر و ماده و فراز آمدن دوشیزه‌ی روشنی،
دیوان نر و ماده تحریک می‌شوند و سخت به هیجان می‌آیند. دیوان نر از طریق
انزال، پاره‌های نور را آزاد می‌سازند و دیوان ماده جنین‌های خود را سقط می‌کنند؛
و سرانجام:

خجسته دوشیزه‌ی روشنی
با زیبایی وصف ناپذیرش
نیروهایی را که سرشار از پلیدی‌اند، شرمسار می‌کند.^{۱۷}

این پاره‌های نور را شده به سوی کشتی ماه و خورشید رهسپار می‌شوند و
راه منزلگاه خویش را درپیش می‌گیرند. بخش‌هایی از نور که هنوز آلوده‌اند و کاملاً
پالوده نشده‌اند، بر زمین می‌ریزند و به صورت گیاه از زمین می‌رویند. پس گیاهان
موجوداتی زمینی و این جهانی‌اند، اما ذرات نورانی و ایزدی درون آن‌ها محبوس
گردیده‌اند. از سقط جنین دیوان ماده، جانوران به وجود می‌آیند که آفریده‌ی
ظلمت‌اند، اما آنان نیز پاره‌های روشنی را در کالبد خویش زندانی کرده‌اند.

بدین گونه، پیکار نور و ظلمت همچنان ادامه می‌یابد. در حالی که بسیاری
از پاره‌های نور محبوس آزاد شده‌اند، شهریار ظلمت یا اهریمن نیز بیکار
نمی‌نشیند و در اندیشه‌ی ابدی کردن اسارت نور است.
اکنون ببینیم که احوال انسان در دوران آمیختگی نور و ظلمت چگونه است؟

به گمان مانی، انسان اصلاً زاده‌ی ظلمت است. چه، شهریار تاریکی در پی انتقام از ایزدان نور، در صدد است که زندانی شدن نور را ابدی سازد. پس آفریدن زوجی نرو ماده به شکل نرینه و مادینه‌ی نریسه ایزد را آرزو می‌کند. انسان ایزاری است در چنگ نیروهای ظلمت برای ادامه‌ی ستیز با ایزدان نور. نخستین مرد آفریده می‌شود و گهمرد نام دارد که زاده‌ای دیوی است؛ و نخستین زن مُردیانه نام دارد که نور کم‌تری در اوست. ظلمت دوست دارد که نور برای ابد در چنگ او محبوس باشد و دوران آمیختگی استمرار یابد. اما ایزدان نور هم بیکار ننشسته، در پی آگاهی و هدایت انسان برمی‌آیند. این بار، بهانه‌ی نبرد نورو ظلمت، انسان است که «کیهان کودک» (عالم اصغر) خوانده می‌شود، در برابر «کیهان بزرگ» (عالم اکبر). تن اهریمنی است و باید طرد گردد. انسان زاده‌ی ظلمت بس رنج می‌کشد و تنها پاره‌ای نور در تن او زندانی است که به گونه‌ی مرواریدی درون صدفی خاکی می‌درخشد و در عین حال، اندوهگن است. «گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود» چه نیک بیانگر این اسارت نور یا اسارت روح در نزد گنوسیان است. این گوهر نورانی باید از «صدف» (جهان مادی) بیرون آید و به سرزمین روشنی رهسپار گردد. مانی معتقد بود که آمیزش زن و مرد باعث ازدیاد بی‌رویه‌ی نسل خواهد شد و ازدیاد نسل، در پی تحریک دیوان، باعث می‌شود که اسارت نور در زندان تن ابدی شود. بدین روی گزیدگان مانوی از آمیزش با زنان دوری می‌کردند. اما این بدان معنی نبود که زن نمی‌توانست در حلقه‌ی مانویان درآید. بسیار زنان برجسته بودند که پارسایی گزیدند و حتی در حلقه‌ی گزیدگان و برجستگان مانوی درآمدند و از مقامی بلند پایه برخوردار گردیدند. هر که از شهوات دوری می‌جست - چه زن و چه مرد - می‌توانست در شمار بلندپایگان مانوی درآید.

نیوشایان که توده‌ی مانویان را تشکیل می‌دادند، می‌توانستند ازدواج کنند و گوشت خورند، مشروط بر این که خوراک گزیدگان را فراهم کنند و نیازهای آنان را برآورند.^{۱۸} در پهنه‌ی آمیختگی نور و ظلمت، هر نیوشایی می‌توانست در سلک گزیدگان درآید و در این کار، بایسته بود که از تن ظلمانی دوری جوید و گوهر تابناک درون خویش را ببالاید.

آگاه نمودن انسان به دست عیسای درخشان است که ایزد رهایی‌بخش

سومین مرحله‌ی آفرینش در اسطوره‌ی مانوی است. عیسیای درخشان به نخستین انسان روی می‌کند و چگونگی بهشت روشنی، ایزدان، دوزخ، اهریمن و دیوان را برای او شرح می‌دهد و او را از مُردیانه می‌ترساند و می‌خواهد که از او دوری جوید. چه، مُردیانه با دیوان می‌آمیخت و آکنده از شهوت بود و هرگز سیراب نمی‌شد. دیوان نیز مُردیانه را تحریک می‌کردند تا شوی خویش را اغوا کند و از دست ایزدان نور برهاند. آنگاه گهمُرد اغوا شده و با مُردیانه هم‌آغوش گشت. پس مُردیانه پسری زایید شیت نام که بیش‌تر به پدر ماننده بود. از هم‌آغوشی با دیوان نیز فرزندانِ گونه‌گون زایید و خواست که اسارت نور را ابدی کند.

آنگاه گهمُرد به توصیه‌ی عیسیای درخشان از «درخت زندگی» بخورد و آگاه و بینا گشت و خروش برآورد: «وای بر من! چه ناآگاه و در ظلمت به بند بودم!» پس با فرزند خویش به خاور، به سوی نور و حکمت ایزدی روانه شدند و دوری از این جهان خاکی پیشه کردند. نور درونشان پس از مرگ به ماه و خورشید و بهشت نورخت بریست و از این منزلگان سوزان فراز رفت. مُردیانه و فرزندان دیوی‌اش نیز به مفاک ظلمت رهسپار شدند.^{۱۹}

در اسطوره‌های مانوی، انسان‌ها از نسل همین گهمُرد و مُردیانه و فرزندان آن‌ها به شمار می‌آیند که در برخی نور بیش‌تر هست. رسالت انسان در این دوران آمیخته، رها سازی نور محبوس از کالبد مادی است. چون ماه نو درآید، کم‌کم نورهای رها شده را جذب کند و به گونه‌ی کشتی و گردونه‌ی آسمانی فراز آید. نیمه‌ی هر ماه، بدر کامل نشانه‌ی پُر شدن کشتی ماه از انوار دیناوران و پرهیزگاران است که در پایان ماه تخلیه خواهد شد و انوار را به خورشید خواهد سپرد.

سرانجام، در پایان جهان مانبد، ایزد حامل زمین‌ها، بار سنگین خود را رها کند و هشت زمین پاره پاره گردد. ده آسمان نیز گسیخته و متلاشی شود، همه‌ی ذرات کیهان به جوش و خروش درآید. زمان فرشگرد (رستاخیز) فرا رسد. اما این پایان هستی نخواهد بود، بلکه پایان دوران آمیختگی است. در این هنگام: «دَد و درخت، آفریده‌ی بالدار و آبری و خرفستر (جانوران موزی) از میان روند...»^{۲۰} آتش‌سوزی بزرگ آغاز شود که بیش از هزار سال ادامه دارد. همه‌ی پلیدی‌ها در این آتش بزرگ بسوزند و نابود شوند و انوار پالوده شده فراز روند.

هرمز دیغ از سوی شمال، نریسه ایزد از خاور، بام ایزد از نیمروز و مهر ایزد از
 سوی باختر درآیند و با یارانِ نجات یافته‌ی خویش بر آن بنای بهشت نو فراز
 ایستند و آن آتش تابان را بنگرند و بدکاران عذاب کشند.
 بهشت نو به بهشت روشنی پیوندد، همه نور یکپارچه شوند. اهریمن به
 مغاک ظلمت خویش فرو شود و در ته چاهی زندانی گردد که روی آن سنگی به
 اندازه‌ی دنیا گذارده شود تا فراز آمدن نتواند.
 بار دیگر دوران زرین جدابودگی نور و ظلمت فرا رسد و همه‌ی رستگاران با
 جامه‌ی نورانی و دیهیم روشنی بر سر، به دیدار پدر بزرگی یا زروان بی‌کرانه
 درآیند و غرقه‌ی تماشای وی و غرقه‌ی نور گردند:

در منزلگاه سوزان
 عهد می‌بندیم
 که دست به گریز زنیم.
 سرشار از نور
 پس هنگامی که نور به جایگاه خویش فراز رود
 ظلمت فرو افتد
 و هرگز برنخیزد.^{۲۱}

پی‌نوشت:

- ۱- رک. B.R., pp. 29-30.
- ۲- یعنی دانش گردآوری روان‌ها و روشنی‌های بازمانده در تاریکی. مانی رسالت خویش را «روان‌چینی» خوانده است. رک، متن b در B.R. p. 31.
- ۳- رک. B.R. p. 32.
- ۴- رک. M.P.B. p. 32.
- ۵- رک. مأخذ پیشین، ص ۲.

۶- رک. هنر ملّوی، ترجمه‌ی نگارنده، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۳، ص ۵۸ به بعد.
۷- به نقل از احمد افشار شیرازی، متون عربی و فارسی درباره‌ی ملّی و ملّویت، تهران ۱۳۳۵، ص ۴۹۱.

۸- رک. همان مأخذ، ص ۱۲-۵۱۱.

۹- رک. بخش دوم، متن پارتی ۱۵.

۱۰- رک. بخش دوم، متن قبطی ۶۶.

۱۱- رک. بخش دوم، متن قبطی ۶۲.

۱۲- رک. متن قبطی، شماره‌ی ۵۸.

۱۳- همان جا.

۱۴- از جمله، هنری کریب در

*Terre Céleste et Corps de Résurrection, De l'Iran Mazdéen
à l'Iran Shī'ite*, 1960, p. 68

به نقل از جلال ستاری، افسون شهرزاد، ص ۱۶۶.

۱۵- یسنا ۳۱، قطعه ۱۱، به نقل از یشت‌ها، ج ۲، ص ۲-۱۶۱.

۱۶- رک. آیین گنوسی و ملّوی، ترجمه‌ی نگارنده، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۱-۲۳.

۱۷- رک. بخش دوم، متن قبطی شماره‌ی ۵۷.

۱۸- رک. آیین گنوسی و ملّوی، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۳، ص ۳-۱۴۲.

۱۹- رک. الفهرست، ترجمه‌ی رضا تجدد، تهران ۱۳۶۶، ص ۵۸۸-۵۹۰.

۲۰- رک. B.R. p. 68.

۲۱- رک. بخش دوم، متن چینی شماره‌ی ۱۸۰، متن قبطی شماره‌ی ۶۸.

آموزه‌ی مانوی

آموزه‌ی مانوی یکی از گونه‌های متحول آیین گنوسی^۱ است که از آراء مسیحی، زردشتی و تا حدودی از آیین بودایی متأثر است. آیین گنوسی در سده‌های نخستین مسیحی، دوگانه پرستی و گروش به دو بن نور و تاریکی را گسترش داد و بر پایه‌ی دوگانگی و تضاد ماده و روح استوار بود. گنوسیان به خدایی بزرگ و دست نیافتنی معتقد بودند که در آفرینش این جهان مستقیماً دخالتی نداشت.

به زعم آنان، خدایی دیگر به نام دمیورگوس^۲ یا «ایزد جهان‌آفرین» در کار آفرینش دست داشت و حتی برخی گویند که خلق جهان مادی به دست اهریمن بوده است. پس جهان در نزد گنوسیان اهریمنی، و آدمی نیز ساخته و پرداخته‌ی نیروهای دوزخی است و تنها پاره‌هایی از نور در کالبد یا تخته بند تن او زندانی‌اند. رسالت انسان، آزاد سازی همین پاره‌های روشنی یا روح است تا بتواند به جهان نور یا «بهشت روشنی» دست یابد.

آیین گنوسی نخست در اسکندریه و سامره رشد کرد. شمعون مغ، نخستین گنوسی بزرگ، در سامره پیروان بسیار داشت. وی صعود عیسی مسیح را با تن مادی انکار می‌کرد و برخی از پیروان او اصلاً عیسی را دارای تن مادی نمی‌پنداشتند. در سده‌ی دوم مسیحی، بازیلیدس^۳ در اسکندریه پیروانی یافت و

معتقد بود که حقیقت تنها از راه شهود دست می دهد. هم زمان با او، والنسین^۴، یکی از بزرگان گنوسی، معتقد بود که زندگی ایزدی نه از راه تجلی و شهود، بلکه از طریق ائون ها^۵، ذرات و نیروهای ازلی و ایزدی قلمرو و روشنی، میسر است.

دو گنوسی بزرگ دیگر همین سده، مرقیون و ابن دیصان بودند. مرقیون معتقد بود که خدای یهودیان، که خدایی آفریننده است - همان خدای مسیحیان نیست که پدر عیسی مسیح است. وی انجیل تازه ای فراهم آورد و از عهد جدید تنها روایت لوقا را پذیرفت. او به دو جهان مرئی و نامرئی معتقد بود و می گفت جهان مرئی را خدای جهان آفرین یا دمیورگوس آفریده که مادی و اهریمنی است و روح انسان با این جهان مادی در آمیخته است.^۶

اندیشه ی ثنوی گنوسیان در سده ی سوم مسیحی در آیین مانی به اوج خود رسید. مانی آورده است که بن روشنی از بالا، یعنی از بهشت روشنی، به هر سو گسترده است، مگر از سوی پایین. و بن تاریکی از پایین، یعنی از دوزخ یا جهان تاریکی است که به هر سو گسترده است، به جز از سوی بالا. سه دوره ی تاریخ کیهانی نیز در این آموزه توصیف می گردد: دوره ی زرین پیش از آمیختگی دو بن، دوره ی آمیخته یا عصر کنونی و دوره ی پایانی که هنگام جدایی نیک و بد است و این زمان فرسنگرد (رستاخیز) است. پس این سه دوره را دوره های «گذشته، اکنون و آینده» نیز می توان پنداشت.

این دو بن ازلی اند و همیشه با یکدیگر در تضاد می باشند. نور زیبا، روشن و با ایزد یکی است، اما تاریکی، زشت و با ماده و اهریمن یگانه است. بهشت روشنی از پنج گوهر تشکیل شده که عبارت اند از: «فروهر»^۷ (اثیر)، هوا (باد)، روشنی، آب و آتش. شهریار بهشت روشنی، پدر بزرگی یا زروان^۸ است. ائون ها موجودات ازلی قلمرو نوراند که از پدر بزرگی تجلی یافته اند. در کنار پدر بزرگی، واخش یوزدهر^۹ (= روح القدس) قرار دارد که محتملاً همسر اوست. جهان تاریکی نیز به پنج قلمرو بخش گردیده که عبارت اند از ماده، هوای تار، تاریکی، زهر یا شوراب و دود. پنج گونه دیو در این قلمروها می زنند: دو پا، چهار پا، بالدار، شناگر و خزنده، و از هر گونه ای نر و ماده هم وجود دارد. شهریار جهان تاریکی اهریمن است.

اهریمن بر حسب تصادف به مرز میان بهشتِ روشنی و جهان تاریکی می‌رسد. کیهانِ روشنی در چشمش برق می‌زند و آرزوی تصاحب آن را می‌کند و به سویش می‌تازد. در این جا آن دوره‌ی زرین جدایی نور و تاریکی به پایان می‌رسد و دوره‌ی آمیزش آغاز می‌گردد که همین دوره‌ی کنونی ماست. پدرِ بزرگی نیز برای دفاع از کیهان نور، جلوه‌های خویش را به یاری کلام می‌آفریند. این جلوه‌ها همان ایزدان مانوی‌اند که به سه گروه بخش می‌شوند:^{۱۰}

چکیده‌ی اسطوره‌ی آفرینش

اسطوره‌ی آفرینش در آیین مانوی دارای سه مرحله است:

آفرینش نخست: فراز آمدن مادرِ زندگی^{۱۱} و هرمزدیغ^{۱۲} و اسارتِ هرمزدیغ.
 آفرینش دوم: فراز آمدن دوستِ روشن^{۱۳}، بامِ ایزد^{۱۴} و مهرایزد^{۱۵}،
 نجاتِ هرمزدیغ و به وجود آمدن کیهان.
 آفرینش سوم: فراز آمدن نریسه ایزد^{۱۶}، عیسای درخشان^{۱۷}، دوشیزه‌ی
 روشنی^{۱۸}، ستونِ روشنی^{۱۹}، بهمن بزرگ^{۲۰}، داورِ دادگر^{۲۱} و واپسین ایزد^{۲۲}.

آفرینش نخست

پس از تازش اهریمن، پدرِ بزرگی بر آن می‌شود که با اهریمن یا شهریار تاریکی بستیزد. پس، ایزدی را فرا می‌خواند یا در واقع می‌آفریند که مادرِ زندگی نام دارد. او نیز به نوبه‌ی خود هرمزدیغ را می‌آفریند که تجلیِ نخستین انسان مینویی و نخستین جنگاور کیهانِ روشنی است و دارای پنج فرزند به نامِ آمهرسپندان^{۲۳} است. آمهرسپندان در جنگ با جهان تاریکی شکست می‌خورند و هرمزدیغ آن‌ها را رها می‌کند و خود بیهوش در ژرفای دوزخ فرو می‌افتد. نیروهای تاریکی سرمست از این پیروزی به فرو بلعیدن پاره‌های نور آن پنج فرزند سرگرم شده، از اندیشه‌ی تازش دوباره باز می‌مانند.

بدین گونه، دوره‌ی آمیزش آغاز می‌شود. پاره‌ای از کیهانِ روشنی در چنگ نیروهای اهریمنی است. هرمزدیغ چون به هوش می‌آید، خروش سر می‌دهد و مادرِ زندگی را به یاری فرا می‌خواند. مادر نیز چون این سخن را می‌شنود، پدر

بزرگی را به یاری فرا می خواند تا مگر فرزند خویش را از چنگال نیروهای تاریکی برهاند. پدر بزرگی نیز گروه دوم ایزدان را می آفریند و در نتیجه، آفرینش دوم به انگیزی نجات هرمزدیغ آغاز می گردد.

آفرینش دوم

نخستین ایزدی که در این مرحله آفریده می شود، دوست روشنان نام دارد که آگاهی چندانی درباره ی وظایف او نداریم، اما احتمالاً روشن کننده ی صحنه ی نبرد مهرایزد با دیوان است. آن گاه، بام ایزد فرا خوانده می شود که بعدها در آفرینش سوم، معمار و آرایش دهنده ی بهشت نواست. پس از او مهرایزد آفریده می شود که پنج فرزند دارد: دهبید^{۲۴}، مرزبد^{۲۵}، ویسبد^{۲۶}، زندبد^{۲۷} و مانبد^{۲۸}. مهرایزد به لبه ی مغاک می رود و خروش سر می دهد. هرمزدیغ فریادش را می شنود و از ژرفای کیهان تاریکی، پاسخ می دهد. از این گفت و گو ایزد خروش^{۲۹} و ایزد پاسخ^{۳۰} آفریده می شوند. ایزد خروش ششمین فرزند مهرایزد و دیگری ششمین فرزند هرمزدیغ است.

بدین گونه، مهر ایزد، هرمزدیغ را رهایی می بخشد و هرمزدیغ از بیهوشی درمی آید، برمی خیزد و به کیهان روشنی، نزد مادر زندگی و مهر ایزد می رود. رهایی او نمونه ی ازلی نجات روان های بشر است.

آن گاه مهر ایزد به جهان تاریکی می تازد و نیروهای اهریمنی را شکست می دهد. در این هنگام، مرحله ی جهان آفرینی آغاز می گردد. مهر ایزد از تن دیوان کشته شده، هشت زمین و از پوست آنان، ده آسمان می سازد. بازماندگان را که همان پسران و بزرگان دیوی اند، به زنجیر می کشد و زنده در طاق آسمان می بندد. آن گاه از پاره های نوری که دیوان فرو بلعیده اما هنوز آلوده نشده اند، خورشید و ماه را به وجود می آورد و از نورهایی که اندکی آلوده گشته اند، ستارگان را می آفریند که در آسمان دیگری (آسمان یازدهم) قرار دارند. همچنین برای رهایی نورهای دیگر که هنوز در دست نیروهای دیوی اسیراند، سه چرخ می سازد: چرخ آتش، چرخ آب و چرخ باد، که نگهبان آن ها زندبد است. دهبید ده آسمان را از بالا نگه می دارد و مانبد که بر زمین پنجم ایستاده است، سه زمین بالایی را بر شانه های خود نگه

می‌دارد. جهان در این مرحله کاملاً بی جنبش است و حیات هنوز در آن پدید نیامده است.

آفرینش سوم

در این دوران، زمان آفریده می‌شود و خورشید و ماه و زمین به گردش درمی‌آیند. نخست نریسه ایزد فرا خوانده می‌شود که مظهر کمال زیبایی ایزدی است. او خود، دوشیزه‌ی روشنی را می‌آفریند که گاه به گونه‌ی دوازده دوشیزه ظاهر می‌شود. نریسه ایزد و دوشیزه‌ی روشنی خویشتن را برهنه به رهبران دیوان که با غل و زنجیر در آسمان بسته شده‌اند، آشکاره می‌کنند. دیوان نر با دیدن آنان دچار انزال می‌شوند و با این کار، پاره‌های نوری را که فرو بلعیده بودند، بر زمین می‌ریزند و بدین گونه، بقیه‌ی پاره‌های نور آزاد می‌گردند. بخشی از این پاره‌های نور به دریا می‌ریزد و به غول دریایی بزرگی تبدیل می‌شود که به دست ویسپد کشته می‌شود. آن پاره‌های نور که بر زمین می‌افتند، درختان و گیاهان را به وجود می‌آورند. دیوان ماده، که در دوزخ از دیوان نر باردار شده بودند، فرزندان خود را سقط می‌کنند. جنین‌های سقط شده که روشنی کم‌تری از منی دیوان نر در خود دارند، بر زمین می‌افتند و پنج گونه جانور به وجود می‌آورند که دو پا، چهار پا، پرند، شناور و خزنده‌اند. بام‌ایزد، از ایزدان آفرینش دوم، در این هنگام بهشت نو را می‌سازد که از همان گوهر بهشت روشنی است و جایگاهی ایزدی است، اما در دوران آمیزش، حیات مستقلی دارد و جایگاه ایزدان و پاره‌های نور نجات یافته است تا بهشت روشنی اصلی از حوادث نبرد دوران آمیزش به دور باشد. هرمزدبغ فرمانروای این بهشت نو است.

ستون روشنی سومین ایزد آفرینش سوم است که جلوه‌گاه راه شیری یا کهکشان است و نورهای رهایی یافته، از این راه به آسمان فراز می‌روند. روان‌های پرهیزگار نیز از این راه به ماه می‌روند و این سبب بزرگ شدن ماه و حالت بدر می‌گردد. آن‌گاه به خورشید رهسپار می‌شوند و ماه از نو به هلال بدل می‌گردد. نورهای رها شده، از خورشید به بهشت نو می‌روند.

ایزدان دیگر آفرینش سوم به ترتیب آفریده شدن عبارت‌اند از: عیسی

درخشان، بهمن بزرگ، داور دادگر و واپسین ایزد. بهمن بزرگ پنج اندام دارد که همان پنج نیروی مغزا است و عبارت‌اند از: خرد، ذهن، هوش، اندیشه و فهم. در آفرینش سوم، نریسه ایزد ماه و خورشید را به گردش درمی‌آورد و با تغییر فصل‌ها، پاره‌های نور به واسطه‌ی شب‌نم و باران و غیره‌هایی می‌یابند.

آفرینش انسان

ماده که به گونه‌ی دیو آرزو (شهوت) تجسم یافته، برای از میان بردن فرایند نجات بخشی نور، دو دیو - جانور بزرگ به نام ^{۳۱} اَشَقْلون^۳ و نمرایل (پیسوس)^{۳۲} می‌آفریند تا فرزندان دیوی را ببلعند و با این کار، همه‌ی انوار بلعیده توسط دیوان را در تن آن دو دیو - جانور گرد می‌آورد. آن‌گاه این دو دیو - جانور با یکدیگر هم‌بستر می‌شوند و نخستین مرد و زن (گهمرد و مُردیانه) را پدید می‌آورند که به شکل ایزدانی چون نریسه ایزد و دوشیزه‌ی روشنی‌اند. نورهایی که این دو دیو - جانور فرو بلعیده بودند، به گهمرد و مردیانه منتقل می‌شود و روح آن‌ها را به وجود می‌آورد. همراه این روح روشن در بند، روح تاریک مادی نیز در بدن هست که از شهوت، آرزو، رشک، نفرت و غیره ترکیب یافته است. این شهوت است که انسان را به زاد و ولد وامی‌دارد و زندانی شدن روح را ابدی می‌سازد.

عیسای درخشان از آسمان فرود می‌آید و روح گهمرد را که در خواب غفلت به سر می‌برد، بیدار می‌کند و سرچشمه‌ی روشنی را بدو نشان می‌دهد و در واقع با این کار، دانش را بدو می‌آموزد. گهمرد به یاری منجی خود عیسای درخشان، به پاکدامنی و دوری از هم‌بستری رو می‌آورد، اما مُردیانه که در او نور کم‌تری موجود است، فریفته‌ی اَشَقْلون می‌شود و قاتل و هابیل را می‌زاید. آن‌گاه در پی هم‌بستری با گهمرد، شیث را می‌زاید و بدین گونه، پاره‌های نور، دیگر بار در آدمی ابدی می‌شود. بنابراین راه رستگاری آدمی در این است که آگاهانه در راه پرهیزگاری بکوشد و پاره‌های نور را رها سازد. بهمن بزرگ پیامبرانی را برای انسان می‌فرستد و آنان گنوس (معرفت) را برای فرزندان انسان می‌آورند. با این معرفت است که عزم رهایی در انسان پدید می‌آید.

پایان جهان

در دوره‌ی سوم، جنگ بزرگ میان نیروهای روشنی و تاریکی آغاز می‌شود. از یک سو، شهریار تاریکی که از طریق زایش، شر را در اکناف جهان پراکنده است، تلاش می‌کند زندان‌های جسمانی بیش‌تری برای اسارت پاره‌های نور بیافریند؛ و از سوی دیگر، پدر بزرگی برای گسترش خیر می‌کوشد. روح از طریق آگاهی آزاد می‌شود. آن‌گاه عیسی دوباره ظهور خواهد کرد و کرسی داد را برپا خواهد داشت و نکوکار را از بدکار جدا خواهد ساخت. در این هنگام ایزدانی که گردش زمین‌ها و آسمان‌ها را تنظیم می‌کرده‌اند، کار خویش را رها خواهند کرد. آسمان‌ها و زمین‌ها متلاشی خواهند شد و آتش بزرگ زبانه خواهد کشید که ۱۴۶۸ سال خواهد پایید و سپس واپسین پاره‌های نور رها شده، به بهشت نو خواهند رفت. آن‌گاه ماده با همه‌ی مظاهر خود برای همیشه در یک گوی، درون مغاک‌ی ژرف که سر آن را با سنگی عظیم پوشانده‌اند، زندانی خواهد شد. پس برای همیشه دو بُن از هم جدا خواهند شد. بهشت نو به بهشت روشنی خواهد پیوست و موجودات آن، یعنی ایزدان و نجات‌یافتگان، به دیدار پدر بزرگی نایل خواهند شد؛ دیداری که از آغاز تازش اهریمن، ممکن نگشته بود. بدین گونه، دوران زرین جدا بودگی دو بُن از سر گرفته می‌شود.^{۳۳}

آثار مانوی و مانویان

آثار مانوی

آثار اصیل و مجموعه‌ی دینی مانوی که متعلق به مانوی شمرده می‌شد، شامل هفت کتاب است که به زبان بومی مانوی - سریانی آمیخته به گویش ادسایی - از شاخه‌های آرامی شرقی نوشته شده‌اند. مانوی زبان پارسی را برای نوشته‌های خود - به جز شاپورگان - برگزید، شاید بدان سبب که در آن زمان، زبان سریانی زبان مهم بین‌النهرین بود و اهمیتی به سزا داشت. مجموعه‌ی دینی و رسمی آثار مانوی عبارت‌اند از:

فارسی	فارسی میانه	نام‌های دیگر
انجیل زنده	Ēwangelȳōn Zīndag	انجیل بزرگ
گنج زندگان	Niyān ī Zīdagān	کنز الحیاء، کنز الاحیاء، سمتی‌ها (حی)
رسالات	-	فراقماطیا، پراگماتیا، اسفار
رازان	Rāzān	سفر الاسرار
کتاب غولان	Kawān	گیگانتیون، جبابره
مکاتیب	Dibān	مراسلات، منشورات
مزامیر و نیایش‌ها	Afriwan sar	ادعیه و اوراد
Wuzurgān Afriwan		

از این گذشته، مانی کتابی به فارسی میانه نوشت به نام شاپور گان که در آن، چکیده‌ی عقاید خود را برای شاپور ساسانی شرح داده بود. پاره‌هایی از این کتاب را در یافته‌های تورفان می‌توان دید.^{۳۴} وی کتاب دیگری به نام ارژنگ^{۳۵} داشت که در آن نگاره‌هایی به قلم مانی درباره‌ی کیهان‌شناخت و تفسیر آن آمده بود. کتابی از او بازمانده است به نام کفالایا^{۳۶} که مجموعه‌ی گفتارهای مانی است و پیشگویی‌هایی نیز در آن دیده می‌شود. از اصل این کتاب‌ها در میان آثار پیدا شده در تورفان اثری نیست.

متنی از انجیل زنده بر جای مانده که ترجمه‌ای یونانی از یک اصل سریانی است.^{۳۷} بخش‌هایی از گنج زندگان را آگوستین و بیرونی نقل کرده‌اند. فهرست گفتارهای کتاب رازان را ابن ندیم و بخش‌هایی از آن را بیرونی ترجمه کرده است و قطعات پراکنده‌ای از این مجموعه‌ی دینی را در دست‌نوشته‌های مانوی تورفان و فیوم مصر می‌توان باز جست. بیش‌تر دست‌نوشته‌های ایرانی در ویرانه‌های معابدی واقع در خوچو (نزدیک تورفان فعلی) پیدا شده‌اند که به زبان‌های فارسی میانه، پارتی و سغدی است. یک دست‌نوشته نیز به زبان بلخی است. دست‌نوشته‌های فارسی میانه و پارتی به خط مانوی که به خط استرانجیلی سریانی

است، با مرکب روی کاغذ نوشته شده‌اند. آثار سفدی گاه به همین خط و گاه به خط سفدی یا اویغوری است.

دست‌نوشته‌های مانوی

نوشته‌های قبطی

در آغاز سده‌ی بیست پروفیسور کارل اشمیت^{۳۸} شماری از پاپیروس‌های قبطی را در مصر کشف کرد. این دست‌نوشته‌ها میان فرهنگستان برلین و مجموعه‌داری به نام چستر بییتی^{۳۹} تقسیم گردید. پولوتسکی^{۴۰} جلد نخست متون قبطی را در ۱۹۳۴ با نام مواعظ مانوی به چاپ رساند.^{۴۱} پس از آن، بخش بزرگی از مجموعه دست‌نوشته‌های برلین به چاپ رسید که از آن جمله، کفالایا و زبور مانوی را می‌توان نام برد. کفالایا در دو بخش، در سال‌های ۳۷-۱۹۳۵ به زبان آلمانی ترجمه و همراه با متن قبطی آن به چاپ رسید. اشمیت، پولوتسکی و بوهلینگ^{۴۲} به ترتیب، روی دست‌نوشته‌های کفالایا کار کردند.^{۴۳} بخش دیگر متون قبطی زبور مانوی نام دارد که سی. آر. سی. آلبری در ۱۹۳۸ بخش مهم آن را قرائت و به انگلیسی ترجمه کرد.^{۴۴}

بخش‌های اول و دوم مواعظ مانوی (صفحات ۱ تا ۴۲) در واپسین دهه‌های سده‌ی سوم میلادی، سومین بخش آن (صفحات ۴۲ تا ۸۵) در حدود سال ۳۰۰ میلادی نگاشته شده، اما بخش چهارم آن را نمی‌توان دقیقاً تاریخ‌گذاری کرد. در مواعظ مطالبی پیرامون موضوعات زیر آمده است: مرثیه‌ای درباره‌ی مرگ مانی، بازمانده‌ی کتاب‌های مانی، پایان‌زندگی مانی، درباره‌ی مرگ شاپور، واپسین سفر مانی، دیدار مانی با بهرام اول، زندانی شدن مانی، نماز او در زندان، مرگ مانی، ورود مانی به قلمرو نور، سوگواری شاگردان در مرگ مانی، مراسم به خاک سپاری او و نیز درباره‌ی سیسینیوس، شاگرد مانی و مطالبی پیرامون آفرینش و انجام جهان. کفالایا دربردارنده‌ی اسناد ارزشمند مانوی مربوط به سده‌ی چهارم مسیحی است. بسیاری از مطالب این کتاب ظاهراً از زندگی‌نامه‌ای اقتباس شده است که به دست مانی تحریر شده بود. کتاب، چکیده‌ای از آموزه‌های مانی بر پایه‌ی

نوشته‌های اوست و بخش‌های مهم آن عبارت‌اند از: کتاب‌های مانی، پیشروان مانی (عیسی، زردشت و بودا) که دین آورده‌اند، فهرست حواریون از سیتیل^{۴۵} (شیث) فرزند آدم، تا مانی، ظهور مانی در جهان و فعالیت‌های او، اهمیت مانی در مقام حواری، خداوندگار مانی و کرده‌های او در زندگی و مطالبی درباره‌ی کیهان شناخت مانوی.

زبور مانوی نیز در سده‌ی چهارم میلادی نگاشته شده است. همه‌ی مزامیر، به جز مزامیر توماس، دارای یک ویژگی‌اند: هریک با نیایش خداوند، عیسی، مانی، گزیدگان و شماری از مانویانی که احتمالاً شهید شده‌اند، پایان می‌یابند. زبور مانوی در بردارنده‌ی توصیف‌های بدیع و شاعرانه‌ای درباره‌ی مانی است؛ به ویژه درباره‌ی مرگ مانی روایت تازه‌ای دارد.^{۴۶}

نوشته‌های فارسی میانه و پارتی

صدها متن فارسی میانه و پارتی در آلمان نگهداری می‌شود که تنها بخشی از آن‌ها منتشر شده است. فهرست کامل این دست‌نوشته‌ها را خانم مری بویس در مجموعه‌ای گرد آورده است.^{۴۷} از این گذشته وی سالم‌ترین بخش‌های دست‌نوشته‌های فارسی میانه و پارتی را حرف‌نویسی، ویرایش و پاره‌هایی از آن‌را ترجمه کرده است.^{۴۸} شمار این دست‌نوشته‌های حرف‌نویسی شده به ۱۵۰ می‌رسد که به صورت موضوعی در ۱۸ فصل به ترتیب از حرف a تا dz تنظیم گردیده است.

بسیار محتمل است که سرودنامه‌ی درباره‌ی مرگ مانی به زبان پارتی بوده است. برخی از بخش‌های این سرودنامه را در دست‌نوشته‌های M5، M748، M1122 و M8171 می‌توان یافت.

نوشته‌های سغدی

زبان سغدی در میان مانویان آسیای میانه رواج داشته است. پس، آشکار است که بخشی از منابع مانوی را دست‌نوشته‌های سغدی تشکیل می‌دهد. برگه‌ی M1721 شامل نقل قول‌هایی از انجیل مانی است؛ دست‌نوشته‌ی M915 نیز

بخشی از آثار مانوی است. هنینگ دست‌نوشته‌های M178، M135 و M591 را ویرایش و ترجمه کرده است.^{۴۹} در این نوشته‌ها یکی از سرودهای سفدی مربوط به مراسم یما به چشم می‌خورد. متن دیگری به سفدی در دست است که درباره‌ی کیهان‌شناخت و آفرینش مانوی است و آن را نیز هنینگ ویراسته و با تعلیقات مفصل به چاپ رسانده است.^{۵۰}

نوشته‌های چینی

در آغاز سده‌ی بیست بسیاری از نوشته‌های چینی در ترکستان چین، نزدیک دن هوانگ، پیدا شد. در سال ۱۹۰۰ راهبی تائویی چندین دست‌نوشته‌ی چینی را کشف کرد. در ۱۹۰۷ یک پژوهنده‌ی انگلیسی به نام سرآرل استین^{۵۱} از دن هوانگ بازدید به عمل آورد و با بیش از ۵۰۰۰ برگه از این دست‌نوشته‌ها برگشت. در میان این دست‌نوشته‌ها، آثار مانوی نیز به چشم می‌خورد و نشان می‌داد که مانویان تا سده‌های میانه در ترکستان به نوشتن آثار خود ادامه می‌داده‌اند. در ۱۹۰۸ پژوهنده‌ی فرانسوی به نام پ. پلیو^{۵۲} از این منطقه بازدید کرد و مدارک بسیار ارزشمندی را به کتابخانه‌ی ملی پاریس برد. در میان این دست‌نوشته‌ها منابع پژوهش درباره‌ی مانویان چین را می‌توان باز یافت. در ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ دو پژوهنده‌ی فرانسوی به نام ای. شاوان^{۵۳} و پ. پلیو دیدگاه‌های خود و نیز ترجمه‌ی اسناد چینی دن هوانگ را به چاپ سپردند.^{۵۴} در ۱۹۵۲ گ. هالون مقاله‌ای درباره‌ی نوشته‌های چینی به چاپ رساند و هنینگ نیز دیباچه و دو پیوست بدان افزود.^{۵۵} دست‌نوشته‌های دیگر چینی را والت اشمیت و لنتس ویراسته‌اند. آنان از ۱۹۲۶ به بعد، چندین مقاله در این باره به چاپ رساندند.^{۵۶}

نوشته‌های ترکی

دست‌نوشته‌های ترکی آگاهی چندانی به ما نمی‌دهند. زبان این نوشته‌ها ترکی باستان یا اویغوری خوانده می‌شود. اویغوری‌ها قبیله‌هایی ترک بودند که از ۷۶۳ م. به آیین مانوی گرویدند و تا ۸۴۰ م. بر این آیین ماندند. در میان دست‌نوشته‌های تورفان، بخشی به زبان اویغوری است. برخی از آنها را و. بنگ و فن لولوک منتشر

کرده‌اند.^{۵۷} اعتراف‌نامه‌هایی نیز از راهبان اویغوری بازمانده که برخی از پژوهندگان آن‌ها را به گزیدگان مانوی نسبت می‌دهند.

نوشته‌های دیگران درباره‌ی مانی و آیین او

نوشته‌های عربی و فارسی

بسیاری از نویسندگان عرب و ایرانی درباره‌ی مانی و آیین او ذیل مبحث زنداقه مطالب فراوانی نوشته‌اند که بیش‌تر آن‌ها خالی از تعصب نیست. از جمله‌ی این نویسندگان جاحظ (کتاب الحيوان)، ابن قتیبه (عیون الاخبار)، یعقوبی (تاریخ یعقوبی)، طبری (تاریخ الرسل والملوک)، ابن بطریق (نظم الجواهر)، مسعودی (مروج الذهب و التنبيه و الاشراف)، شهرستانی (الملل والنحل)، ابوالفرج اصفهانی (الاعانی)، مقدسی (البدء و التاريخ)، ابومنصور بغدادی (الفرق بین الفرق)، ابوالعلا معری (رسالة الغفران)، ابن حزم (الفصل الملل و الاهواء والنحل)، ابن جوزی (تلیس ابلیس و المنتظم)، ابن اثیر (الکامل فی التاريخ) و دیگران را می‌توان نام برد. نیز از مهم‌ترین آثارى که به فارسی درباره‌ی مانی و آیین وی نگاشته شده، زین الاخبار گردیزی، شرح تعرف ابوابراهمیم المستملی، بیان الادیان ابوالمعالی علوی، فارسنامه‌ی ابن بلخی، تبصرة العوام فی معرفة مقامات الانام منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، جوامع الحکایات عوفی و حبیب السیر خواند میر را می‌توان ذکر کرد.

با این حال، مفصل‌ترین و دقیق‌ترین شرح حال مانی و آیین او را که به شیوه‌ای درست و نسبتاً علمی است، ابن ندیم، بیرونی و شهرستانی آورده‌اند. شرحی که ابن ندیم درباره‌ی کیهان‌شناخت مانوی آورده، ظاهراً بر گرفته‌ای مستقیم از نوشته‌های فارسی میانه بوده است. وی بر خلاف مؤلفان دیگر عرب و ایرانی، با دیدگاهی بهتر بدین کار دست یازیده و چشم‌انداز درستی از آیین مانوی به دست داده است. او تاریخ ظهور مانی را بر شمرده، پیشروان او را مرقیون و ابن دیصان دانسته است.^{۵۸}

ابوریحان بیرونی نیز آراء مانی را در دو کتاب آورده است. در آثار الباقیه

مطالبی درباره‌ی زایش مانی، سرگذشت مانی نقاش و سرانجام کار او را می‌توان دید.^{۵۹} تحقیق ماللهند نیز اشاراتی به مانی دارد و پاره‌ای از کتاب کتزالاحیاء (گنج زندگان) را درباره‌ی «لشکریان دو درخشنده» نقل می‌کند.^{۶۰}

شهرستانی نیز در الملل والنحل بخشی را به ثنویه و مانویه اختصاص داده است. وی مطالب خود را بیش‌تر از قول محمد بن هارون، معروف به ابن عیسی وراق، آورده است. در این کتاب، شرح جواهر نور و ظلمت و در تقابل هم نهادن موجودات آن دو قلمرو، بسیار دقیق و به نوشته‌های فارسی میانه نزدیک است.^{۶۱}

نوشته‌های سریانی

افریم سوری پدر کلیسای مسیحی و نخستین نویسنده‌ای است که در سده‌ی چهارم مسیحی درباره‌ی بدعت‌گذارانی چون مانی، مرقیون و ابن دیصان آثاری از خود به جا گذاشت. نوشته‌های او در آغاز سده‌ی بیستم در دو جلد به چاپ رسید.^{۶۲} هرچند افریم بر ضد مانی و آموزه‌ی او داد سخن داده است، اما از خلال انتقادهای او می‌توان نقل قول‌هایی از آثار مانی و مانویان را باز یافت. به گمان او، مانی مروج بت‌پرستی بود که از راه چیره‌دستی در کشیدن تصاویر شگفت روی پرده‌ها، پیروان بسیاری گرد آورد.

دومین نویسنده‌ی سریانی نویس، که در خلال نوشته‌های او می‌توان نقل قول‌هایی از مانی و مانویان را باز یافت، تئودور برکونای^{۶۳} اسقف مسیحی بین‌النهرینی است که در سده هشتم میلادی می‌زیسته است. نوشته‌ی او، کتاب المکاتب^{۶۴}، در حدود ۷۹۰ م. تألیف گردیده است.

سرانجام، باید از میخائیل^{۶۵}، رهبر کلیسای یعقوبی انطاکیه، یاد کرد که در حدود سده‌ی دوازده مسیحی تاریخ‌نامه‌ای دینی به سریانی نگاشت و در آن، از مانی سخن گفت و ظهور او را در عهد اورلیانوس برشمرد.

نوشته‌های یونانی

بسیاری از یونانیان مسیحی درباره‌ی مانی با لحنی تند سخن رانده، او را چون دیوانه‌ای پنداشته‌اند. این امر، گذشته از آن‌که تعصبات دینی مسیحی نویسندگان

یاد شده را نشان می‌داد، بیش‌تر بدان جهت بود که نام مانی یادآور واژه‌ی یونانی «مانای» به معنی «دیوانگی» بوده است.

در آغاز سده‌ی چهارم مسیحی، الکساندر لوکوپولیس^{۶۴} کتابی درباره‌ی مانی نوشت و در آن به دو گوهر نیک و بد، آفرینش، آمیختگی ماده و روح، فراز رفتگی پاره‌های نور به ماه و خورشید پرداخت. آگنا آرخلای^{۶۷} کتاب دیگر یونانی است که هگمونیوس^{۶۸} آن را در نیمه‌ی نخست سده‌ی چهارم مسیحی تألیف کرد. این اثر در واقع به لاتین نوشته شده، اما تنها ترجمه‌ی یونانی آن در دست است. آرخلای خود اسقف مسیحی معاصر مانی بود و برخی، از جمله جروم^{۶۹} و کسلر^{۷۰} بر آن‌اند که کتاب یاد شده را آرخلای خود نوشته و حتی میان او و مانی مباحثاتی روی داده است. اوسه بیوس^{۷۱}، اسقف قیصریه و مورخ مسیحی، در تاریخ کلیسای مسیحی (کتاب پنجم، فصل ۳۱) از مانی یاد می‌کند و «فارقلیط» بودن او را پیاوه می‌خواند.

دانشمندان الهیات مسیحی سده‌ی چهارم نیز آثاری در این باره تألیف کرده‌اند. از جمله، سیریل اورشلیمی کتابی به نام آموزه‌های دینی^{۷۲} نوشت و در جلد ششم آن، مانویان و بدعت‌گذاران را توصیف کرد. سراپیون تموئیس^{۷۳} دو رساله در ردّ مانویان نوشت. تیتوس بوسترایی^{۷۴}، اپیفانوس سالامیس^{۷۵} و سیمپلی سیوس^{۷۶} نیز کتاب‌هایی در ردّ آراء مانوی از خود بر جای گذاشته‌اند. دو سند یونانی نیز از مانویان مسیحی شده در دست است که ارزش بسیاری دارند. یکی از آن‌ها از سده‌ی ۶ میلادی است و در آن، فهرست آموزگاران و نوشته‌های مانوی آمده است. دیگری از سده‌ی ۹ میلادی است و نشان می‌دهد که این آیین تا آن زمان هنوز در حوزه‌های کلیسای مسیحی یونان و آسیای صغیر زنده بوده است. بسیاری از آثار یونانی درباره‌ی مانویت، در مجموعه‌ی دست‌نوشته‌های کلن نیز آمده است.

نوشته‌های لاتینی

نوشته‌های نویسندگان لاتینی زبان درباره‌ی مانویان بسیار غیر علمی و دارای آگاهی‌های ناقص است و این نشان می‌دهد که این نویسندگان از هیچ‌یک از منابع

اصیل مانوی بهره نگرفته‌اند. البته اودیوس^{۷۷}، اسقف اوزالوم^{۷۸} از دیگران مستثنی است. وی در مقاله‌ی در ردّ مانی، نقل قول‌هایی از نوشته‌های مانی، از جمله رساله‌ی دوبین و گنج‌زندگان، آورده است.

نویسندگان سده‌های چهارم و پنجم مسیحی که درباره‌ی مانی مطالبی نوشته‌اند، بیش‌تر از آگوستین (۳۵۴-۴۳۰ م.) بهره گرفته‌اند. وی نخست وابسته به جامعه‌ی مانوی شمال آفریقا و نه سال مانوی بود. آن‌گاه از حلقه‌ی مانویان کناره گرفت و دوازده رساله‌ی لاتینی در این باب نوشت.^{۷۹}

پژوهش‌های مانوی از آغاز تا کنون

در میان نوشته‌های نسبتاً کهن ایرانی که به آیین مانی پرداخته‌اند، شکند گمانیک و زار (گزارش گمان‌شکن) را می‌توان ذکر کرد که تمامی فصل‌شانزده آن در ردّ اندیشه‌های مانوی است. این کتاب یکی از آثار مهم کلامی سده‌ی سوم هجری است که مردان فرخ، پسر هرمزد داد، یکی از نویسندگان زردشتی پایان سده‌ی سوم هجری، آن را نوشته است. پیر دومناش آوا نوشت و برگردان فرانسوی آن را در ۱۹۴۵ به چاپ رسانده است.^{۸۰} پیش از او، وست نیز ترجمه‌ی انگلیسی آن را در مجموعه کتب پهلوی منتشر کرده بود.^{۸۱} رساله‌ی دیگر زردشتی که بدین موضوع می‌پردازد، رساله‌ی گجستگ ابالیس^{۸۲} است که شرح مناظره‌ای میان ابالیس زندیق و موبد آذر فرنبغ در حضور مأمون خلیفه است. در کتاب سوم دینکرد نیز تفاوت دیدگاه‌های مانوی و زردشتی باز نموده می‌شود.^{۸۳}

پیش از این، از الفهرست، آثار الباقیه، آکتا آرخلای، که هریک اطلاعات تازه و ارزشمندی درباره‌ی مانی و آیین وی به دست می‌دهند، یاد کردیم.

در ۱۷۳۴-۱۷۳۹ ای. دو بوسوبر نخستین رساله‌ی علمی- پژوهشی درباره‌ی مانی را نوشت که با عنوان تاریخ نقد مانی و ماثویت^{۸۴} در دو جلد منتشر گردید. با آن که دانسته‌های او بسیار ناچیز بود و نیازهای امروز را برای یک کار علمی برآورده نمی‌کند، اثر مذکور هنوز ارزش خود را از دست نداده است. او نسبت به بیش‌تر پژوهندگان متأخر دارای بینش روشن‌تری بود و خاطرنشان ساخت که علاقه‌اش به مانی از جنبش‌های سده‌های میانه نشأت گرفته است. در آن

زمان، صفت «مانوی» به برخی از فرقه‌های مسیحی اطلاق می‌شد و دیدگاه روشنی درباره‌ی مانوی و آیین وی وجود نداشت. نخستین کسی که معنی راستین اصطلاح «مانوی» را روشن کرد س. رانسیمن، نویسنده‌ی کتاب مانویان سده‌های میانه بود.^{۸۵} مسیحیان ارتدکس وقتی به نشانه‌هایی از اندیشه‌ی ثنوی برمی‌خورند، فوراً آن را اندیشه‌ای مانوی به شمار می‌آوردند. بدین گونه، همه‌ی اندیشه‌های گنوسی، مرقیونی یا زردشتی را مانوی می‌خواندند.

روش دوبوسویر در پژوهش‌هایش دور از یک‌سونگری و تعصب بود. وی معتقد بود که بزرگان کلیسای مسیحی در مخالفت خود با مانویان همیشه بر حق نبوده‌اند. دوبوسویر در دو بخش نخست کتاب خود تاریخ مانویت را شرح می‌دهد. کتاب نخست شامل تاریخ انتقادی مانویت بر پایه‌ی نوشته‌های یونانی و لاتینی است. بیش‌تر این آگاهی‌ها از آکتاآخلائی گرفته شده است که ظاهراً شرح مباحثه‌ای میان مانوی و (آرخلای)^{۸۶}، اسقف شهر بین‌النهرینی کاسخر^{۸۷} است، اما دوبوسویر ثابت می‌کند که نویسنده‌ی این اثر هگمونیوس است.^{۸۸}

دوبوسویر در جلد دوم کتاب خود، تاریخچه‌ی مانوی و آیین او را بر پایه‌ی نوشته‌های سریانی، ایرانی و عربی توصیف می‌کند. در فصل دوم همین مجلد، تفاوت دو بُن‌نگری زردشت و مانوی باز نموده می‌شود. به هر حال، او نخستین پژوهنده‌ی سده‌ی هژده بود که درک نسبتاً درستی از آیین مانوی داشت.

در سده‌ی نوزده پژوهش‌های مانوی راه‌های تازه‌ای را پیمود. پژوهش‌های کهن جای خود را به جستاری نوین داد، به گونه‌ای که پس از کشف دست‌نوشته‌های مانوی تورفان، آثار این سده درباره‌ی مانویان بیش‌تر پذیرفته شد. ف. کریستین بور کتابی درباره‌ی آیین مانوی نوشت.^{۸۹} او می‌خواست آیین مانوی را از روی بازمانده‌های تاریخی و اسناد اصیل بازسازی کند و سیر مانویت را بنمایاند، اما به گونه‌ای افراطی تلاش نمود این آیین را نظامی هندی-بودایی بشناساند. مباحثی که بور درباره‌ی مانویت طرح کرده، عبارت‌اند از (۱) دو بُن و دو قلمرو؛ (۲) تضاد دو بُن و آفرینش جهان؛ (۳) تن و جان، آفرینش انسان، گناه؛ (۴) مسیح و رهایی، بازگشت روح از جهان مادی و سرنوشت نهایی او؛ (۵) پیوند مانویت با بت‌پرستی، یهودیت و مسیحیت. وی در نوشتار خود از آثار سنت

آگوستین، کتاب اکتاژ خلائی و حتی نوشته‌های شرقی، از جمله نوشته‌های میرخواند، مورخ ایرانی، بسیار بهره گرفت. به هر حال، اثر بور را می‌توان نقطه‌ی عطفی در تاریخ پژوهش‌های مانوی به شمار آورد.

در ۱۸۶۲ گوستاو فلوگل کتابی به نام مانی، آیین و دست‌نوشته‌های او^{۹۰} منتشر کرد که بیشتر بر پایه‌ی شرحی که ابن ندیم درباره‌ی مانی در الفهرست آورده بود، نگارش یافت. فلوگل در دیباچه‌ی این کتاب روشن می‌کند که مباحثه‌ی میان مانی و آرخلائوس روایتی مجعول بیش نیست.^{۹۱} از آن جایی که روایت ابن ندیم مستقیماً از منابع فارسی میانه است و او دور از تعصب بدین کار پرداخته، پس تردیدی نیست که فلوگل نیز درک درست‌تری از آیین مانی داشته و اثر او نسبت به آثار انتقادی سده‌های هژده و نوزده ارزش بیش‌تری دارد و آگاهی‌های تازه‌تری درباره‌ی کیهان‌شناخت مانوی ارائه می‌دهد.

ادوارد زاخو^{۹۲} نیز در ۱۸۷۸ آثار الباقیه‌ی بیرونی را منتشر کرد که صفحاتی از آن درباره‌ی مانی است. در پایان سده‌ی نوزده کسلا کسلر درباره‌ی مانی و آیین او نوشتاری از خود به جا گذاشت.^{۹۳} این اثر در واقع قرار بود در دو مجلد در آید، اما جلد دوم آن هرگز منتشر نشد. در این کتاب، رابطه‌ی مانویت با آیین مهر، آیین‌های بابلی، ایرانی، مسیحی، گنوسی و بودایی باز نموده شده است. وی، به رغم نویسندگان پیش از خود، آیین مانی را نه مسیحی می‌داند و نه زردشتی، بلکه آن را آیینی مستقل و نو بر می‌شمارد که همانند آیین پارسیان و مسیحیان، جهان‌گستر بوده است.^{۹۴} در بخش سوم کتاب کسلا کسلر می‌توان شرح کامل دست‌نوشته‌ها و ادبیات مانوی را باز یافت. وی آثار بازمانده‌ی مانی، از جمله پاره‌هایی از نامه‌های او را که از سریانی به یونانی ترجمه شده است، شرح می‌دهد. در بخش پایانی، برخی از نوشته‌های نویسندگان شرقی را نقل می‌کند؛ از جمله پاره‌هایی از سخنان افریم سوری، افراآتس^{۹۵}، بیرونی، یعقوبی، ابن ندیم، ماتوری، ابوالفرج، جاحظ، ابوالمعالی و دیگران در آن آمده است. در پایان این سده، کتاب المکاتب نیز توسط ه. پوئون، رایزن فرانسوی، ترجمه و در حلب به چاپ رسید.^{۹۶}

در آغاز سده‌ی بیست، بازیافته‌های ترکستان چین موجب پیشرفتی شگرفت در مطالعات مانوی شد. در این زمان، منابع و دست‌نوشته‌های بسیاری به زبان‌های

گونگون در تورفان کشف گردید. از جمله، آثار ارزشمندی به فارسی میانه و پارسی به دست آمد که اکنون اصیل ترین منابع مانوی به شمار می روند و آثار دیگر سغدی، اویغوری و چینی مکمل آن اند. ف. و. ک. مولر نخستین خاورشناس آلمانی است که رسالاتش راه گشای شیوه های علمی زبان شناختی در این باره شد. او متن های مهم به فارسی میانه، پارسی، سغدی، چینی و اویغوری را یکی پس از دیگری به چاپ رساند. همه ی این متن ها را فرهنگستان برلین منتشر کرده است. در میان این نوشته ها، آثار بازمانده به خط استرانیجیلی در تورفان، ترکستان چین^{۱۷}، متن های اویغوری^{۱۸} مهرنامگ (سرودنامه)^{۱۹} و متن های سغدی^{۲۰} را می توان یادآور شد.

آ. فن لوکوک نیز دست نوشته های ترکی تورفان و چند نگاره ی مانوی را به صورت رساله ای منتشر کرد.^{۲۱} در روسیه دو پژوهنده به نام س. زالمان^{۲۲} و و. رادلف^{۲۳} دست نوشته های مانوی را قرائت کردند. در ۱۹۰۸ ف. کومون کتاب تازه ای درباره ی مانویت نوشت به نام پژوهش هایی در باب مانویت که در دو جلد به چاپ رسید.^{۲۴}

در این هنگام، پژوهش های مانوی دیگر تنها بر پایه ی نوشته های غیر مانوی استوار نبود، بلکه زبان شناسان، اساتید فقه اللغة و دین شناسان مستقیماً به پژوهش پرداختند. ویلهلم بوست، رایتزشتاین و یوناس آثار مهمی در این باره نوشتند.^{۲۵} رایتزشتاین به بررسی پاره هایی از آثار مانوی پرداخت و همانند بوست مانویت را نوعی آیین گنوسی - ایرانی برشمرد. یوناس نیز در کتاب خود، اساطیر گنوسی و مانوی را توصیف کرد. اف. سی. برکیت، به رغم سه پژوهنده ی یاد شده، مانویت را دارای پشتوانه ای مسیحی دانست. وی در ۱۹۲۵ کتابی نوشت به نام کیش مانویان^{۲۶} و در آن، آیین مانوی را یکی از فرقه های گنوسی - مسیحی برشمرد و بسیاری از عناصر مسیحی موجود در این آیین را باز نمود.

در آغاز دهه ی ۱۹۳۰، و. ب. هنینگ، ایران شناس بزرگ آلمانی تبار که به انگلیسی نیز آثار فراوان و جاودانه ای از خود به جا گذارد و با استاد خود، اف. س. آندر آس، دست نوشته هایی را به نام متون مانوی ایرانی میانه در ترکستان چین ۱-۳ به چاپ رساند.^{۲۷} از ۱۹۳۰، کارل اشمیت و ه. ج. پولوتسکی به کشفیات مهم تری

دست یافتند. اشمیت دست‌نوشته‌های قبطی را در مصر کشف کرد.

در این جا باید از پژوهش‌های سی ساله‌ی پروفیسور هنینگ یاد نمود که بسیاری از متن‌های فارسی میانه، پارتی و سغدی مانوی را قرائت و ترجمه کرد و به نتایج زبان‌شناختی مهمی رسید. وی با همکاری آندراآس مجموعه‌ی سه جلدی دست‌نوشته‌های مانوی ترکستان را به چاپ رساند که در بالا از آن یاد کردیم. در میان گزیده‌ی مقالات او - که در دو جلد منتشر گردیده است^{۱۰۸} - دو برگه‌ی سغدی درباره‌ی کیهان‌شناخت و چندین متن فارسی میانه و پارتی می‌توان یافت که در این رساله از آن بهره گرفته‌ایم.

گئو ویدنگون، پژوهنده‌ی سوئدی، دو جلد از پژوهش‌های خود را درباره‌ی آیین‌های ایرانی، مانوی، مندایی و گنوسی منتشر کرده است. نخستین اثر او بهمن بزرگ و حواری خداوند^{۱۰۹} نام دارد که درباره‌ی منوهمد بزرگ (بهمن بزرگ)، از ایزدان آفرینش مانوی است و آن را متأثر از آراء زردشتی برمی‌شمارد. کتاب دیگر او عناصر بین‌النهرینی در آیین مانی^{۱۱۰} است. نویسنده در این کتاب، بسیاری از شخصیت‌های اساطیری آفرینش مانوی را متأثر از اساطیر بین‌النهرین می‌داند. از جمله این که، منجی شکست خورده (هرمز دیغ) در نوشته‌های مانوی و مندایی یادآور تموز است.^{۱۱۱} ویدنگون اثر دیگری نیز به نام مانی و مانویت^{۱۱۲} نوشت که در آن، زمینه‌ی فرهنگی سیاسی پیدایش آیین مذکور را تشریح کرد و آن‌گاه به زندگی، آیین، هنر و دست‌نوشته‌های مانوی پرداخت.

در ۱۹۴۹ هنری شارل پوش دیدگاه‌های خود را درباره‌ی مانویت در اثری به زبان فرانسه به چاپ رساند.^{۱۱۳} پوش پس از شرح منابع، به شرح داستان زندگی مانی و مرگ او پرداخت. در بخش دوم، تعالیم مانی و ویژگی‌های برجسته‌ی آن را برشمرد.

مری بویس در ۱۹۶۰ فهرست کامل دست‌نوشته‌های مانوی تورفان را منتشر کرد. و در آن، دست‌نوشته‌ها را به طور موضوعی دسته‌بندی نمود. اثر دیگر او گردآوری و ویرایش بسیاری از دست‌نوشته‌های نسبتاً سالم فارسی میانه و پارتی است که با تعلیقات مفصل همراه واژه‌نامه‌ای منتشر شده است. از این گذشته، پروفیسور بویس پایان‌نامه‌ی دکترای خود را به راهنمایی هنینگ درباره‌ی اشعار

مانوی نوشت که در نوع خود بی‌همتاست.

از دیگر ایران‌شناسانی که در دهه‌های اخیر بیش‌تر پژوهش‌های خویش را به مانویت اختصاص داده، آثار ارزشمندی آفریده‌اند، ورنر زوندرومان را می‌توان نام برد که متن‌های فارسی میانه و پارسی مربوط به کیهان‌شناخت مانوی را بازسازی و همراه تمثیلات در مجموعه‌ای منتشر کرده است.^{۱۱۴} تمثیلات سغدی مانوی نیز بهره‌ای دیگر از پژوهش‌های اوست.^{۱۱۵} تازه‌ترین کار او مجموعه سرودهای مانوی «هوید گمان و انگدروشان» است که در ۱۹۹۰ آن را به چاپ رسانده است.^{۱۱۶} وی در این اثر، متن‌های تازه‌ای درباره‌ی دو سرود یاد شده به خط و زبان سغدی ارائه می‌دهد و آن را با متن‌های پارسی که بویس در ۱۹۵۴ منتشر کرده بود، مقایسه نموده، به نتایج تازه‌ای دست می‌یابد.

و سرانجام، باید از میشل تاردیو یاد کرد که پژوهش‌های تازه‌ی مانوی را به صورت کتاب‌نامه‌ای مشروح معرفی کرده و خود نیز کتابی به نام مانویت و نوشته است.^{۱۱۷}

پی‌نوشت:

۱- Gnosticism: برای آگاهی بیش‌تر رک. آیین گنوسی و مانوی، ترجمه‌ی نگارنده، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۳.

۲- Demiurgos؛ تلفظ دیگر آن «دمیورژ» (Demiurge) است.

3. Basilides

4. Valentine

۵- aeons: ذرات نور یا قلمروهای ایزدی و بهشتی.

۶- برای آگاهی بیش‌تر در این باره رک.

Jonas, H., *The Gnostic Religion*, Boston 1958

7. Frawahr

8. Pidar ī Wuzurgīh (Zurvān)

9. Wāxš Yōždahr

10. *B.R.* p. 4-5
11. *Mādar ī Zīndagan*
12. *Ohrmazdbay*
13. *Frih Rōšn*
14. *Bām Yazd*
15. *Mihr Yazd*
16. *Narisah Yazd*
17. *Yišo Zīwā(h)*
18. *Kanīg Rōšn*
19. *Bāmistūn*
20. *Wahman (Wuzurg)*
21. *The Just Justice*
22. *Istomēn Yazd*
23. *Amahraspandān*
24. *Dahibed*
25. *Pāhragbed*
26. *Wisbed*
27. *Zandbed*
28. *Mānbed*
29. *Xrōštag Yazd*
30. *Padwāxtag Yazd*
31. *Ašaqlun*
32. *Namrā, īl (pēsūs)*

۳۳- برای آگاهی بیش تر، رک.

B.R., PP. 4-8; **Gbrardo Gnoli**, «Mani and Manichacism», in *The Enc. of Religion*, ed. by **Mircea Eliade** Vol. 9, New York and London 1987, p. 158 ff.

34. **D.N. Mackenzie**, «Sābuhragān», *BSOAS* 42/3, 1979, pp. 500-534

35. *Ardahang*

۳۶- *Kephālāia* جمع *Kephālāion* به معنی «هسته و گوهر» است و مراد گفتارهای

مانی است.

۳۷- مجموعه دستنوشته‌های اکسیرینخوس (Oxrhynchus)، رک.

The Enc. of Religion, ed by M. Eliade, Vol. 9, p, 161

38. Carl Schmidt

39. Chester Beaty

40. Polotsky

41. *Manichaische Homilien*, Stuttgart, 1934.

42. C.R.C. Allberry, *A Manichaeon Psalm Book*, Stuttgart 1938

43. Bohlig

44. Schmidt-Polotsky-Bohlig, *Kephalaia* I, II, Lieferungen 1-8, Stuttgart, 1935-1937.

45. Sethel

46. *M.P.B.*, p. 42-7

47. M. Boyce, *A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichaeon Script in the German Turfan Collection*, Berlin 1960.

48. M. Boyce, *A Reader in Manichaeon Parthian and Middle Persian*, Leiden 1975.

49. Henning, «Ein Manichaisches Bet-und Beichtbuch», in *APAW*, 1936, X

50. Henning, «A Sogdian Fragment of the Manichaeon Cosmogony», *Acta Iranica* 15, pp. 301-314.

51. Sir Aurel Stein

52. P. Pelliot

53. E. Chavennes

54. Un traite manicheen retrouve en Chine, *JA*, 10.18, 1911, pp. 499-617 and *Textes historiques Fragment Pelliot*, *JA*, 11/1 1913, pp. 99-199 and 261-392.

55. G. Haloun and W.B. Henning, «The Compendium...», *Asia major*, New Series, vol. 111, Part 2, 1952, pp. 184-212.

56. E. Waldschmidt and W. Lentz, «Die Stellung Jesu im

manichaeismus»; «A Chinese Manichaean Hymnal from Tun-Huang», *ABAW*, 1926, No. 4, and *JRAS*, 1926, pp. 116-122.

57. **W. Bang**, *Turkische Turfantexte*, I, II, III, *SPAW*, 1920-1930; **Von Le Coq**, *Turkisch Manichaica aus Chotscho*, I, II, III, *APAW* 1911, 1919, 1922.

۵۸- ابن النديم، محمد بن اسحاق، القهرست، ویراسته‌ی فلوگل، لایپزیگ ۷۲-۱۸۷۱.

۵۹- بیرونی، آثار الباقیه، ویراسته‌ی زاخو، لایپزیگ ۱۸۷۸.

۶۰- تحقیق ماللهند، ویراسته‌ی زاخو، لندن ۱۸۸۷، لایپزیگ ۱۹۲۵.

۶۱- الملل والنحل، ویراسته‌ی ویلیام کورتن، لندن ۱۸۴۶.

62. **C.W. Mitchell**, *S. Ephraim's Prose Refutation of Mani, Marcion and Bardaisan*, 2 vols, London 1912-1921,

63. Theodore bar Konai

64. *Ketaba d'eskolion (Liber Scholiorum)*

65. Michael

66. Alexander of Lycopolice

67. Acta Archelai

68. Hegemonius

69. Jerome

70. K. Kessler

71. Usebius

72. Cyril of Jerusalem, *Catechesis*

73. Serapion of Themuis

74. Titus of Bostra

75. Epiphanius of Salamis

76. Simplicius

77. Evodius

78. Uzalum

79. **L.J.R. Ort**, *Mani, A Religio - Historical Description of his Personality*. Leiden 1967, pp. 23-45.

Cameron, R. *The Cologne Mani Codex*, Missoula, Scholars

Press, 1979.

80. De Menasce, *Skand Gumānīk Vičār*, Fribourg 1945.

81. E. West, *Šikand Gumānīk Vičār*, in *Pahlavi Texts* (= SBE), Oxford 1885.

82. *Gujastak Abāliš, de*; by A. Barthelemy, Paris 1887.

مطالبی که در این بخش می‌آید، نقل به تلخیص از منابع زیر است:

Jes P. Asmussen, *Manichaeen Literature*, Delmar, New York.

1975, PP. 1-5; Ort, L. J. R, *Mani, A Religio Historical Description of his Personality*, Leiden 1967, pp. 1-19

۸۳-رک. دینکرد، چاپ مکتب ۱۹، ۲۱۶، ۱۵، ۲۱۸؛ نیز رک.

Menasce, J., *Le troisiem livre du Dinkard*, Paris 1973.

84. I. de. Beausobre, *Histoire Critique de Manichée et du Manicheisme*, Paris 1734-39.

85. S. Runciman, *The Medieval Manichée*, Cambridge 1955.

86. Archelaus

87. Kāskhar

88. I. de Beausobre, *Histoire Critique de Manichée et du Manichéisme*, vol. I, p. 132

89. F. Chr. Baur, *Das Manichaische Religionsystem nach den Quellen new erucht und entwicket*, 1831.

90. Gustav Flugel, *Mani, Seine Lehre und Seine Schriften*. Leipzig 1862.

91. *Ibid.*, pp. 18,19.

92. Edward Sachau

93. Konrad Kessler, *Mani, Forschungen uber die manichaische Religion*. Berlin 1889

94. *Ibid.*, p. XI

95. Afraates

96. Theodore bar Konai, *Book of Scholia (Ketaba d'eskolyon)*, ed. by H. Pognon, Aleppo 1898.

97. F.W.K. Muller, *Handschriften-Reste in Estrangelo*

- Schriftaus Turfan*, Chinesisch Turkistan, I,II. Berlin 1904.
98. *Uigurica* I, Berlin 1908; II, 1911
99. Ein Doppelblatt aus einem manichaishcen Hymnenbuch (Mahnāmag), *APAW* 1912
100. *Sogdische Texte*, *SPAW* 1934, XXI, pp. 504-607.
101. A. von Le Coq, *Die Buddhistischen Spatanike*, Berlin 1923.
102. C. Salemann
103. W. Radloff
104. F. Cumont, *Recherches sur le Manicheisme*, 2 vols, Brussels 1908-12.
105. W. Bousset, *Hauptprobleme der Gnosis*, Gottingen 1907; R. Retzenstein, *Das iranische Erlosungsmysterium*, Bon 1921; H. Jonas, *Gnosis und Spataniker Geist*, Gottingen 1954, 2nd ed. 1964.
106. F.C. Burkitt, *The Religion of the Manichees*, Cambridge 1925.
107. F. C. Andreas, W. B. Henning, «Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch - Turkestan I-III», *SPAW* 1932, 1933, 1934; W.B. Henning, «Ein manichaisches Bet und Beichtbuch,» *APAW*, 1936.
108. W.B. Henning, *Selected Papers*, 2 vols, *Acta Iranica* 14 and 15, Leiden 1977.
109. Geo Widengren, *The Great Vohu Manah and the Apostle of God*, Uppsala-Leipzig 1945.
110. *Mesopotamian Elements in Manichaeism*, Uppsala-Leipzig 1946.
111. *Ibid*, p. 157.
112. *Mani und der Manichaismus*, Stuttgart 1961.
113. H. Ch. Peuch, *Le Manicheisme, son Fondateur - sa doctrine*, Paris 1949.
114. Werner Sundermann, *Mittelpersische und partische*

- Kosmogonische und Parabeltexte der Manichaer*, Berlin 1973.
115. **W. Sundermann**, *Ein manichaisch-sogdisches Parabelbuch*, Akademie-Verlag, Berlin 1985.
116. **W. Sundermann**, *The Manichaean Hymn Cycles, Huyadagman and Angad Rosnan in Parthian and Sogdian*, London, Corpus Inscriptionum Iranicarum, 1990.
117. **Michel Tardieu**, *Etudes Manicheennes*, Bibliographie critique 1977-1986 (Tehran-Paris 1988);
Le Manichisme, Paris 1981.

بخش نخست

بازسازی و روایت
اسطوره‌ی آفرینش مانوی

1. The first part of the document is a list of names and addresses of the members of the committee.

ایزدان اسطوره‌ی آفرینش و خویشکاری آنان

شمار ایزدان مانوی که تا کنون در منابع اصیل شناخته شده، ۲۴ است که هر یک نام‌های گوناگون دارند. گوناگونی نام‌های ایزدان بدان روی است که در نوشته‌های مانوی به هر زبانی که درمی آمده، نام ویژه‌ای برای ایزدان قایل شده‌اند و این باعث سردرگمی و حیرت خواننده می‌شود. پس شایسته آن است که برای هر ایزد یک نام ایرانی را اصل قرار دهیم و برای این کار نام‌هایی را که در متون فارسی میانه و پارتی آمده - با اندکی تصرف - ملاک قرار داده‌ایم. برای نام‌های گوناگون ایزدان که در نوشته‌های سغدی، قبطی، عربی، سریانی، یونانی، لاتینی و غیره آمده، رک. مهرداد بهار - ۱. اسماعیل پور، ادبیات مانوی، نشر زنده رود، آماده‌ی انتشار.

پدر بزرگی (زروان): ایزد ایزدان و پدر همه‌ی هستی و شهریار بهشت‌روشنی.
روح القدس: همسر مینویی پدر بزرگی.

آفرینش نخست

(اسارت هرمزدبغ)

مادر زندگی: مادر هستی و زاینده‌ی هرمزدبغ.
هرمزدبغ: فرزند مادر زندگی و در واقع، پسر خدا، نماد انسان ازلی و روح در بند.

آمهرسپندان: فرزندان هرمزدیغ که عبارت‌اند از: فروهر، باد، روشنی، آب و آتش.
نفس‌زنده: ایزدی که از امهرسپندان شکل گرفته است و نماد نور محبوس در ماده است.

آفرینش دوم

(رهایی هرمزدیغ و آفرینش کیهان)

دوست روشنان: ایزدی که در نجات هرمزدیغ، که به دست مهرایزد و فرزندان او انجام می‌گیرد، روشن‌کننده‌ی صحنه‌های نبرد است.
بام‌ایزد: معمار و سازنده‌ی بهشت نو.
مهرایزد: نجات‌دهنده‌ی هرمزدیغ و آفریننده‌ی کیهان مادی.

پنج فرزند مهرایزد:

دهبد: شهریار آسمان نخستین و نگهبان سه آسمان بالایی.
مرزبد: شهریار هفت آسمان پایینی.
ویسبد: در میانه‌ی کیهان ایستاده و پاینده‌ی آن است.
زندبد: گرداننده‌ی سه چرخ باد و آب و آتش.
مانبد: بر زمین پنجم ایستاده، هر هشت زمین را با شانه و پاهای خود نگه می‌دارد؛ برابر اطلس در اساطیر یونان.

ایزد خروش: ششمین فرزند مهرایزد که هرمزدیغ اسیر را صدا می‌زند.
ایزد پاسخ: ششمین فرزند هرمزدیغ که به ایزد خروش پاسخ می‌دهد.

آفرینش سوم

(آفرینش انسان و رهایی وی)

نریسه ایزد: ایزد نجات‌بخش و الگوی پیکر نرینه‌ی انسان.
عیسای درخشان: پیامبر و راهنمای انسان.

دوشیزه‌ی روشنی: رها کننده‌ی برخی از پاره‌های نور محبوس و الگوی پیکر مادپنه‌ی انسان.

ستون روشنی: ستونی نورانی که ارواح پاک و پاره‌های نور رها شده از طریق آن به ماه و خورشید و بهشت نو می‌روند.

رَهنی گوه‌ایزد: ایزدی که در میان گردونه‌های ماه و خورشید قرار دارد و پاره‌های نور نجات یافته را گرد می‌آورد و نگهبان آن‌هاست.

بهمن بزرگ: ایزد نجات بخش و راهنمای انسان که دارای پنج اندام است: «خرد، ذهن، هوش، اندیشه و فهم».

داور دادگر: ایزد داوری کننده‌ی روان انسان پس از مرگ.

واپسین ایزد: واپسین ایزد اسطوره‌ی مانوی که در پایان جهان، پس از آتش‌سوزی بزرگ، از آخرین پاره‌های نور نجات یافته به وجود می‌آید.

بازسازی و روایت اسطوره‌ی آفرینش مانوی

در آغاز دو گوهر بود. گوهر روشنی و گوهر تاریکی. گوهر روشنی در بالا، در بهشت روشنی می‌زیست که از سوی خاور، باختر و شمال بی‌کرانه، و از سوی نیمروز با سرزمین تاریکی هم‌مرز بود. گوهر تاریکی نیز در پایین می‌زیست که از سوی خاور، باختر و نیمروز بی‌کرانه، و از سوی شمال با بهشت روشنی هم‌مرز بود. شهریار بهشت روشنی پدر بزرگی، و فرمانروای سرزمین تاریکی اهریمن نام داشت.^۱

الف. بهشت روشنی^۲

بهشت روشنی دارای «پنج بزرگی»^۳ است: پدر بزرگی، دوازده ائون^۴، ائونِ ائون‌ها، هوای زنده و سرزمین روشنی.

نخست، پدر بزرگی، شهریار شکوهمندی که ایزد همه‌ی ایزدان و پدر همه‌ی نژادهای ماست.^۵ خورشید در ائون‌ها یا پاره‌های مینوی اوست. او چون درخت نیکو و باروری است که هرگز میوه‌ی بد نداده است؛ مطلق روشنی و زیبایی

جاودانی است؛ نگاهبانی که برج خویش را پاس می‌دهد؛ شبانی بی‌خواب؛ سکنداری هشیار که کشتی‌اش هرگز غرق نمی‌شود و به ساحل روشنی و بی‌مرگی می‌رسد؛ دارنده‌ی تاج از میان نرفتنی است؛ تختگاهش هرگز سقوط نخواهد کرد و دارای دوازده دیوار مستحکم است.^۶

دوم، دوازده ائون که در برابر پدر بزرگی همواره ایستاده‌اند و نگاهبان اویند. ائون‌هایی که سپید و ازلی‌اند و مرگ نمی‌شناسند. گاه چون دوازده دیوار فروهری و گاه چون دوازده ستاره در برابر خورشید خویش، گوش به فرمان می‌ایستند و او را پاس می‌دارند.^۷

سوم، ائون ائون‌ها شامل مکان‌های مقدسی است که تعدادشان بی‌شمار است، جایی که آن روشنی خدایان، فرشتگان، امهرسپندان و نیرومندان، با خوشبختی و شادی بزرگ در آن ساکن‌اند و زندگی بی‌مرگشان را پایانی نیست. چهارم، هوای زنده در آن بهشت روشنی و منظر زیبای شگفت‌انگیز، که خوبی‌اش برای ایزدان بی‌اندازه است. و دارای نیروی خدایوار، جامه، پوشش، تخت، دیبیم، تاج گل خوشبوی دارنده‌ی همه‌گونه زیور و پیرایه‌ای است که به نیروی اعجاز خود خواهد آفرید.

پنجم، آن سرزمین روشنی قایم به ذات، جاودانی و معجزه‌آسا که بلندای آن را دسترسی نیست و ژرفای آن را درک نتوان کرد و دشمن آزارگر نمی‌تواند به سوی آن گام بردارد، دارای سطح خدایوار ساخته شده از الماس که جاودانه نلرزد و همه‌ی چیزهای نیکو از آن زاده می‌شوند. و آن کوه‌های زیبای آراسته پوشیده از همه‌گونه گل، رسته در کمال بسیار، و درختان میوه‌دار سبز که میوه‌شان هرگز نمی‌افتد، نمی‌پوسد و کرم نمی‌زند، و چشمه‌های آب جاودانی که پر می‌کند همه‌ی بهشت روشنی، مرغزار، دشت، خانه‌های بی‌شمار، کاخ‌ها، تخت‌ها و مسندها را که جاودانی‌اند.

چنین آماده است آن بهشت روشنی برای این پنج بزرگی. آنان رامشمند و آسوده‌اند و ترس نمی‌شناسند. در روشنی‌ای هستند که آنان را تاریکی نیست، در زندگی جاودان، بی‌مرگ و تندرست‌اند. چنان در شادی غرقه‌اند که اندوه نمی‌شناسند. در عشق، بی‌تفراند و در حلقه‌ی دوستان، آنان را جدایی نیست.

زیبایی‌شان نابودی ندارد و کالبد خدا یوارشان جاودانی است. برای خوراک نوشین خود هرگز رنج و سختی نبرند. آنان بس نیرومند و توانگراند و نام فقر را نمی‌شناسند. جامه‌ی شادی آنان دارای هفت صد هزار گونه‌آرایه‌ی گوهرین است که هرگز آلوده نمی‌گردد.^۸

شمار درختان در بهشت روشنی پنج است. این درختان در تابستان و زمستان، سبز و باروراند.^۹ روح القدس در آن‌ها می‌دمد و با روشنی خویش آنان را تغذیه می‌کند.^{۱۰}

بهشت روشنی با پنج اندیشه‌ی پاک به هر ناحیه می‌تابد و دارای بادی فرح‌بخش است. بغان، ایزدان، گوه‌ران، درخت، چشمه و گیاه، همه روزه بدو شاد شوند.^{۱۱} سرزمینی است که در آن خشم، آز، شهوت، فریب، ویرانی، آشوب، دزدی، بزه، گرسنگی و تشنگی، سرما و گرما، زاری و اندوه، بیماری و درد، پیری، مرگ و زشتی نیست.^{۱۲}

بهشت روشنی دارای پنج اندام مینویی نسیم، باد، نور، آب و آتش است.^{۱۳} دارای مناظر سپید و مصفا است: درها، برج‌ها، خانه‌ها، باغ‌ها، درخت‌ها، شاخه‌های پر از جوانه و میوه در آن هست که به رنگ‌های گوناگون پرتو افشان‌اند.^{۱۴}

شهریار بهشت روشنی، پدر بزرگی، فرمانروایی بزرگ و نورانی است که پنج اندام دارد: حلم، علم، عقل، غیب و فطنت (زیرکی). علاوه بر این، پنج اندام دیگر نیز دارد که عبارت‌اند از: محبت، ایمان، وفا، مروّت و حکمت.^{۱۵} او درخت نیکویی است که میوه‌ی بد نداده است. پدری که فرزندان بسیاراند، نگاهبانی که برج خویش را پاس می‌دهد، شبانی بی‌خواب و سکنداری هشیار است. تاجی جاودانی بر سر دارد و اورنگش هرگز سقوط نمی‌کند و جایگاهش دارای دوازده دیوار مستحکم است.^{۱۶}

روزی پدر بزرگی، آن روشنی شاد و شکوهمند، ائون‌های روشنی را فرا خواند و آنان را در شادی بزرگ خود شریک ساخت. ائون‌های صلح و همه‌ی فرزندان مینویی‌اش را پیش خواند. جایگاه حیات را مستقر کرد و تصاویر زنده‌ای در آن نقش زد که نابود شدنی نیست. ابرهای روشن را فرا خواند و به واسطه‌ی آنان،

حیات را چون باران فرو باراند. آن گاه آتش مقدس، باد و هوا را فرا خواند که روح زندگی را میدند.^{۱۷}

روح القدس، همسر مینویی و آیینی پدر بزرگی است و همواره در کنار اوست. او همیشه راه حقیقت را بر ما آشکار می کند و به ما می آموزد که دو گوهر هست: گوهر روشنی و گوهر تاریکی، که از آغاز از هم جدا بوده اند و این جدا بودگی تا هنگام تازش اهریمن ادامه دارد و دوران آمیختگی تا پایان جهان مادی به طول می انجامد.

اسطوره ی آفرینش سرگذشت دو بُن و سه دوره است. دو بُن عبارت اند از بُن روشنی و بُن تاریکی که هریک گوهری یگانه دارد. سه دوره عبارت اند از:

۱- دوره ی پیشین: جدا بودگی نور و ظلمت که در آن آسمان و زمین هنوز نَبُوند.

۲- دوره ی آمیختگی: تاریکی بر نور همی تازد و بدبختی بر کیهان روی کند. انسان در این عصر آفریده شود و در این منزلگاه سوزان به سر برد و عهد می بندد که دست به گریز زند.

۳- دوره ی پسین: دگرگونی عظیم رخ دهد. راستی و دروغ هریک به بُن خویش بازگردد و دوران زرین جدا بودگی، از نو آغاز گردد. ظلمت در ژرفای مفاک به بند شود و انوار یکپارچه گردند.^{۱۸}

ب. سرزمین تاریکی

سرزمین تاریکی از هر سو ژرف و بی کرانه است، جز از سوی شمال که با بهشت روشنی هم مرز است. گوهر سرزمین تاریکی پنج اندام دارد: ضباب (میغ)، حریق، سموم (یادهای مهلک)، زهر و ظلمت.^{۱۹} فرمانروای این سرزمین اهریمن یا شهریار تاریکی^{۲۰} است که ذاتاً ازلی نیست، بلکه گوهرهایی که در عناصرش هست، ازلیت دارد. سرش مانند شیر و بدنش چون اژدها و بال هایش چون بال پرندگان و دُمش چون دم ماهی است و چهار پا مانند چهارپایان دارد. همین که اهریمن از تاریکی هستی یافت، هر چیزی را می خواست ببلعد و تباه کند.^{۲۱}

گوهر تاریکی، گوهری زشت، ناقص، خبیث، کدر و بدبو است؛ نفسی شریر، لثیم، سفیه، ضار و جاهل، و فعلی متضمن شر، فساد، ضرر و نقصان دارد؛ صفاتش مردگی، شرارت و پلیدی چرکین است.^{۲۲}

در سرزمین تاریکی، کالدهای آتشین و فرزندان زهرین به سر می‌برند. اهریمن سرکردگان بسیاری گرد می‌آورد و برای نبرد آماده می‌شود.^{۲۳} این سرزمین به پنج غار مجهز است که یکی از دیگری ژرف‌تر است و از که مادر دیوان و همسر اهریمن است، در آن می‌زید و به وجود آورنده‌ی همه‌ی بدی‌هاست.^{۲۴} اهریمن از همین پنج غار با پنج چشمه‌سار آلوده به زهر با پنج چاشنی شور، ترش، تند، گس و تلخ، حمله را آغاز می‌کند.^{۲۵}

شهریار تاریکی همین که از تاریکی هستی یافت، نخست از سمت راست و چپ به جولان درآمد و به پایین آمد و در همه جا تباہکاری نمود. آن‌گاه قصد بالا رفتن کرد و هنگامی که پرتوافشانی نور را از بالا بدید، ناراحت شد و چون می‌دید که هرچه بالاتر می‌رود، بیش‌تر به لرزه می‌افتد، در خود فرو رفت و به سوی عناصرش بازگشت. پس از آن، باز قصد بالا رفتن نمود. سرزمین روشنی از کار اهریمن و مقاصدی که در کشتار و تباہی داشت، آگاه شد و این آگاهی سبب آگاهی جهان فطنت، سپس جهان غیب، عقل و حلم گردید.^{۲۶}

آن‌گاه شهریار تاریکی به مرز روشنایی رفت و پنج بزرگی یا موجودات نورانی بهشت روشنی را دید. پس با خود گفت: «بود آیا که مانند آن‌ها باشم؟» اما او زاده‌ی تاریکی بود، فرد بیچاره‌ای که هیچ نداشت، نه ثروتی در گنج‌خانه داشت و نه جاودانگی در چنگش بود. لحظه‌ای به پاره‌های روشنی نگریست تا اگر احتمالاً چیزی سقوط کرد، آن‌را بر باید و جامه‌ی نور به تن کند و مانند آن‌ها شود.^{۲۷}

تازش اهریمن به سرزمین روشنی

آن‌گاه که اهریمن به بهشت روشنی نگریست، آرزوی تصاحب آن را کرد. پس در اندیشه‌ی تازش افتاد و به یاری فرزندان تاریکی آهنگ صعود کرد.

پدر بزرگی چون این بدید، نیروهای مینوی قلمرو روشنی را فرا خواند و گفت: «همه‌ی شما گرد آیید و خود را در برابر چشم اهریمن، که به بالا نگریسته

است، نگاهبانی کنید!»

یکی از فرزندان روشنی از بالا نگرست و اهریمن را دید. به برادران نورانی اش گفت: «آه، ای برادران من! ای زادگان روشنی که در شما هیچ کاستی و خردی نیست؛ من به درون مغاک نگرستم؛ آن چشم بد را دیدم؛ آن فرزند تاریکی و بدی را که آهنگ جنگ کرده است. من هفت همراه و دوازده وزیرش را نیز دیدم. خیمه‌ی برپا شده‌اش را دیدم و آتشی که در میانه‌ی آن شعله‌ور شده بود. من آن بینوایان مفلوک را دیدم که در اندیشه‌ی برپایی جنگ بودند. زره خون‌آشام آنان را دیدم که آماده‌ی نبرد شده بود. دام‌ها را دیدم که نهاده شده و تورهایی که گسترده شده بود تا پرنده‌ای که مقدر است بیاید، باشد که دستگیر شود. آن فرزندان تبااهی و تیرگی را دیدم که لمیده بودند و می‌دزدیده سر می‌کشیدند و گوشت دزدیده می‌خوردند.»^{۲۸}

پنج بزرگی نگران شدند. آن‌گاه، پدر بزرگی واکنش نشان داد و گفت: «هیچ‌یک از این نیروهای بهشت روشنی را که پاره‌های مینویی و ازلی من‌اند، به نبرد نمی‌فرستم، زیرا آن‌ها را برای صلح و آرامش آفریده‌ام. بهتر این است که خود اقدام کنم.» پس مادر زندگی را فرا خواند. مادر زندگی پسر برومندش، هرمزدیغ را فرا خواند. هرمزدیغ نیز پنج فرزندش را فرا خواند و آماده‌ی نبرد شد.^{۲۹}

پ. آفرینش نخست

مادر زندگی نخستین ایزد آفرینش نخست است که در برابر پدر بزرگی دست به سینه می‌ایستد و گوش به فرمان اوست. او مادر، یاور و غمخوار هرمزدیغ است. او، مادر همه‌ی راستکاران و مادر همه‌ی زندگان و نخستین زره خداوندگار، پدر بزرگی، است.^{۳۰}

پس از تازش اهریمن، هرمزدیغ به سرزمین تاریکی یورش برد. نخست جامه‌ی «تن» در بر کرد و با پنج فرزندش: فروهر، باد، روشنی، آب و آتش، به سوی اهریمن و دیوان در تاخت. بسیاری از دیوان را به بند کشید، اما سرانجام، دیوان بادی بر او گرد آمدند، همانند سپاهی وحشی در کشور باد. هرمزدیغ برای رهایی خود و فرزندانش سخت تلاش کرد، اما دیوان پاره‌های نور فرزندانش را بلعیدند و

او خود در ته مغاک به اسارت افتاد.^{۳۱}

آن گاه دیوان او را بستند. او در میان دیوان تاریکی با پیکری زیبا چنان درخشید چون ستاره‌ای روشن در میان تاریکی، چون انسان میان ددان و چون ایزد میان دیوان.^{۳۲}

هرمز دیغ فرزند دیگری هم داشت به نام نفس زنده که از گوهرها و پنج فرزندش - فروهر، باد، روشنی، آب و آتش - بود و هم او بود که در این زمان به یاری پدر شتافت، اما سرانجام، همانند دیگر برادرانش طعمه‌ی دیوان گردید.^{۳۳} در آن هنگام که اهریمن با هرمز دیغ گلاویز شد، پاره‌های پنج گانه‌ی روشنی با پاره‌های پنج گانه‌ی تاریکی به هم آمیخت و دود با نسیم، روشنی با تاریکی، سموم با باد و ضباب با آب آمیخت.^{۳۴}

او چون گنجی گرانبه به کشتی اندر بود^{۳۵}؛ کشتی‌ای که ته آن سپیده، و ریسمان‌های نور بر آن بود. سکانداران آن شکوهمند بودند و ملوانانش سپیده را چون جامه بر تن داشتند. آنان گنج ایزد گرانبه‌ای را می‌آوردند، گنجی که بی‌اندازه بود.

چون اهریمن کشتی گرانبار هرمز دیغ را دید، دیوان غارتگر و تیره‌دل را گرد آورد و آنان را به سوی آن روانه کرد. آنان گنج بی‌شمار آن کشتی نورانی را ربودند، یاقوت‌ها و گوهرها را گرفتند و بر آسمان خود میخکوب کردند و دیهیم‌ها را بر سر نهادند.^{۳۶}

بدین گونه، هرمز دیغ به دست دیوان گرفتار شد و بیهوش در مغاک تاریکی فرو افتاد. پس از چندی به هوش آمد، به مادر خود استغاثه کرد و مادر زندگی به پدر بزرگی استغاثه کرد که برای پسرش یآوری بفرستد.^{۳۷}

هنگامی که پدر بزرگی از این واقعه آگاه گردید و شنید که کشتی هرمز دیغ به توفان برخورد، سکاندارانش زخمی گردیده‌اند، فرستاده‌ای را فرا خواند و بدو گفت: «برو بدان جا، بدان سو که باد کشتی را برده است. کشتی را بکش و آن را به این جا فراز آر! سکاندارانش را پاس دار، آنان را که معتمد گنج بودند، فراز آر. سرزمین دیوان را با بیل بکن و آن را نابود و واژگون کن! آسمان آن‌ها و یاقوت‌ها و گوهرها را فرو افکن! همه‌ی گنج‌های آن ایزد را گرد آور و آن را بگیر و بر کشتی

گذار. آنان را رسوا کن، آن بینوایان را، و دیهیم از سر آنان فروکش! ^{۳۸}

اسارت هرمزدیغ دامی بود برای شکست همه‌ی نیروهای اهریمنی. چه، پدر بزرگی چون شبانی که شیری را ببیند که برای نابودی گله‌اش می‌آید، بره‌ای را همچون دام به کار گرفت و او را در نبردگاه رها کرد تا شیر را سرانجام دستگیر کند. او تلاش کرد با یک بره‌ی تنها همه‌ی گله‌اش را نجات دهد و آن‌گاه آن بره‌ی زخمی را تیمار کند.

چنین بود راه پدر که فرزند برومندش را گسیل داشت و او به یاری پنج روشنی‌خویش با پنج مفاک تاریکی نبرد کرد و چون باران بر سر آنان فرو بارید و چون بارقه‌ای تیزتک در آن‌ها فرو رفت، در اندام‌های درونی آن‌ها خزید و بسیاری از دیوان را به بند کشید. اما خود در ته مفاک افتاد و فریاد برآمد:

«دیوان بویناک و پلید شورش کردند و زره خویش را بر ضد من به کار گرفتند.»

اما از سوی پدر بزرگی ندا در رسید که: «درود و شادمانی بر تو باد، ای فرزند روشنی‌ا درود و ستایش بر تو باد! آه، ای جوان! تو را از چنگ اهریمنان رها خواهیم کرد.» ^{۳۹}

ت. آفرینش دوم

آن‌گاه پدر بزرگی نخستین ایزد آفرینش دوم، دوست روشنان را فرا خواند. ^{۴۰} او نیز برای رهایی هرمزدیغ تلاش کرد و شماری از نیروهای تاریکی را به بند کشید. ^{۴۱} دوست روشنان، بام ایزد را فرا خواند. بام ایزد نیز مهر ایزد را فرا خواند. مهر ایزد نخست پنج فرزندش را فرا خواند: دهدد را از خرد خویش، مرزبد را از کنش، ویسبد را از اندیشه، زندبد را از تصور، و مانبد را از فهم خویش هستی بخشید. این ایزدان به سرزمین تاریکی فرود آمدند و دریافتند که هرمزدیغ و فرزندانش را اهریمن و دیوان بلعیده‌اند.

آن‌گاه مهر ایزد بانگی بلند برآورد و هرمزدیغ را صدا زد و به او گفت: «درود، ای نیک مرد در میان شر، ای آفریده‌ی نور در میان تاریکی! ای ایزد که در میان جانوران خشمناک مأوی گزیده‌ای! اکنون رهایی تو فرا رسیده است.» ^{۴۲}

این بانگ به گونه‌ی ایزدی جلوه یافت که ایزد خروش نام داشت.^{۴۳} او تیز فرود آمد، سپاه دیوان را شکافت و از سوی پدر بزرگی به هرمزدبغ درود فرستاد و گفت: «اندام‌های خود را گرد آور تا به بهشت روشنی فراز رویم.»

هرمزدبغ به این مزده‌ی شادی آفرین شاد گشت و بدو پاسخ گفت. از این بانگ، ایزد پاسخ پدید آمد.^{۴۴} آن‌گاه هرمزدبغ به واسطه‌ی همین ایزد ندا در داد: «تو بار نجات و آسودگی آورده‌ای برای ما و فرزندان روشنی. بگو در بهشت روشنی بر فرزندان نورانی چه می‌گذرد؟»

ایزد خروش پاسخ گفت: «آنان شاد و به نیکوکاری اندراند.»
آن‌گاه ایزد خروش و ایزد پاسخ با یکدیگر به سوی مادر زندگی و مهر ایزد فراز رفتند.

مهر ایزد به مرز روشنی و تاریکی آمد، با روشنی بزرگ ظاهر گشت، با نیروی خود و نیروی پدر آمد تا با اهریمنان بجنگد و اردوهایشان را در هم ریزد. دست راستش را از مرز تاریکی پایین برد و هرمزدبغ را بالا کشید و به بهشت روشنی آورد.^{۴۵} آن‌گاه فرود آمد و اهریمن را دستگیر کرد، دیهیم از سرش به زیر انداخت، مستبدان سرزمین تاریکی را به بند کشید، شهریاری و سروری را از آنان باز ستاند و آنان را پادافره داد و در گودال‌های آتش فرو افکند، چشمه‌های آتش را بست تا آنان دیگر بار نتوانند تاریکی را به بالا فرستند. شعله‌های آتش را خاموش کرد، نور را فراز آورد و در جایگاه خود نهاد. او به یاری فرزندان، دیوان نر و ماده را ربود و به بند کشید، در برابر رودهای مزاحم سد بست، آب‌ها را تطهیر کرد و آب زلال را فراز فرستاد. تاریکی را ریشه‌کن کرد و آن را فرو افکند، و سرانجام نور را در جایگاه خویش قرار داد.

او کشتی هرمزدبغ را که به توفان برخورداده بود، به ساحل نجات رساند. شورش‌های درون آن را سرکوب کرد، نگاهبانانی بر آن کشتی گمارد، سکاندارانش را پاس داشت، آسمان دروغین دیوان را که یاقوت‌ها و گوهرهای دزدیده بر آن نهاده بودند، ویران ساخت و فرو انداخت. آنان را رسوا نمود، دیهیم از سر دیوان فرو افکند، کشتی را نیرومند ساخت و موج‌شکن بر آن نصب کرد و آن را چون ارمغانی برای پدر بزرگی فراز کشید.^{۴۶}

مهرایزد دوباره برگشت و گفت: «سه ضربی شدید بر دشمن وارد آمده و سه نبرد در گرفته است.»

در نبرد نخست، اهریمن به بهشت روشنی در تاخت، اما مهر ایزد او را شکست داد و به زنجیر بست. دومین نبرد هنگامی بود که اهریمن پاره پاره شد و در آتش بزرگ بسوخت.^{۴۷} سومین نبرد آن هنگام بود که همه چیز گسیخته شد و دیوان نر از دیوان ماده جدا گشتند.^{۴۸}

مهرایزد از سرزمین تاریکی به بالا فراز رفت و در کنار مادر زندگی و هرمزد بیغ آرام گرفت.

آفرینش کیهان

آن گاه مهر ایزد - خدای هفت اقلیم - با مادر زندگی به طرح جهان پرداختند. آنان پس از مشاوره‌ی بسیار، ساختن جهان را آغاز کردند: نخست پنج فرش^{۴۹} ساختند و یک ایزد درخشان را در آن جا نشانند. پنج فرش میان بهشت روشنی و کیهان آمیخته حایل بود. در زیر آن، از پوست تن دیوان کشته شده، ده آسمان ساختند و یک عدسی معجزه‌آسا در آن جا نصب کردند که دوازده وجه داشت و ایزدی نگهبان آن بود تا دیوان بر جای مانده نتواند آسیب رسانند.^{۵۰} آن گاه چهل فرشته آفریدند تا آن ده آسمان را به سوی بالا نگاه دارند. در هر آسمان، دوازده دروازه ساختند. پس چهار دروازه‌ی دیگر در چهار کران بنا نهادند. ضخامت آن ده آسمان، ده هزار فرسنگ و ضخامت هوای آن‌ها نیز ده هزار فرسنگ بود. در هر دروازه شش آستانه، در هر آستانه سی بازار، در هر بازار دوازده گذرگاه، در هر گذرگاه دو پیاده‌رو، در هر پیاده‌رو صد و هشتاد دکه ساختند و در هریک از این دکه‌ها دیوان نر و ماده را جدا از هم بستند.^{۵۱}

آن گاه دهد را به عنوان فرمانروای سه آسمان بالایی و مرزبد را فرمانروای هفت آسمان دیگر گماشتند و تاج بر سر آنان نهادند.^{۵۲} دهد در نخستین آسمان ایستاد و سر امهرسپندان یا پنج فرزند هرمزد بیغ را در دست گرفت.^{۵۳}

مرزبد دیوان و آفریده‌های مفاک تاریکی را داوری خواهد کرد و ریشه‌ی روشنی را خواهد پایید، در دیدبانی او زمین لرزه و بدی به وجود خواهد آمد و

دیوی به نام اگریگروی قیام خواهد کرد.^{۵۴}

سپس در زیر ده آسمان^{۵۵}، یک چرخ گردان^{۵۶} و منطقه البروج را ساختند. در این منطقه البروج، تبه‌کارترین، بدکارترین و طغیانگرترین دیوان تاریکی را بستند. دوازده برج و هفت سیاره را به بند کردند و همراه دوازدها^{۵۷} به پایین‌ترین آسمان آویزان کردند و دو فرشته‌ی نر و ماده را برای گردانیدن بی‌وقفه‌ی آنان برگماردند.

و از باد، روشنی، آب و آتش پاک شده از آمیختگی، دو گردونه‌ی روشن ساختند: گردونه‌ی خورشید از آتش و روشنی ساخته شده است، با پنج دیوار فروهری، بادی، روشن، آبی و آتشین، و دوازده در و پنج خانه و سه گاه و پنج فرشته‌ی روان چین که در دیوار آتشین‌اند، و گردونه‌ی ماه که از باد و آب ساخته شده، با پنج دیوار فروهری، بادی، روشن، آتشین و آبی، و چهار در و پنج خانه و سه گاه و پنج فرشته‌ی روان چین، که در دیوار آبی قرار دارند.^{۵۸}

سپس، مهر ایزد از همان نورهای پالایش شده، سه جامه^{۵۹} پوشید که عبارت بودند از: جامه‌ی باد، آب و آتش. آن گاه ستارگان روشن را در جای جای آسمان زیرین قرار داد.

بام ایزد برای آفریدن بهشت نو^{۶۰}، پنج گودال مرگ را انباشت و هموار کرد و دیواری ساخت که از سوی مشرق، جنوب و مغرب از بهشت روشنی دفاع می‌کند.^{۶۱}

مهر ایزد از تن دیوان کشته شده، هشت زمین ساخت.^{۶۲} مانبد بر زمین پنجم ایستاد و سه زمین بالایی را بر شانه‌هایش نگه داشت، چهار زمین دیگر نیز در پایین ساخته شد.

بر روی زمین پنجم، دیواری از مشرق تا به جنوب و مغرب قرار داشت و دارای سه اقلیم، سه ستون و پنج طاق بود. سه ستون به ترتیب در مشرق، مغرب و جنوب نصب گردیده‌اند. پنج طاق به ترتیب، یکی از سر دیوار مغربی و ستون مغربی، و دیگری از ستون مغربی به ستون جنوبی و سدیگر، از ستون جنوبی به ستون مشرقی، و چهارم از ستون مشرقی به سر دیوار مشرقی، و پنجمین طاق بزرگ از ستون مشرقی به ستون مغربی. و زمین بزرگ و ستبر دیگری ساخته شد با دوازده

در، که در برابر در آسمان‌ها بود و بر پیرامون همان زمین، چهار دیوار و سه گودال قرار داشت و در آن گودال درونی، دیوان به بند بودند.^{۶۳}

و یسید در میان جهان ایستاده است. زنده‌بد، مشاور مقدسی است که سه چرخ را می‌گرداند که عبارت‌اند از: چرخ باد، چرخ آب و چرخ آتش. مانند زره هر مزدبغ است که بار گران زمین پنجم بر دوش اوست و با کف پا و با دست‌هایش زمین‌ها را استوار نگه می‌دارد. او سه ستون شکوهمند و پنج گنبد مقدس دارد.^{۶۴}

آن‌گاه بر روی هر زمین دریاها، کوه‌ها، دره‌ها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها پدید آمدند. هر زمین دارای اقلیم‌ها، کشورها، قبیله‌ها، روستاها و خانه‌های بسیار بود. هر کشور را «دهبد»، هر قبیله را «زندبد»، هر روستا را «ویسبد» و هر خانه را «مانبد» می‌فرمانروا بود. آن‌گاه آستانه (ماه)، راستوان (بیست و چهار ساعت) و وزهرگ (دو ساعت) پدید آمدند، اما جهان هنوز بی حرکت و بی‌زمان بود.

مهرایزد و مادر زندگی، ایزد مزده و ایزد پیک را مأمور کردند که در برابر دهبد - شهریار نخستین آسمان - بایستند و فرمان برند.^{۶۵}

مهرایزد و مادر زندگی پس از به وجود آوردن کیهان به بهشت روشنی رفتند و با هر مزدبغ، دوست روشنی‌ها و بام ایزد در پیشگاه شهریار بهشت روشنی دست به سینه ایستادند، خم شدند و نماز بردند و چنین گفتند: «تو را نماز بریم، ای پدر ما که به ورج و کلام مقدس خویش ما را آفریدی و آز، اهریمن، دیوان و پریان را به وسیله‌ی ما به بند کشیدی. پس ایزدی را بفرمای که رود و آن زندان دیوان را نگرد، و خورشید و ماه را زمان و گردش بخشد و آن روشنی و درخشش ایزدان را که توسط آز، اهریمن، دیوان و پریان آسیب دیده بود، رهایی بخش و بختار (نجات دهنده) باشد و باد، آب و آتش را ره و گذر به بهشت آموزد».

ث. آفرینش سوم

آن‌گاه، شهریار بهشت روشنی به ورج و کلام مقدس خویش سه ایزد آفرید: نریسه ایزد^{۶۶}، عیسای درخشان و دوشیزه‌ی روشنی. نریسه ایزد را بر زمین و آسمان، خدایی و پادشاهی است و کیهان را روشن نگاه می‌دارد و روز و شب را آشکار می‌کند.^{۶۷}

او دوازده دوشیزه را که به جامه‌هایشان نشان‌ها و دیهیم‌هایی پیوسته است،
فرا خواند: نخست نیرومندی، دوم حکمت، سوم پیروزی، چهارم نیروی اندیشه،
پنجم پاکی، ششم راستی، هفتم گروش (اعتقاد)، هشتم پارسایی، نهم امانت،
دهم احسان، یازدهم نیکوکاری، و دوازدهم روشنی.^{۶۸}

زمانی که نریسه ایزد به سوی کشتی‌های خورشید و ماه آمد، به سه خادم
فرمان داد تا کشتی‌ها را به جنبش دراندازند و به بام ایزد گفت تا بهشت نو^{۶۹} را
بسازد و به سه گردونی آب، باد و آتش فرمان داد تا خود را به سوی بالا فراز کنند
و هنگامی که دو کشتی خورشید و ماه به راه افتادند و به میانه‌ی کیهان رسیدند،
حرکت و زمان به وجود آمد.^{۷۰}

زمان بدین گونه است: ماه به سی روز، به ماه نو، نیم ماه (بدر) و ناپیدا ماه
(محاق) بخش گردد، روز از یک راستوان (چرخش خورشید) به وجود آید، یک
سال به دوازده ماه، برابر دوازده برج، به بهار و تابستان، پاییز و زمستان بخش
شود.^{۷۱}

سپس، نریسه ایزد خود را به چهره‌های نر و ماده درآورد و با دوشیزه‌ی
روشنی در برابر دیوان دربند، برهنه ظاهر شد. دیوان و همه‌ی فرزندان نر و ماده‌ی
تاریکی چون نریسه ایزد را دیدند، شهوتشان تحریک شد. نرها چهره‌ی مادینه، و
ماده‌ها چهره‌ی نرینه‌ی او را آرزو کردند. آنان در اوج شهوت، پاره‌های نوری را که از
پنج ایزد روشنی، فرزندان هرمزدیغ، بلعیده بودند، از طریق انزال فرو ریختند و
خواستند که به کشتی نریسه ایزد وارد شوند. نریسه ایزد چهره‌های خود را پنهان
کرد و آن پاره‌های نور به ایزدان خود برگردانده شد. اما آنان آن پاره‌های نور را
نپذیرفتند، همانند انسانی که از خوراک متهوع خویش متنفر است. پس منی آن
دیوان بر زمین ریخت، نیمه‌ای بر خشک جای و نیمه‌ای بر جای تر.^{۷۲} و از آن
گناهی که بر جای خشک ریخته بود، گیاه، گل و مرغزار، گیاهان بی‌دانه و
همه‌گونه رویدنی به وجود آمد. دیو از نیز روح خویش را با آن‌ها درآمیخت.

و آن نیمه‌ای که به دریا افتاد، به غولی بدچهر، دزد و سهمگین تبدیل شد که
از دریا بیرون آمد و در جهان گناه کردن آغاز کرد.^{۷۳}

آن‌گاه مهر ایزد یکی از پنج فرزند خویش - ویسبد - را فرستاد تا اندام‌های آن

غول را در ناحیه‌ی شمال، از مشرق تا مغرب، بپراکند. ویسبد نیز آن غول را شکست داد و او را فرو افکند و بر او ایستاد تا در جهان گناه نکند.^{۷۴}

دیوان و پریان، دیوان خشم، غولان کوچک و بزرگ ماده، دوبا، چهارپا، بالدار، زهرآگین و خزنده پیکر و همه‌ی آن‌هایی که از آغاز، از دیوان دوزخی آبستن بودند و در آسمان به بند بودند، چون آن درخشش و زیبایی نریسه ایزد را دیدند، چنان بدو هوس بردند که بیهوش شدند. پس فرزندان خود را سقط کردند. آن فرزندان سقط شده بر زمین فرود آمدند. آن‌گاه از روی زمین بلند شده، از میوه‌ی درختان خوردند، بزرگ‌تر شدند و به صورت غول و دیوهای بزرگ درآمدند. دیو از طریق همین میوه‌ی درختان بدیشان وارد شد و آنان به شهوترانی پرداختند و با یکدیگر هم‌آغوشی کردند.^{۷۵}

آفرینش انسان

دیو از بار دیگر دید که خورشید و ماه نگهبان آن درخشش ایزدان‌اند و همواره آن پاره‌های روشنی را از او و از کیهان مادی می‌گیرند و پاک می‌کنند و آن‌ها را در راه رسیدن به گردونه‌ها نگاهبانی می‌کنند و به بهشت نو گذر می‌دهند. از گمراه، سرشار از خشم گردید و خواست به هر طریق اقدام کند. پس اندیشید که بدان دو شکل نر و ماده‌ی نریسه ایزد، دو انسان نر و ماده را شکل بخشد تا او را جامه و نیام باشند و بر ایشان مسلط گردد و این دو آفریده هرگز از وی بازستانده نشوند و او تا ابد بی‌نیاز باشد و رنج نبرد.

پس دیو از همه‌ی آن فرزندان دیوی که سقط شده و از آسمان بر زمین افتاده بودند، دو دیو بزرگ نر و ماده به نام *آشقلون* و *پیسوس* را به وجود آورد.^{۷۶} که شیر پیکر، هوس‌انگیز، خشمگین، بزه‌کار و درنده بودند، و آنان را چون جامه پوشید و در آن‌ها پنهان شد.

بدین گونه، دیو از، *آشقلون* و *پیسوس* را شهوت و هم‌خوابگی آموخت. آنان نیز با یکدیگر شهوت ورزیدند و فرزندان ازدهایی زادند. از نیز فرزندان آنان را ستاند و خورد و تن دو آفریده‌ی نر و ماده را از آنان به وجود آورد.

سپس *آشقلون* و *پیسوس* همه‌ی دیوان کوچک را شهوت و هم‌خوابگی

آموختند و آنان را به آمیزش با هم واداشتند و دیو آژ حاصل آن آمیزش را با هوس خویش شکل بخشید و تن یک نر را با استخوان، پی، گوشت، رگ و پوست بساخت.^{۷۷} و آن روشنی و درخشش ایزدان را که از آغاز با فرزند غولان و دیوان آمیخته شده بود، همچون جان بدان تن بست و آن گاه آژ و هوس، شهوت و هم خوابگی، دشمنی و بدگویی، رشک و بزه گری، خشم و ترشروی، کج خلقی و بی هوشی، بدروانی و بدگمانی، دزدی و دروغزنی، راهزنی و بدکرداری، خیره سری و حرص، انتقام و خودپسندی، زاری و تیمار، درد و الم، تهیدستی و نیازمندی، بیماری و پیری، و تعفن خویش را در این موجود نر به وجود آورد و سخن و آوای آن غولان سقط شده را به این آفریده بخشید تا همه گونه سخن بگوید و بداند. او این آفریده نر را به صورت نریسه ایزد شکل بخشید و ساخت. از بروج و سیارات و نیز از غولان، خشم و شهوت و بزه گری بر او بارید تا درنده خوتر، غول آساطر و حریص تر باشد. چون آن آفریده نر زاده شد، او را گهمرد نامید که نخستین انسان مذکر است.

دیو آژ بار دیگر از فرزندان آن غولان، به همان گونه تن ماده ای را با استخوان، پی، گوشت، رگ و پوست شکل بخشید و بساخت و آن روشنی و درخشش ایزدان را، که از آغاز با آن فرزندان سقط شده آمیخته شده بود، در این تن ماده محبوس کرد و او را نیز آژ و آرزو، شهوت و هم خوابگی، دشمنی و بدگویی و دیگر بزه گری ها آموخت. پس چون این آفریده ماده زاده شد، او را مردیانه نامیدند که نخستین زن است و بزه گری های او از گهمرد بیش بود، و آن سخن و آوای آن غولان سقط شده را نیز بدو آموخت. دیو آژ، مردیانه را به صورت آن چهره ی زن پیکر ایزدان، دوشیزه ی روشنی، بساخت. مردیانه را چندان بزه گری و شهوت آکنده بود که گهمرد را با شهوت فریفت.

چون این دو آفریده نر و ماده در جهان زاده و پرورده و بزرگ شدند، آژ و دیوان بزرگ بس شادی کردند و سالار دیوان انجمن غولان و دیوان بزرگ برپا کرد و به این انسان تخمه گفت: «من زمین و آسمان، خورشید و ماه، آب و آتش، درخت و گیاه، دد و دام را برای شما آفریده ام تا اندر جهان بدان خوش باشید و خرم گردید، شاد بزیید و کام مرا برآورید.» و ازدهایی بزرگ و سهمگین را نگهبان آن دو

فرزند کرد، بدان اندیشه که آنان را بپاید و کس را نگذارد که ایشان را از ما دور کند. چه این غولان و دیوان بزرگ از ایزدان می ترسند و بیمناک اند که مبادا بر آنها آیند و در بندشان کنند. زیرا آن دو فرزند به چهره و پیکر ایزدان شکل گرفته و ساخته شده اند.

پس، چون آن زن و مرد نخستین بر زمین زیستن آغازیدند، آن گاه، از در ایشان بیدار شد. آنان سرشار از خشم شدند و چشمه ها را انباشتند، درخت و گیاه را ضایع کردند و از ایزدان نمی ترسیدند.^{۷۸}

فرشتگان پنج گانه یا فرزندان مهرایزد از پدر بزرگی، مادر زندگی، هرمزدیغ و مهرایزد خواستند که کسی را روانه کنند تا آن دو انسان را رهایی بخشد و دانش و نیکوکاری را برای آنان به ارمغان آورد و از اهریمن و دیوان نجاتشان دهد.

خدایان روشنی نیز عیسای درخشان را با دوشیزه ی روشنی روانه کردند که به سوی آن دیوان روی آورند و آنان را به زندان اندازند و آن دو را رهایی بخشند.^{۷۹} آن گاه عیسای درخشان به گهمرد رو کرد و به سخن درآمد و راز بهشت و ایزدان، دوزخ و اهریمنان، و زمین و آسمان را برای او باز گفت، او را از مردیانه ترساند و از وی خواست که از این زن دوری جوید.^{۸۰} او هم این کار را انجام داد، به بالا چشم دوخت و گریست. صدایش را چون شیر ژبان بلند کرد، مویش را کند و بر سینه ی خود زد و گفت: «نفرین باد، نفرین بر شکل - بخشنده ی اندام من که مرا به بردگی کشانده است».^{۸۱}

سپس، آشقلون با مُردیانه نزدیکی کرد و از این وصلت، پسری «زشت روی و سرخ مو» زاده شد. این پسر بعدها با مُردیانه آمیخت و «پسری سپید روی» به پیدایی آمد. «پسر سرخ مو» بار دیگر با مُردیانه بیامیخت و دو دختر از او آمد که یکی گیهان خردمند (حکیمه الدهر) و دیگری دختر آرز (ابنة الحرص) نامیده شدند. «پسر سرخ مو» دختر آرز را به زنی گرفت و گیهان خردمند را به «پسر سپید روی» وا گذاشت تا او را به زنی بردارد.

در گیهان خردمند از روشنی و درخشش ایزدی بهره ای بود که در دختر آرز چیزی از آن دیده نمی شد. یکی از فرشتگان گذارش به گیهان خردمند افتاد و به وی گفت: «از خود به خوبی نگهداری کن، چون از تو دو فرزند پیدا شود که

شادمانی خداوند را به کمال رسانند. سپس با او نزدیکی کرد، دو دختر از او پیدا شد که یکی را فریاد و دیگری را پورفریاد خواند. این خبر که به «پسر سپیدروی» رسید، وی از خشم برافروخته گشت و اندوه سرپایش را فرا گرفت و به وی گفت: «این دو فرزند را از کجا آورده‌ای؟ همی پندارم از «پسر سرخ موی» باشند و اوست که با تو آمیزش نموده است.» گیهان خردمند چگونگی صورت آن فرشته را برایش باز گفت. «پسر سپیدروی» آن‌گاه نزد مادر خود رفت و از کار قاتل شکایت نمود و گفت: «خبر داری که او با خواهر و زن من چه کرده است؟» قاتل که از این شکایت آگاه گردید، قصد «پسر سپیدروی» نمود و با کوبیدن سنگی بر سرش، وی را کشت و گیهان خردمند را به زنی گرفت.

پس از این که آشقلون و مُردیانه آن کار را از «پسر سرخ موی» دیدند، افسرده شدند و آشقلون به مُردیانه زبان جادوگری آموخت تا گهمرد را جادو زده نماید. او نیز رفت و این کار را انجام داد. برهنه شد و اکلیلی از گل‌های «درخت زندگی» برایش برد. همین که گهمرد او را دید، از بسیاری شهوت با او آمیزش کرد و مُردیانه آبستن شد و نوزادی زیبا و برومند زایید.

این خبر که به آشقلون رسید، وی اندوهناک و بیمار شد و به مُردیانه گفت: «این نوزاد از ما نیست و بیگانه است.» مُردیانه خواست آن نوزاد را بکشد، ولی گهمرد او را گرفت، بی‌درنگ او را بر زمین نهاد و هفت خط پیرامون آن فرزند کشید و او را «زنده» و «پاک» خواند^۲ و گفت: «من او را با شیر گاو و میوه‌ی درختان خوراک خواهم داد.» آن‌گاه او را گرفت و با خود برد.

آشقلون دیوان را روانه کرد تا آن درخت و گاو را برابند و از گهمرد دور کنند. گهمرد این را که دید، آن نوزاد را گرفت و گرداگردش سه دایره کشید. بر دایره‌ی نخست نام پدر بزرگی و بر دایره‌ی دوم، نام هرمزدیغ و بر دایره‌ی سوم، نام مهرایزد گذاشت و با خدای خود از در لابه درآمد و گفت: «اگر من گناهکارم، این نوزاد چه گناهی دارد؟» یکی از آن سه ایزد شتابان نزد گهمرد آمد و آشقلون و دیوان، همین که آن را دیدند پی کار خویش رفتند.

پس از آن، درختی بر گهمرد نمودار گشت که لوتوس نام داشت و از آن، شیری تراوش می‌کرد. گهمرد شیر آن درخت را به نوزاد داد، او را به نام خود

خواند، پس از چندی وی را شیت^{۸۳} نامید.

آن‌گاه آشقلون به دشمنی با گهمرد و نوزاد برخاست و به مُردیانه گفت: «برو نزد گهمرد، شاید بتوانی وی را به سوی ما بازگردانی!»

او نیز رفت و وی را فریب داد و از روی شهوت با او آمیزش کرد. شیت که گهمرد را دید، او را سرزنش کرد و آن‌گاه پندش داد و گفت: «بیا با یکدیگر به خاور و به سوی روشنی و دانش ایزدی رویم!»

گهمرد پذیرفت و هشتاد سال با مُردیانه هم‌آغوشی نکرد و به راستکاری بود.^{۸۴} گهمرد و شیت به سوی پرستشگاهی روانه شدند. گهمرد در آن پرستشگاه اقامت داشت تا از جهان رخت بر بست و به بهشت رفت و شیت، فریاد، پورفریاد، و مادرشان، گیهان خردمند، به همین گونه در آن‌جا ماندند تا درگذشتند، و مُردیانه، «پسر سرخ‌موی» و دختر آرز به دوزخ رهسپار شدند.^{۸۵}

بدین گونه، همه‌ی آدمیان از نسل گهمرد و مُردیانه‌اند. آدمیان هرچند به پیکر نریسه ایزد و دوشیزه‌ی روشنی‌اند، تباری اهریمنی و دیوی دارند. اما در هریک از آدمیان، پاره‌هایی از نور مجبوس است و رسالت آنان رهایی همین پاره‌های نور است.

پس از چندی، بهمن بزرگ فراز آمد و با پنج اندام خود - خرد، ذهن، هوش، اندیشه و فهم - به یاری انسان‌ها آمد. او، چون فرزندی در میان ایزدان^{۸۶}، به اتفاق عیسی درخشان و دوشیزه‌ی روشنی، معبد کیهان کوچک (عالم اصغر) را تشکیل دادند، چنان‌که خورشید و ماه و انسان کامل، نیز معبد کیهان بزرگ (عالم اکبر) را به وجود آورده‌اند.^{۸۷}

بهمن بزرگ که گنجینه‌ی حیات بود، فرستاده‌ای را فرا خواند و او را به آن کشتی که به توفان برخورداده بود، گسیل کرد، در حالی که می‌گفت: «برو بدان‌جا که باد کشتی را برده است. کشتی را بکش و آن را بدین‌جا فراز آر!»^{۸۸}

بدین گونه، در زندان‌ها گشوده شد و آن روشنی‌ها که در زندان‌ها مجبوس بودند، رها شدند و همه‌ی پارسیان و پیروان بهمن بزرگ نجات یافتند.^{۸۹} بهمن بزرگ پیام‌آورانی را برای انسان‌های ناپاک و آمیخته فرستاد تا آگاهی را برای آنان به ارمغان برند.

چگونگی روان پس از مرگ

اگر مرگ به سراغ یک راستکار بیاید، هر مزدبغ ایزدی به نام داور دادگر را به صورت حکیمی راهنما به سوی او روانه می‌کند که سه فرشته همراه او هستند و با خود کوزه‌ی آب، جامه و دیهیمی از نور دارند. جوانی شبیه به آن راستکار همراه آن‌هاست. اهریمن، دیو آز و دیوان دیگر نیز بر او ظاهر می‌شوند و همین که راستکار آن‌ها را ببیند، از داور دادگر و سه فرشته‌ی دیگر یاری می‌جوید. آنان به او نزدیک می‌شوند. چشم اهریمنان که به آن‌ها می‌افتد، پا به فرار می‌نهند و آن راستکار را با خود می‌برند، جامه بدو می‌پوشانند، دیهیم بر سرش می‌نهند و کوزه‌ی آب در دستش می‌گذارند و او را از طریق ستون روشنی^{۹۰} به ماه، خورشید و به بهشت نو نزد هر مزدبغ و مادر زندگی می‌برند و کالبدش همان‌گونه افتاده می‌ماند و آفتاب و ماه قوای او را، که آب و آتش و نسیم است، به سوی خود جذب می‌کنند. سپس فرد راستکار به نور ایزدی تبدیل می‌گردد و باقیمانده‌ی جسدش را، که ظلمت محض است، به دوزخ می‌اندازند. در گردونه‌های ماه و خورشید رهنی گوه ایزد هست که گردآورنده و نگهدارنده‌ی همه‌ی روشنی‌های رستگار شده است.^{۹۱}

و اما انسانی که کیش مانی را پذیرفته و با راستکاران همراهی کرده، اما اعمال زشتی هم داشته است، به هنگام مرگ، هم ایزدان و هم دیوان نزد او حاضر شوند. او به استغاثه درآید و به کردار نیک خود توسل جوید و آنان نیز وی را از دیوان نجات دهند.

انسان گناهکاری که آز و شهوت بر او چیره شود، به هنگام مرگ، اهریمن و دیوان او را شکنجه دهند و ایزدان نیز به کنارش آیند و پوشاک‌های نیکو با خود دارند. او گمان می‌کند که برای نجاتش آمده‌اند، در حالی که آنان می‌خواهند او را سرزنش کنند. او دوباره با کالبدی دیگر در این جهان پست و مادی زاده می‌شود و چندی در این جهان می‌ماند تا سرانجام کارش فرا رسد و به دوزخ در افتد.

این است سه راهی که روان انسان یکی از آن‌ها را خواهد پویید: بهشت نو برای راستکاران، جهان ترس و بیم یا برزخ برای ستیزه‌جویانی که در عین حال، یاور راستکاران و نگهبان آیین‌اند، و دوزخ برای انسان گناهکار.^{۹۲}

آن‌گاه هرمزدیغ از عالم بالا، نریسه ایزد^{۹۳} از مشرق، بام ایزد و مهرایزد از مغرب می‌آیند و بر بهشت نو می‌ایستند و به دوزخ چشم می‌دوزند. راستکاران نیز به سوی آن روشنی‌ها می‌روند و شتابان به انجمن ایزدان می‌رسند و از بالا به دوزخ و به گناهکاران می‌نگرند.

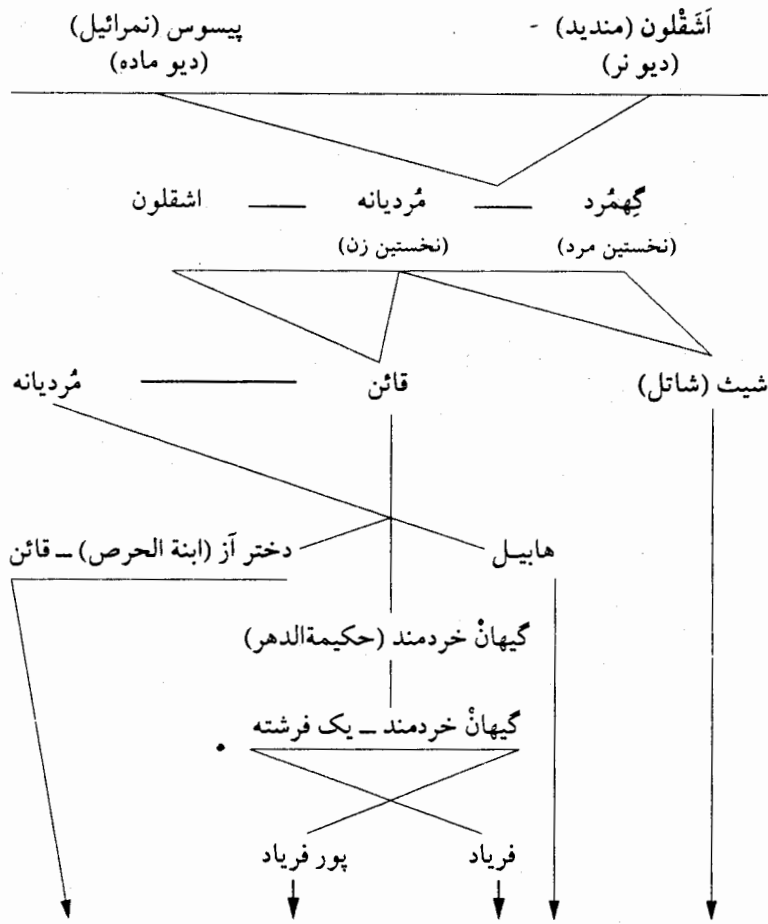
ج. پایان جهان^{۹۴}

هنگامی که پایان جهان فرا رسد، اهریمن به همراهی دیوان تلاش می‌کند که از طریق آمیزش و زایش، بدی را در جهان بپراکند و اسارت پاره‌های نور را ابدی سازد. او هر روز زندان‌های جسمانی بیش‌تری می‌سازد و می‌کوشد که مادگان را - که روشنی کم‌تری در آن‌هاست - بفریبد و بذر شهوت و هم‌خواهی بپراکند. بدین‌گونه، ارواح بیش‌تری زندانی می‌شوند و رهایی از کالبد تن سخت‌تر می‌گردد.

در این هنگام، عیسی دوباره ظهور می‌کند و اورنگ داد و دادگری را برپا می‌دارد.^{۹۵} همه‌ی روشنی‌هایی که به دست ایزدان نجات‌بخش، چون نریسه ایزد، عیسی درخشان و بهمن بزرگ آزاد می‌شوند، از طریق ستون روشنی به ماه و خورشید، و از آن‌جا به بهشت نو می‌روند و این کار تا هنگامی است که از نور چیزی بماند که آفتاب و ماه توانایی پالایش آن را نداشته باشند. در این هنگام، ایزد حامل زمین‌ها، مانبد، بر کنار شود و آسمان‌ها را رها کند و همه‌ی آسمان‌ها و زمین‌ها در هم ریزد.^{۹۶} زمین‌ها پاره پاره شوند و فریاد گناهکاران به آسمان رسد. دیوارهای آتشین، آبین و زهرین و همه‌ی ستون‌ها در هم ریخته شود^{۹۷} و آتشی به جوش و خروش درآید که در همه چیز زبانه کشد تا هر نوری که در آن‌هاست، رها گردد. این جوش و خروش و زبانه کشیدن آتش هزار و چهار صد و شصت و هشت سال ادامه دارد و همین که این حوادث به پایان رسد و پتیاره‌ی تاریکی، رستگاری نور و اوج گرفتن ایزدان و لشکریان نگهبان را ببیند، به زاری درآید و آهنگ جنگ نماید و سپاهیان گرداگردش او را سرزنش کنند و او به گوری که برایش کنده بودند، فرو شود و بر آن، سنگی به بزرگی دنیا گذارند که او را خرد و خمیر سازد و از آزار و ستم دست بردارد.^{۹۸} دو بن روشنی و تاریکی برای همیشه از هم جدا

شوند. واپسین پاره‌های نور رها گردند و پیکری ایزدی به خود گیرند که واپسین ایزد نام دارد.^{۹۹}

سرانجام، بهشت نو به بهشت روشنی بپیوندد. ایزدان و همه‌ی روان‌ها و پاره‌های روشنی رستگار شده، که جامه‌ی بهشتی پوشیده، دیهیمی از نور بر سر دارند و کوزه‌ی آبی در دست، به دیدار پدر بزرگی خواهند رسید؛ دیدار با شکوهی که آفرینش کیهان مادی آن را میسر نکرده بود. در این هنگام، زمان جاودانه شود و همه نور یکپارچه شوند و آن دوران زرین نخستین، بار دیگر آغاز گردد.



انسان‌های دوران آمیختگی نور و تاریکی

«نمودار پیدایش نخستین انسان‌ها»

پی نوشت:

۱. رک. بخش دوم، متن قبطی، شماره ۵۸.
۲. از میان بیش از صد متنی که درباره‌ی آفرینش مانوی گرد آورده‌ایم، بیش از همه، یک متن سغدی است که با زیباترین بیان به توصیف بهشت روشنی و شهریار آن، پدر بزرگی، می‌پردازد. رک. متن سغدی ۵۴.
۳. «پنج بزرگی» در متون سریانی (متن ۹۵) به صورت «پنج مسکن» در متون قبطی (متن ۶۴) به گونه‌ی «پنج درخت» و در متون پارسی (متن ۱۲) به صورت «پنج اندیشه» توصیف گردیده است.
۴. aeons موجودات ازلی و ذرات نور یا اقالیم روشن بهشت که چون بروج دوازده گانه، گوش به فرمان شهریار بهشت روشنی‌اند و در برابر او ایستاده‌اند. در این جا می‌توان به تقدس عدد «۱۲» در آراء بابلی اشاره کرد که مانی نیز تحت تأثیر آن است.
۵. پدر بزرگی در متون مانوی، زروان نیز نامیده می‌شود. زروان، خدای زمان، هر چند در متون زردشتی و زروانی شخصیتی دو جنسی دارد - چه هم پدر و هم مادر اهوره مزدا و اهریمن است - در نوشته‌های مانوی خدا - پدری است دست نیافتنی. او آن قدر متعالی است که حتی در آفرینش مادی مستقیماً دخالتی ندارد و آفرینش کیهان مادی به دست مهرایزد و به یاری مادر بزرگی انجام می‌گیرد. در کنار پدر بزرگی، روح القدس قرار دارد و می‌توان او را همسر مینوی او پنداشت که نقش چندانی در آفرینش ندارد. رک B.R.p.4.
۶. رک. متن قبطی ۶۰.
۷. متأسفانه بخش نخست توصیف بهشت مانوی در متن سغدی ۵۴ که درباره‌ی پدر بزرگی و دوازده‌ائون بوده، از میان رفته است.

۸. متن سغدی ۵۴.

۹. متن قبطی ۶۴.

۱۰. متن قبطی ۵۸.

۱۱. متن پارسی ۱۲.

۱۲. متن پارسی ۴۱.

۱۳. چنانچه «نسیم» را همان «اثیر» یا «فروهر» بپنداریم، این پنج نیرو همان پنج فرزند هرمزدیغ‌اند که امهرسپندان نام دارند.
۱۴. متن عربی ۸۸.
۱۵. متن عربی ۸۸ و ۸۶ در متون سریانی (متن ۹۴) این پنج اندام عبارت‌اند از: «خرد، دانش، اندیشه، تصور و تأمل».
۱۶. متن قبطی ۶۰.
۱۷. متن قبطی ۶۵.
۱۸. متن قبطی ۵۸؛ متن چینی ۸۰.
۱۹. متن عربی ۸۶.
۲۰. اهریمن در متون پارتی، «شاهزاده‌ی تاریکی» (متن ۱۲)، در متون فارسی میانه «شاه دیوان یا دیوانشاه» (متن ۱۷) و در متون عربی، «شیطان» نیز نامیده می‌شود.
۲۱. متن عربی ۸۶.
۲۲. متن عربی ۹۰.
۲۳. متن لاتینی ۹۸.
۲۴. تنها از یک متن پارتی (متن ۴۱) آگاهی می‌یابیم که از همسر اهریمن است و دیوان فرزندان این مادراند.
۲۵. متن سریانی ۹۵.
۲۶. متن عربی ۸۶.
۲۷. متن قبطی ۶۵.
۲۸. همان‌جا.
۲۹. متن سریانی ۹۵؛ در متن یونانی ۱۰۲ آمده است که هیچ بدی در پدر بزرگی نبود تا بتواند به واسطه‌ی آن اهریمن را پادافره دهد. پس نیروی خویش را که «روح» نام داشت، به ستیزه با اهریمن گسیل کرد تا آن‌که سرانجام، روح و ماده با هم آمیختند.
۳۰. متن فارسی میانه ۳، پارتی ۳۵، ۳۶، قبطی ۵۷. بنابر یک متن فارسی میانه (متن ۲، بند ۱) مادر زندگی علاوه بر زادن هرمزدیغ، بر همه‌ی صحنه‌های نبرد نظارت دلرد و نقش راهنما و یاور را ایفا می‌کند. اوست که تا مرز سرزمین تاریکی پیش می‌رود (رک. متن ۳۶) و بعدها برای رهایی او نیز تلاش می‌کند.
۳۱. متن پارتی ۱ و ۱۴.
۳۲. متن فارسی میانه ۱۸.
۳۳. متن عربی ۸۶.

۳۴. متن پارتی ۳۵.

۳۵. ذکر تمثیل کشتی در واقع، نماد اسارت روح انسانی در کالبد تن است و این محتملاً تمثیلی مسیحی است، چون از زبور توماس گرفته شده است. رک. مزاهیر توماس، مزمور

MPB, p. 207-9۱۳

۳۶. متن قبطی ۶۶.

۳۷. متن پارتی ۱.

۳۸. متن قبطی ۶۶.

۳۹. متن قبطی ۶۷.

۴۰. متن سریانی ۱۹۶ بنابر متن دیگر سریانی (۹۵)، فرشته‌ای به نام نَحْشَبْطَا (Nachashbat) با دیهیم پیروزی در دست به دیدار هرمزدیخ می‌آید و نور را پیشاپیش او می‌تاباند. دوست روشنان که م. بویس نقش او را نامشخص می‌داند (رک. B.R.p.5)، ایزدی است که به دنبال هرمزدیخ به سرزمین تاریکی فرود می‌آید و پیش از مهرایزد در رهایی هرمزدیخ می‌کوشد و اسیرانی از نیروهای تاریکی می‌گیرد (رک. متن عربی ۸۶، سریانی ۹۶). یکی از وظایف دوست روشنان محتملاً یاری دادن به مهرایزد از طریق روشن کردن صحنه‌ی نبرد است. چه به استناد متن سریانی ۹۵، الهه نَحْشَبْطَا نیز چنین وظیفه‌ای را بر عهده دارد و چراغی فرا راه هرمزدیخ می‌گیرد و میدان نبرد را که در سرزمین تاریکی است، روشن می‌کند.

۴۱. متن عربی ۸۶.

۴۲. متن سریانی ۱۹۶ در متن قبطی ۵۸، ناجی هرمزدیخ، دوشیزه یا بانویی است که به پنج نیرو مجهز شده و با پنج مفاک تاریکی نبرد می‌کند. بی‌تردید این ایزد نمی‌تواند دوشیزه‌ی روشنی باشد، چه وی در آفرینش سوم ظاهر می‌شود. می‌توان احتمال داد که مراد دوست روشنان یا مادر زندگی است. در جای دیگر (متن قبطی ۶۷) آمده است که ویسبد آن «جوان» را که در مفاک اسیر است، رهایی بخشید. به هر حال، چون بیش‌تر متون مانوی ترجمه‌ی متن‌هایی است که خود از زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند، و نیز به سبب بسیاری تعداد ایزدان، راویان و مترجمان در بیان اسطوره‌ی آفرینش، گاه سر در گم بوده‌اند و طبیعی است که چنین تفاوت‌هایی در متون به چشم می‌خورد.

۴۳. در متون فارسی میانه، نام این ایزد خُونْدَگ است که شتابان فرود می‌آید و پنج «مُروای نیک» می‌سازد که یکی از آن‌ها «تندرستی» است. رک. متن ۳۰.

۴۴. متن پارتی ۱.

۴۵. لقب او در متون قبطی «روح شکیبایی» و «نخستین دست راست ما» (متن‌های ۵۷ و

۶۱)، و در متن سغدی «خدای هفت اقلیم» است (متن ۵۵: بند ۲).

۴۶. متن قبطی ۶۶ و ۶۷.

۴۷. سوختن اهریمن به استناد روایات قبطی است؛ مطابق روایات ایرانی، اهریمن در مفاک ژرف زندانی می‌گردد و سر آن مفاک را با سنگ عظیمی می‌پوشانند.

۴۸. متن قبطی، ۷۹.

۴۹. «پنج فرش» میان بهشت و جهان آمیخته قرار دارد. رک. بخش دوم، متون سغدی، یادداشت ۱۷.

۵۰. در متون قبطی (کفالا، ۳۶، ۸۷) آمده است که چرخ شیه عدسی دوازده وجه در برابر مرزبند قرار می‌گیرد. همه چیزهایی که در آسمان‌ها توسط مرزبند قابل رؤیت است، روی تختی در آسمان هفتم قرار دارد و این آیینی سحرآمیز است.

۵۱. متن سغدی ۵۵.

۵۲. متن قبطی ۵۷.

۵۳. متن فارسی میانه ۲، بند ۷.

۵۴. رک. متن قبطی ۷۰.

۵۵. بنا به یک روایت سریانی، یازده آسمان. آخرین آسمان که یازدهمین باشد، همین آسمانی است که به چشم می‌بینیم و ستارگان بر آن نصب شده‌اند. رک. متن سریانی ۹۶.

۵۶. چیزی همانند عدسی دوازده وجه.

۵۷. در واقع، دو سر جوهر یا دو نقطه‌ی تقاطع مسیر ماه و خورشید که باعث به وجود آمدن خسوف و کسوف است. هفت سیاره نیز همان دیوان یا آرخن‌ها هستند.

۵۸. خورشید و ماه از چهار گوهر باد، روشنی، آب و آتش ساخته می‌شود و گوهر پنجم، یعنی فروهر برای ساختن دیوارهای آسمانی به کار می‌رود. خورشید و ماه گذرگاه انوارها شده به بهشت نواند رک. متن یونانی ۱۰۳؛ بنا بر همین متن، مهرایزد هنگامی ظاهر می‌گردد که نیرو از ماده جدا گردیده است و خورشید و ماه از آن ساخته می‌شوند. از آن پاره‌ای که با پلیدی آمیخته است، ستارگان و همه‌ی آسمان‌ها به وجود می‌آیند. مهرایزد با نور خورشید فرود می‌آید و همان تأثیر درخشش خورشید را دارد. تأثیر مهرپرستی غرب را در این متن یونانی می‌توان مشاهده کرد. رک.

Jean Puhvel, «Mitra as an Indo-European Divinity», in *Acta Iranica* 17, Leiden 1978, pp. 335-44.

و نیز رک. مارتن و ملازنده آیین میترا، ترجمه‌ی بزرگ نادر زاد، تهران ۱۳۴۵؛ چاپ دوم، نشر

چشمه، ۱۳۷۳.

۵۹. جامه‌های مینویی است. مراد این است که مهرایزد به این عناصر مجهز شد.

۶۰. بهشت موقتی در دوران آمیختگی نور و تاریکی که در پایان کیهان به بهشت روشنی متصل خواهد شد.

۶۱. متن فارسی میانه ۲.

۶۲. مهرایزد از آمیزش پنج روشنی و پنج کاروان اهریمنی شکست خورده، آسمان‌ها و زمین‌ها را می‌سازد (رک. متن پارتی ۳۷). اصلاً انگیزه‌ی دادار از آفرینش کیهان که آمیزه‌ای از نور و تاریکی است، این بود که کیهان را برای اهریمن و دیوان به زندان مبدل کند تا برای روح یا نور بلعید شده، مجال تصفیه باشد (رک متن قبطی ۵۸) زمین هشتم همین کره‌ی خاکی است که آتسان، جانور و گیاه بر آن می‌زیند.

۶۳. متن فارسی میانه ۲.

۶۴. متن قبطی ۵۷ و ۶۰ مطابق متن پارتی ۳۷، علاوه بر ده آسمان و هشت زمین، یک سپهر نیز ساخته می‌شود. بنابر متن سریانی ۶، مابعد هشت زمین را بر زاتوان خود نگاه می‌دارد.

۶۵. متن فارسی میانه ۲، بند ۷.

۶۶. فارسی میانه: Nariśah yazd؛ پارتی: Nariśaf yazd؛ اوستا: Nairyō sayha متون پهلوی: Nēryōsang؛ در فارسی به صورت «نریسه و نرسی» آمده است. نریوستگ در لغت به معنای «جلوه‌ی مرد یا جلوه‌ی مردمان» است. تئودور برکونای افسانه‌ای را روایت می‌کند که بنابرآن، هرمزد، نرسه را چون مردی پانزده ساله آفرید و او را برهنه در پس اهریمن قرار داد تا زنان با دیدنش دل در او بندند و او را از اهریمن بخواهند. رک. مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۸-۴۷؛ احمد تقضلی، «خواستگاری افراسیاب از اسپندارمذ»، مجله‌ی ایران نامه، سال هفتم، شماره‌ی ۲، زمستان ۱۳۶۷، ص ۷-۱۹۶. برهنگی نریسه ایزد در متون فارسی میانه‌ی مانوی به منظور اغوای دیوان ماده‌ای است که در دروازه‌های آسمان به زنجیر کشیده شده‌اند تا از این طریق، پاره‌های نور محبوس در نطفه‌ی آن‌ها رها شود. رک. متن فارسی میانه ۶.

۶۷. متن فارسی میانه ۴.

۶۸. در متون سریانی از نریسه ایزد با صفت «دوازده دوشیزه» سخن رفته است. رک. بخش نخست، متن ۹۷.

۶۹. بهشتی است موقتی و جایگاه ایزدان و روشنی‌های رها شده است که تا پایان جهان، هستی دارد و پس از آن به بهشت روشنی متصل می‌شود. فرمانروای بهشت نو

هر مزدیغ است.

۷۰. متن سریانی ۹۷، متن فارسی میانه ۷.

۷۱. متن فارسی میانه ۸.

۷۲. متن سریانی ۹۷.

۷۳. بنابر متن سریانی ۹۷، منی دیوان که به دریا ریخت، به جانوری ترسناک مبدل شد که به شهریار تاریکی یا اهریمن همانند بود. آن گاه و سید را به هم‌آوردی با این جانور فرستادند. او نبرد کرد و آن غول را شکست داد. نخست او را به پشت برگرداند، ضربتی بر شاهرگ قلبش زد، سپرش را به آرواره‌هایش زد، یک پای بر ران او و پای دیگر بر سینه‌اش نهاد.

۷۴. متن فارسی میانه ۵، قدر آس و هینگ متنی را نقل کرده‌اند که شکست این غول را به دست و سید شرح می‌دهد (Mir. Man. i, p. 182, n.z; B.R. 65). در این متن آمده است که و سید مانند شیری در قفس که رهایش کنند، پای چپ بر سینه و گردن و پای راست را بر ران آن غول می‌نهد (البته در این متن، واژه‌ی «ران» نیامده است، اما این واژه در یک روایت سریانی مشابه به کار رفته است. رک. بخش دوم، متن ۹۷). نیز آمده است که و سید آن غول را چون آهویی در نخجیر گاه، سر به مشرق، پای به مغرب، میان به چهار کوه، کمر به شمال و روی به سوی جنوب فرو می‌افکند (رک. Mir. Man. i, 182). و سید در متون قبطی الماس نور نام دارد. چه او چون الماس در آسمان می‌درخشد و از هر سو دیده می‌شود. او کدخدای گیهان در شمال، مشرق، نیمروز و مغرب، و پاینده‌ی آن است. رک. متن ۵، فارسی میانه.

۷۵. متن فارسی میانه ۶.

۷۶. متن پارتی ۱۶ و ۳۶؛ فارسی میانه ۱۰؛ نام دیگر اشقلون، صندید، و نام دیگر پیسوس، نمراثیل است. در متون سریانی، پیسوس با نام نقبائیل ظاهر می‌شود.

۷۷. اندام‌های این تن به گونه‌ی «هفت دروج» نیز توصیف شده است (فارسی میانه، ۲۴). بنابر همین متن، اندام‌های انسان در مجموع، ۳۶۰ بهره است. تن آدمی گاه به صورت گیهان کوچک (عالم اصغر) توصیف می‌شود که به تقلید از گیهان بزرگ (عالم اکبر) ساخته شده است تا آدمی با آن شاد شود و فریبکاری آغاز کند (فارسی میانه: ۲۵)؛ حتی در برخی از متون فارسی میانه و پارتی، گیهان کوچک به صورت «لاشه‌ی کوچک» و گیهان بزرگ با صفت «لاشه‌ی بزرگ» به کار رفته است (متن ۱۸، بند ۳، ۴، متن ۲۵، بند ۲).

در متون قبطی، تن به گونه‌ی اژدهای چهارده سر توصیف شده است. هفت سر در رأس بدن

قرار دارند، دو تا وسیله‌ی دیدن‌اند که اژدها با آن می‌بیند، دو تا وسیله‌ی شنیدن که با آن‌ها می‌شنود، دو تا وسیله‌ی بوییدن که با آن‌ها می‌بوید، و هفتمین، زبان است که با آن مزه‌های گوناگون را برمی‌گزیند (متن قبطی ۷۳).

۷۸. متن فارسی میانه ۱۱۰ آفرینش نخستین زن و مرد در متون قبطی بسیار زیر تأثیر روایات مسیحی است. چنان‌که در متن ۵۹ قبطی آمده است وقتی نخستین مرد و زن آفریده شد، در بهشت نهاده می‌شوند، کسی فرمان می‌دهد که «از آن درخت مخورید»، تا آنان نتوانند خوب و بد را از هم تشخیص دهند، اما گهمرد با وسوسه‌گری مریضه‌میوه‌ی آن درخت را می‌خورد. ظاهراً این متن تحریف شده است و بوی مانوی ندارد. چه از نظر مانویت اصلاً نخستین زن و مرد در بهشت نهاده نمی‌شوند و زاده‌ی دیوان‌اند.

۷۹. بنابر یک متن سفدی (متن ۵۷)، به هنگام ظهور عیسی درخشان، دویست دیو از آسمان بلند به سپهر فرو می‌آیند و در جهان، هیجان‌زده و خشمگین می‌شوند، زیرا مسیر زندگی و شریان‌های مینوی آنان به سپهر متصل شده است.

۸۰. عیسی درخشان به گهمرد می‌گوید که پدران او در بهشت‌اند و نیمی از روان او به مادّه درافتاده، در برابر نیش پلنگان و پیلان قرار دارد، درندگان و سگان آن را خورند و با هر چیزی می‌آمیزد و در دام تاریکی به زنجیر بسته شده است. آن‌گاه او را بلند کرده، وادارش می‌کند که از «درخت زندگی» بخورد.

۸۱. متن سریانی ۹۷ در همین متن آمده است که عیسی درخشان، با هنر ویژه‌ی خود گهمرد را رام می‌کند. او که در خوابی ژرف فرو رفته بود، بیدار می‌شود. عیسی درخشان، دیوان‌فریبنده را از او جدا می‌کند و برخی از آنان را به زنجیر می‌بندد. در متن ۸۷ عربی آمده است که عیسی درخشان، اَشْقَلُونَ و یَسُوسِ را به زنجیر می‌کشد.

۸۲. متن فارسی میانه ۴۸ عربی ۸۷.

۸۳. در متون عربی (متن ۸۷) شاکل نام دارد. بنابر متون قبطی وی در ردیف مقدسانی چون نوح و خنوخ قرار دارد. رک. بخش نخست، متن ۶۱.

۸۴. متن فارسی میانه ۴۸ عربی ۸۷.

۸۵. متن عربی ۸۷.

۸۶. متن قبطی ۶۰.

۸۷. متن قبطی ۶۳، بهمین بزرگ‌ایزد خرد و بشارت است. او پیامبرانی را برای انسان‌های آلوده می‌فرستد که «آگاهی یا گنوس» را برای فرزندان آدمی ببرند. اما اهریمن و آژ سعی می‌کنند که روح آن‌ها را به فراموشی خواب و مستی بکشانند. روح در خواب، «انسان کهن» و روح بیدار شده، «انسان نو» نام دارد. این تصویر برگرفته از پولس رسول است.

۸۸. متن قبلی ۶۶. در این جا، کشتی تمثیل انسانی فریب خورده و روح در بند است.

۸۹. متن فارسی میانه ۲۲.

۹۰. ستون روشنی هم ایزد و هم گذرگاه روشنی های رستگار شده است. راه شیری از جلوه های اوست.

۹۱. در متن فارسی میانه ۸، بند ۲۲ آمده است: «نریسه ایزد، رهنی گوه ایزد را در گردونه ی خورشید و ماه جای می دهد تا آن روشنی و درخشش ایزدان را که دیوان بلعیده اند و به اسارت دارند...» متأسفانه دنباله ی متن از میان رفته است. اما می توان احتمال داد که رهنی گوه ایزد در ماه و خورشید مسئول گردآوری و نگهداری همه ی نورهای نجات یافته است. البته در این امر می توان یقین کرد که ایزد نامبرده در گردونه ی ماه و خورشید مسکن دارد، اما وظیفه ی او در متون بر جای مانده دقیقاً مشخص نشده است.

۹۲. روح پیش از نجات ممکن است چندین بار تجسیم یابد. این نگرش متأثر از تناسخ هندی است. دو روایت برای چگونگی روح به هنگام مرگ هست: ۱- روح نزد داور دادگر می رود و این ایزد، روح را داوری می کند. این روح یا باید به بهشت نو برود یا دوباره به جهان آید و دوران آمیختگی را طی کند، یا باید به دوزخ رهسپار شود. ۲- روح راستکار بدن را ترک می کند و در برابر یکی از ایزدان نجات بخش قرار می گیرد. در حالی که سه فرشته او را همراهی می کنند و نشانه های پیروزی او، یعنی تاج گل، دیبیم و جامه ی بهشتی در دست دارند. این هر سه دهش ایزدی را روح می گیرد و از طریق ستون روشنی به ماه، خورشید و بهشت نو رهسپار می گردد. رک. B.R. P. 7-8.

۹۳. در الفهرست (فلو گل، ص ۳۳۶؛ ترجمه ی فارسی، ص ۵۹۷) نام این ایزد بشیر است. این ایزد بشارت دهنده به احتمال بسیار، نریسه ایزد است. رک.

Dodge, *The Fihrist*, p. 783, n. 193.

۹۴. رستاخیز و پایان جهان خود موضوعی مستقل است و به یک رشته پژوهش های دامنه دار نیازمند است که می توان عنوان «رستاخیز شناسی یا Eschalology» بر آن نهاد. در این جا، تنها چکیده ای از مطالب مربوط به پایان جهان را می آوریم.

۹۵. در آیین مانئی از سه عیسی سخن رفته که تشخیص آن ها از یکدیگر گاه بسیار سخت است؛ ۱- عیسی درخشانی ایزدی که در آفرینش سوم پدیدار می شود و گهمرد را از خواب بیدار می کند. این ایزد همپایه ی نریسه ایزد و بهمن بزرگ است؛ ۲- عیسی رنجبر: نامی است که مانویان غرب به نفس زنده یا گریوزندگ داده اند. او از ایزدان آفرینش نخست است که از امهر سپندان، پنج فرزند هرمزدیخ، پدید آمده است. این عیسی در واقع،

همان نور محبوس در ماده است که رنج می کشد و گویی چون عیسی مسیح به صلیب کشیده شده است؛ ۳. عیسی مسیح: پیامبر و «فرزند خدا» که بر انسان‌های متأخر ظاهر شده و آنان را به راستکاری می خواند. اوست که ظاهراً به صلیب کشیده می شود. اما مانی با این دیدگاه که عیسی مسیح به جسم خاکی درآمده، سخت دشمنی ورزیده است. زیرا به گمان او، در شأن عیسی مسیح مینوی نیست که به کالبد مادی درآید، کالبدی که پلید و دیوی است. رک. B.R. p. 10.

۹۶. متن عربی ۸۶.

۹۷. متن فارسی میانه‌ی ۳۴.

۹۸. متن عربی ۸۶.

۹۹. رک. B.R. 86.

بخش دوم

متون مربوط به اسطوره‌ی
آفرینش مانوی

نوشته‌های مانی و مانویان

الف. متون فارسی میانه و پارسی

(۱)

نبرد هرمزدبغ باد دیوان

ورهایی او^۱

[پارتی]

رزم هرمزدبغ، نیایش مادر ارداوان (مادر زندگی)^۲

۱ ... و چون دیوان بادی^۳ دانستند که... همه بر او گرد آمدند، چونان

سپاه^۴ وحشی، در کشور باد.^۵

۲ پس هرمزدبغ به مادر خود استغاثه کرد. و مادر او به ایزد راستی گر [پدر

بزرگی] استغاثه کرد، که پسر مرا یاور فرست، چه او کام تر را به انجام

رساند و به ستم [دچار] است.

[مقدار زیادی از متن افتاده است]

۳ ... خروشتگ یزد [ایزد خروش]^۶ نیز فرود آمد، سپاه دیوان را شکافت و

درود داد از [سوی] پدر و همه‌ی شهر یاری [اقلیم نور]. گفت که اندام‌های

[خود] را گرد آور^۷، چه تو را رهایی بخش آمد.

۴ و هر مزدیغ شاد گشت به مزدهی شادگر. پدواختگ یزد [ایزد پاسخ]^۸ را آفرید. و هر دو صعود کردند... مادر ارداوان [مادر بزرگی]، پدواختگ یزد [ایزد پاسخ]...

(۲)

از گزارش مانی درباره‌ی پدید آمدن جهان،
مهرایزد آسمان‌ها و زمین‌ها را بنا می‌کند.^۹
[فارسی میثه]
گفتار درباره‌ی [جهان] مادی

۱ [مهرایزد و مادر زندگی (؟)]... هفت سیاره را به بند کردند و دو اژدها^{۱۰} را آویختند و به بند کشیدند و به آن پایین‌ترین آسمان برآویختند.^{۱۱} برای گردانیدن بی‌وقفه‌ی [آن] به بانگ^{۱۲} [نریسه ایزد]، دو فرشته‌ی نر و ماده را برگماردند و سپس، آن را به مرز و [به] بهشت روشنی فراز بردند.^{۱۳}

۲ و از باد و روشنی، آب و آذر از آمیختگی پالوده^{۱۴}، دو گردونه‌ی روشن ساخته و آراسته شد^{۱۵}: آن [گردونه‌ی] خورشید از آذر و روشنی، با پنج دیوار فروهری^{۱۶}، بادی، روشن، آبی و آذرین و دوازده در، و پنج خانه و سه گاه^{۱۷} و پنج فرشته‌ی روان چین^{۱۸} که در دیوار آذرین [اند]، و آن [گردونه‌ی] ماه ایزد از باد و آب، به پنج دیوار فروهری، بادی، روشن، آذرین و آبی، و چهارده در، و پنج خانه، و سه گاه، و پنج فرشته‌ی روان چین که در دیوار آبی [اند]. و به وسیله‌ی ایشان... اندر پوشیده شد.

سپس مهرایزد از همان پالایش، سه جامه^{۱۹} که باد، آب و آذر [است] پوشید و به زمین تار^{۲۰} فرود آمد. و رازیگر بزرگ [بام ایزد]^{۲۱}، برای آفریدن بهشت نو، آن پنج گودال مرگ را انباشت و هموار کرد. و به همان گونه، آسمان‌ها را بر چهار لایه‌ی زمین تار، خشک و تاریک، آتشی و آبی، یکی را بر دیگری فراز چید و فرو نهاد. و یک دیوار را، که از سوی مشرق^{۲۲}، از سوی نیمروز [جنوب]^{۲۳} [و] از سوی مغرب^{۲۴} از سرزمین روشنی دفاع می‌کند، [و]^{۲۵} باز به سرزمین روشنی متصل کرد. و زمین بزرگ دیگری ساخت و بر لایه‌ها نهاد. و بر آن، پَرمانگین یزد [مانید]^{۲۶} را خانه سالار کرد. و بر روی همان زمین^{۲۷} دیوار دیگری از مشرق تا به نیمروز و مغرب [افراشت]، در همان سه اقلیم سه ستون و پنج طاق: یک، از سر دیوار مغربی به ستون مغربی و دیگری، از ستون مغربی به آن ستون نیمروزی، و سدیگر، از ستون نیمروزی به آن ستون مشرقی، و چهارم، از ستون مشرقی به سر دیوار که در مشرق [است]، و آن پنجمین [طاق] بزرگ، از [ستون] مشرقی به ستون مغربی. و زمینی بزرگ و ستبر با دوازده در که برابر در آسمان‌ها [است]، و بر پیرامون همان زمین، چهار دیوار و سه گودال ساخت. و در آن گودال درونی، دیوان را به بند کرد. و آسمان زیرین بر سر [مانید]^{۲۸}. و با دستش^{۲۹} برای برقرار کردن گرد آسمان (منطقه البروج)، از آن هفت ستون چهار گوش اندر ایستاند (نصب کرد). و آن زمین بزرگ^{۳۰} بر ستون‌ها، و طاق‌ها و دو دیوار بر دوش مانید ایزد^{۳۱} نهاده شد.

او... را از سوی مشرق، از سوی نیمروز و از سوی مغرب، بر دیوار دومی^{۳۲} و از سوی شمال به سرزمین روشنی نهاد. و بر آن زمین بزرگ مازمن (طبقه‌ی ششم زمین)^{۳۳} و بیرون از گودال‌ها، دو زمین دیگر آمیخته، و درب، بس نای و کاریز^{۳۴}، که برای فراز بردن باد و آب و آتش بسیار [است]، بساخت. و پیرامون زمین، دیواری با چهار در نهاد. و در چهار اقلیم^{۳۵}، چهار فرشته که آسمان زیرین را نگه می‌دارند، مطابق و

همانند [آسمان‌های] بالاتر، بر ایستاند.

۵ و برای روفتن آبگوک (فاصلاب) [ی-] که بدان چهار اقلیم تاریک [اندر است]، دوازده دوزخ، سه سه اندر هر ناحیه^{۳۶}، مهیا کرد. و بیرون از پیرامون آن، برای دریا یک حفره‌ی مرگ، و در همان حفره‌ی مرکزی مرگ، برای غول دریایی زندان ساخت.^{۳۷}

۶ و دیگر بر چهره‌ی زمین جدایی کوه و دره‌ی سهی نیز...

[بخش نامعینی از متن از میان رفته است]

۷ و چون مهرایزد آن چهار لایه، زندان دیوان، و چهار زمین با ستون و نظم و در و دیوار و گودال و دوزخ و نای اندر زهدان زمین، و کوه و دره، و چشمه [و رود و دریا و ده آسمان، به اقلیم و گاه و ناحیه و خانه و ویس (روستا) و زند (قبیله) و دیه (کشور) و مرز و دیدبانی و در، آستانه (ماه)، راستوان (بیست و چهار ساعت) و وزهرگ (دو ساعت)^{۳۸}، و دیوار و یک گرد آسمان (منطقه البروج)، با اختران و ستارگان و دو گردونه‌ی خورشید و ماه، با خانه و گاه و در و دربان سالار، و زندانبان و دیدبان و مانبد (خانه سالار)، و یسبد (کدخدا)، زندبد (رئیس قبیله) و دهدد (رئیس کشور)، و کیهان [دارای] همه گونه چیز را ساخت و آراست،^{۳۹} پس، آن مزدگ ناز (ایزد مزده)^{۴۰} و آزدیگرایزد (ایزد پیک) ^{۴۱} که توسط مهرایزد و [آن] زن پیکر، مادر هر مزدیغ، بر خویشتن...، آن جا پیش آن ایزد، که بر فراز آن آسمان می ایستد، و سر آن ایزدان (امهرسپندان) را نگه می دارد^{۴۲}، ایستانده شدند.

(۳)

مهرایزد پس از ساختن جهان با ایزدان دیگر آفرینش دوم،
پیش پدر بزرگی (زروان) می رود تا از او درخواست
کند که نریسه ایزد را فرا خواند.^{۴۳}

[فارسی میثه]

۸

و مهرایزد و کردگار زن پیکر (مادر زندگی) به بهشت فراز رفتند. و با
هرمز دیغ و روشنان خوارست (دوست روشنان)^{۴۴} و نوگ شهرآفریزد
(بام ایزد)^{۴۵} در پیشگاه آن شهریار بهشت دست به سینه ایستادند. خم
شدند و ژرف نماز بردند. چنین گفتند که تو را نماز بریم، خدایا، که به
ورج (معجزه) و دعای خیر (کلام مقدس) خویش ما را آفریدی و آرزو
اهریمن و دیوان و پریان (دیوان ماده) را به وسیله‌ی ما به بند کشیدی.

۹

... او را بفرمای^{۴۶} که رود و آن زندان دیوان را نگرد، و خورشید و ماه را
زمان و گردش بخشد،^{۴۷} و آن روشنی و درخشش^{۴۸} ایزدان را، که از
نخست توسط آرزو اهریمن و دیوان و پریان آسیب دیده بود، و اکنون نیز آن
را به زنجیر نگه می دارند و آن را نیز که اندر اقالیم زمین و آسمان بسته است
و رنج می برد^{۴۹}، او را رهایی بخش و بختار (نجات دهنده) باشد و باد و
آب و آتش را راه و گذر به بهشت آراید.
پایان یافت گفتار درباره‌ی [جهان] مادی.

(۴)

نریسه ایزد با دیگر ایزدان آفرینش سوم
فرا خوانده می شود و کارش را آغاز می کند.

[فارسی میثه]

آغاز گردید گفتار نریسه ایزد

۱۰ پس آن شهریار بهشت به ورج (معجزه) و دعای خیر (کلام مقدس) خویش سه ایزد آفرید: روشن شهر (نریسه ایزد) و خردیشهر (عیسای درخشان)^{۵۰}، در بالا، که همچون خدای خود شهریار بهشت است و آن را همه روشن می دارد، به همان گونه نیز آن روشن شهر ایزد (نریسه ایزد) را بر زمین و آسمان خدایی و پادشایی بود،^{۵۱} و کیهان^{۵۲} را روشن دارد و روز و شب را آشکار کند.^{۵۳}

۱۱ و خردیشهر ایزد (عیسای درخشان) آن روشنی و درخششش پس از...^{۵۴}

[مقدار نامعینی از میان رفته است]

(۵)

پس از اغوا شدن دیوان نر،
گیاهان بر روی زمین رویدن آغاز می کنند.

[فارسی میانه]

۱۲ ... گیاه، اسپرغم (گل) و مرغزار / و گیاهان بی دانه (؟) و همه گونه رویدنی کشته و رویانده شد. و خود، آز، روح خویش را در آن ها آمیخت.

۱۳ و آن یک بهر که به دریا افتاد، از آن غولی بدچهره، دزد و سهمگین به وجود آمد. و از دریا بیرون لغزید و اندر جهان گناه کردن آغاز کرد.

۱۴ پس مهر ایزد، از آن پنج ایزد آفرینش (پنج فرزند) خود، آن یک ایزد چهار پیکر (ویسبد)^{۵۵} را فرستاد، که [اندام های] آن غول را اندر ناحیه ی شمال، از مشرق تا به مغرب، در همی [نواحی] شمال بپراکند؛ [ویسبد نیز آن

غول را به [پای بسپوخت (دور کرد) و افکند^{۵۶}، بر او ایستاد، تا اندر جهان گناه نکند. و آن ایزد [چهار پیکر] را بر همی زمین و آسمان کیهان در شمال و مشرق، نیمروز مغرب، ویسبد (کدخدای) کرد تا جهان را بیاید.

۱۵ و مانند آن [چیز] شهوی و دارنده‌ی [تخمه‌ی] نر^{۵۷}، آزار آسمان بر زمین به [نواحی] خشک و تافتاد و با همه گونه گیاه و غول هم گوهر خویش یگانه شد (؟).^{۵۸}

(۶)

پس از اغوا شدن دیوان ماده،
جانوران بر زمین پدید می آیند.
[فارسی میانه]

۱۶ پس آن دیوان و پریان، [دیوان] خشم، مَزَنان (غولان) و آسَرِشتاران (دیوان بزرگ) که ماده بودند، دو پای و چهار پای و بالدار و زهرآگین و خزنده پیکر، همه‌ی [آن‌هایی] که از آغاز از دوزخ (از دیوان دوزخی) آستن بودند، و آن‌گاه در یازده آسمان بسته شده بودند، آن درخشش و زیبایی روشن شهر ایزد (نریسه ایزد) را دیدند، بدو هوس بردند و بیهوش گشتند، پس فرزندان سقط کردند، و [آنان] بر زمین فرود آمدند، و روی زمین برخاستن آغازیدند. و بار و میوه از درختان خوردند، و بزرگ‌تر و مَزَن (غول) و آسَرِشتار (دیو بزرگ) شدند. و از بار و میوه‌ی درختان، آزار بدیشان درآمد، و به شهوترانی انگیخته شدند، و به یکدیگر پیوستند.

(۷)

نریسه ایزد به بام ایزد فرمان می دهد
که زندان جاودانی برای دیوان، و بهشت نورا بنا کند.

[فارسی میانه]

۱۷

پس «روشن شهر ایزد» (نریسه ایزد) به نوگ شهر آفریزد^{۵۹} (بام ایزد)
فرمود که شو، و آن سوی زمین و آسمان کیهان و بیرون از آن پنج دوزخ به
سوی ناحیه ی نیمروز [که] از آن جا به تاریکی دوزخ نزدیک تر^{۶۰} [است]،
از مشرق تا به ناحیه ی مغرب، همچون بهشت، آن گاه بنایی نو بساز. و میان
آن بنا برای آز و اهریمن و دیوان و پریان (دیوان ماده) زندانی استوار بساز.
و سپس، در آن زمان، آن روشنی و درخشش ایزدان - که توسط اهریمن و
دیوان بلعیده شده و [اکنون] اندر همه ی اقلیم [ها] و [در میان] دیوان [و]
پریان رنج می برد و می گردد (سرگردان است) - پس از آن پاک کرده شود،
و به بهشت برکشیده شود و فرسگرد (رستاخیز) بود. آن گاه آز و اهریمن و
دیوان و پریان اندر آن زندان جاودانه، هماره (؟) در بند باشند.

[مقدار نامعینی افتادگی دارد]

(۸)

درباره ی پنج عنصر روشنی (امهرسپندان)
و رستگاری مادی ایشان.

[فارسی میانه]

۱۹

... آفرینش فروهر، و از پس فروهر، باد، و از پس باد، روشنی، و از پس
روشنی، آب و از پس آب، آفرینش آتش. وی (هرمزذیغ) ایشان را [چون
جامه] پوشید، و آتش بر دست داشت. و به سوی اهریمن و دیوان فرا رفت

۹۴

و آنان را کشت و مقهور کرد.^{۶۱}

۲۰ ... باد... بیاراید... و آب آتش را بپالاید. و با هم همیشه هم اندیشه و هم زور باشند. و آن روشنی و درخشش نخستین خویش را، این امهرسپندان (باد، آب و آتش) به پاسداری خویش [دارند]. و کام هرمزدبغ از ایشان برآورده شود.^{۶۲}

۲۱ ... پس هنگامی که روشن شهرایزد (نریسه ایزد)، آن کشور وار ایزد (ستون روشنی)^{۶۳} را میان کیهان ایستاند، و آن ایزدان را مستقر کرد، آن گاه دیگر بار، روشن شهرایزد، زن پیکر ایزد (مادر زندگی) و هرمزدبغ به چهر^{۶۴} خویش...

۲۲ ... آن ایزدان و آن رهنی گوه ایزد^{۶۵} را اندر گردونه‌ی خورشید و ماه ایستاند، که آن روشنی و درخشش ایزدان را که از آغاز، آز و دیوان و پریان، نر و ماده، جویده و بلعیده بودند و اکنون نیز آن‌ها را در اسارت دارند، و آن [روشنی را] نیز [که] تا به فرشگرد (رستاخیز) از باد، آب و آتش می‌جوئد و می‌بلعند...

۲۳ ... اندر آمیخت، هنگامی که هرمزد [بغ] و اهریمن را با هم نبرد بود. و سپس آن روشنی و درخشش را به زمان و گردش خورشید و ماه و پاسداری و درمان ایزدان، از زمین و آسمان گیهان به بالا فراز برد، و به بهشت بگذراند (منتقل کند)...

۲۴ و... وقتی پانزدهم ماه شود، به نیم ماه (بدر)، هرمزدبغ آن روشنی و افزایش^{۶۶} ماه ایزد را به چهر ایزدی خویش بیافریند و بیاراید. و از نیم ماه (بدر)، شانزدهم ماه، تا به ناپیدا ماه (محاق)^{۶۷}، بیست و نهم ماه... ناپیدا ماه با هم باشند، پس هرمزدبغ... از گردونه‌ی ماه ایزد برخیزد، و به

گردونه‌ی خورشید درآید. و آن ایزدان^{۶۸} را، که هرمزدیغ از نیم‌ماه (بدر) تا به ناپیداماه (محاق)، روز [به] روز از گردونه‌ی ماه‌ایزد به گردونه‌ی خورشید آورد...

۲۵ ... ماه به سی روز، و به ماه نو و نیم‌ماه (بدر) و ناپیداماه (محاق) شمرده شود و پیدا بود. و آن آزو اهریمن، و تار و تم (تاریکی)، و [باد] تفت دژگند (بدبو) و زهرمرگ و سوزش خشم‌آور،^{۶۹} و زهر دیوان...

[مقدار نامعینی افتادگی دارد]

(۹)

درباره‌ی گردش روزها^{۷۰}

[فارسی میانه]

گفتار گردش روزها

۲۶ ... روز را به آن سی راستوان (چرخش خورشیدی، یک شبانه روز) آن دیگر آستانه (مدخل)^{۷۱} به انجام رسانید، آن‌گاه آبان ماه در پی آید و آشکار گردد. و ماه آبان روز یازده ساعت باشد و شب سیزده و سپس جهان نیز درخشان و گشاده‌آفتاب ایستد.

۲۷ و سپس نیز خورشید از آن آستانه‌ی دومین به آن آستانه‌ی نخستین، که بالاتر، بزرگ‌تر و پهن‌تر از دیگران [است]، فراخیزد. و دیگر سی روز آذر ماه به همان سی راستوان (روز) و سیصد و شصت و زهرگر (دو ساعت)^{۷۲}، که در همان آستانه‌ی نخستین است، قرار می‌گیرند که ماه آذر... در آن است.^{۷۳} در آن [آستانه]، آن‌گاه ماه آذر و اختر دو پیکر (برج جوزا) برابر است با دروجان [بادهای] تفت^{۷۴}، سوزاننده و تاریک. و از

ایشان گرما فرو گشاید و رسیدن گیاه و میوه آغاز گردد.

۲۸ و در آن سی روز آذر ماه، پس سیصد و شصت و سانگ (ده ثانیه)^{۷۵}، که یک ساعت کامل باشد، هر روز دوازده و سانگ، آن گاه از شب بازستانده شود (کم شود) و بر روز به جای خویش افزاید. و روز دوازده ساعت باشد، و شب دوازده ساعت.^{۷۶} و هر دو با هم برابر ایستند. و آن گاه جهان دوباره تابستان شود، و نیمروز، ظهر [باشد]، چونان که خورشید در آغاز نیز بود -

۲۹ و پس، یک سال را به دوازده ماه، برابر با دوازده برج، به بهار و تابستان، پاییز و زمستان بخش کند و آشکار سازد.^{۷۷} و درخت [ها] سبز شوند و مرغزار [و] گیاه و میوه و رویدنی برسند (حاصل دهند) و آفریدگان را تولید مثل باشد.

۳۰ و هنگامی که خورشید اندر آن پهنه‌ی کیهان در فرازترین آسمان‌ها، ماه [به] ماه، برابر برج [های]^{۷۸} بره، گاو، دو پیکر، خرچنگ و شیر در بالا است، آن گاه برابر این پنج برج به پنج ماه، آن پنج روز افزون شود، برج [به] برج و ماه [به] ماه یک روز، آن که اکنون از [سوی] ایرانیان پنج گاه^{۷۹} انگارند و از [سوی] انیران نیز، برابر این پنج [روز] پنج برج، ده روز، افزوده شود، برج به برج دو روز.

۳۱ و نیز به همان گونه، برج خوشه (سنبله) را به یک ماه، یک روز افزون شود، آن هنگام که از ایشان سرما بگسترد و درخت پژمردن، و پاییز بر شمرده شدن و کیهان غروب بودن آغاز کند (پاییز فرا رسد و از گرمای خورشید کاسته گردد).

۳۲ و به همان گونه، برج ماهی (حوت) به یک ماه، یک روز افزون شود، از آن [هنگام] است که گرما کاهش یابد و درخت سبز شود، و بهار بر شمرده

شود و سپیده دم جهان آغاز گردد.

۳۳ پس آن [است] پنج روز [ی] که اکنون از [سوی] ایرانیان پنج گاه انگارند، و دوازده روز [ی] که از [سوی] انیران.^{۸۰}

۳۴ زیرا تابستان به زمان و گردش خورشید [است] از ماه مهر تا به ماه بهمن به پنج ماه، اندر آن پهنه ی کیهان...

[مقدار نامشخصی افتاده است]

(۱۰)

آفرینش نخستین مرد و زن

[فارسی میله]

گفتار درباری گهمرد [و] مردینه

۳۵ ... [بازمانده ی روان های نورانی را از زندان] اهریمن و دیوان، نخست از کیهان فراز کشد،^{۸۱} و به خورشید و ماه فراز برد، و به بهشت، [نزد] خانواده ی خویش، بگذراند و آن گاه کیهان را فرشگرد (رستاخیز) بُود. و آز و دیوان را شکست رسد، و خورشید و ماه و ایزدان را آسایش و آرامش بُود.

۳۶ و در آغاز نیز، هنگامی که این ایزدان (مهرایزد و یارانش) اقلیم ها، مکان ها و مرزها را بر طبق زمان و گردش و افزایش و کاهش خورشید و ماه بخش کردند، و روز و شب و ماه و سال را آشکار ساختند و از کیهان، روشنی را فرا بالودند، پس آن آز رَدَرْهَگ^{۸۲} که از آسمان فرو افتاده [و] به درخت و گیاه پوشیده شد، و از [طریق] درخت و گیاه، به آن سقط شدگان مَرَنان

(غولان) و اسرشتاران (دیوان بزرگ)، که از آسمان فرو افتادند، پوشیده شد،^{۳۳} و ایشان آن روشنایی و زیبایی نریسه ایزد را... او (دیو آز) دیگر [بار] خورشید و ماه را به نگهبانی دید، و این گونه دید که آن درخشش و روشنی ایزدان را نیز، که گرفتار کرده است، آن را ایزد و خورشید و ماه همواره از آز و کیهان (جهان مادی) پاک کنند، و آن را [در راه رسیدن] به گردون‌ها محافظت کنند و به بهشت گذر دهند...

۳۷ آن‌گاه آن آز گمراه سرشار از خشم گران شد. و میل به گام [برداشتن] آغاز کرد و اندیشید که بدان دو هیئت ماده و نر نریسه ایزد^{۳۴}، که دیدم، [آن] دو آفریده را نر و ماده، شکل بخشم، تا مرا جامه و نیام باشند. و بر ایشان مسلط شوم... و این دو آفریده از من ستانده نشود و نیاز [نداشته] و رنج نبرم.

۳۸ پس آن آز از همه‌ی آن فرزند [ان] دیوان، که از آسمان به زمین افتادند، آن اسرشتار نر^{۳۵} و اسرشتار ماده را، که شیر پیکر، هوس انگیز و خشمگین، بزه‌کار و درنده بودند پوشید، و نیام و جامه‌ی خویش ساخت و در ایشان هوس ایجاد شد.

۳۹ و چونان که از نخست، آز خود اندر آن دوزخ تار، مسکن خویش، دیوان و پریان، [دیوان] خشم، مَرّان (غولان) و اسرشتاران (دیوان بزرگ)، نران و مادگان را شهوت و هم‌خوابگی آموخته بود، پس آن‌چنان دیگر بار آز آن دیگر مَرّان و اسرشتاران، نران و مادگان را که از آسمان به زمین افتاده بودند، ایشان را نیز همان گونه شهوت و هم‌خوابگی آموزاندن آغاز کرد تا شهوت بورزند و هم‌خوابگی کنند، و با یکدیگر هم‌آغوش [شده]، آمیزش کنند و فرزند [ان] ازدها [یی] از ایشان زاده شوند، و آز آن فرزند [ان] را بستانند و بخورد و [تن] دو آفریده، یک مرد و یک زن، از او پدید آورد.

۴۰ پس آن مَرّان و اسرشتار، نر و ماده، همه‌ی [دیوان دیگر] را شهوت و

هم خوابگی آموختند، و [آن دیوان] با یکدیگر هم آغوش [شده]، آمیزش کردند و فرزند از ایشان زاده^{۸۶} و پرورده شد. و فرزند خویش را [به] آن دو آسَرشْتار، نر و ماده، شیر پیکر، آزجامه و هوس انگیز دادند. و از آن فرزند را خورد و آن دو مَرَن، نر و ماده، را به شهوت ورزی و هم خوابگی واداشت، و [ایشان] با یکدیگر هم آغوش [شده] و [آمیزش کردند و آن [حاصل] آمیزش را که آن [دو آسَرشْتار] از آن فرزند مَرَنان و آسَرشْتارانی که [آز] خورده [بود]، پوشیدند، آن [حاصل آمیزش] را [آز] با هوس خویش شکل بخشید، و تن یک نرینه را با استخوان، پی، گوشت، رگ و پوست بساخت.



۴۱ و از آن روشنی و درخشش ایزدان، که از نطفه و [از] آغاز^{۸۷} [با] آن فرزند مَرَنان (غولان) آمیخته شده بود، آن را بدان تن، [همچون] جان اندر بست. او آز و هوس، شهوت و هم خوابگی، دشمنی و بدگویی، رشک و بزه گری، خشم و ترش رویی (؟)، کج خلقی (؟) و بی هوشی، و بدروانی و بدگمانی، دزدی و دروغ زنی، راهزنی (؟) و بدکرداری، خیره سری (؟) و حرص (؟)^{۸۸}، انتقام و خودپسندی، زاری و تیمار، درد و الم^{۸۹}، تهیدستی و نیازمندی، بیماری و پیری، تعفن و دزدی خویش را در [آن تن] به وجود آورد.^{۹۰}

۴۲ و آن چند سخن^{۹۱} و آوای آن مَرَنان (غولان) سقط شده را، که آن تن را از آنان ساخته بود، به آن آفریده داد تا همه گونه سخن گوید و بداند.

۴۳ و [همانند] آن چهره ی نر ایزدان (نریسه ایزد) که او (آز) از گردونه ی [خورشید] دیده بود، آن (انسان) را نیز به [صورت] وی (نریسه ایزد) شکل بخشید و ساخت. و نیز از فراز، از آسمان، از مَرَنان و اسرشتاران و اختران (بروج) و اباختران (سیارات)، گره و پیوند بدو پیوست،^{۹۲} که از مَرَنان و اختران، خشم، شهوت و بزه گری بر او بیارد و اندیشه اش را بیاکند، تا

درنده [خو] تر و غول آساتر، آزمند و شهوت پرست باشد. و چون آن آفریده
 نر زاده شد، پس بر او نام «نخستین انسان» نهاده شد، که خود
 گهمرد [است].

۴۴ و سپس آن دو اسرشتار (دیو بزرگ) نر و ماده‌ی شیر پیکر، دیگر بار از
 همان فرزند یاران خوردند، آکنده از شهوت و هم‌خوابگی شدند، و با
 یکدیگر هم‌آغوش [شده] آمیزش کردند.

۴۵ و آن‌آز، که ایشان را از آن فرزند مَزَنان (غولان) که خورده [بودند]، آکنده
 بود، دیگر بار [به] همان گونه تن دیگری را ماده، با استخوان، پی، گوشت،
 رگ و پوست شکل بخشید و ساخت. و از آن روشنی و درخشش ایزدان که
 از نخست، با آن فرزند سقط شده‌ی مَزَنی آمیخته شده بود، او به آن تن نیز
 جان اندر بست و آز و آرزو، شهوت و هم‌خوابگی، دشمنی و بدگویی،
 رشک و بزه‌گری، خشم و ترشروی (؟)، کج خلقی (؟) و بی‌هوشی و
 بدروانی و بدگمانی، دزدی و دروغزنی، راهزنی (؟)، و بدکرداری،
 خیره‌سری (؟) و حرص (؟)، انتقام و خودپسندی، زاری و تیمار، درد و
 الم، تهیدستی و نیازمندی، بیماری، تعفن و دزدی (؟) و همه‌گونه بد دینی
 و بزه‌گری خویش را در [او] بیش بساخت و بیاکند که [در] گهمرد.

۴۶ و آن سخن و آوای همه‌ی آن سقط شدگان مَزَنی، که از آنان، [نخستین مرد و
 زن را] ساخت، آن را نیز به آن ماده داد، که او نیز همه‌گونه سخن بگوید و
 بداند.

۴۷ و [همانند] آن چهره‌ی زن پیکر ایزدان^{۹۳} که او (دیو آز) از گردونه‌ی
 [خورشید] دیده [بود]، او (ماده) را نیز [به صورت وی] شکل بخشید و
 ساخت و نیز از آسمان، از اختران و سیارات، گره و پیوند بدو پیوست، که
 از سوی مَزَنان (غولان) و بروج، خشم، شهوت و بزه‌گری بر او بیارد و

اندیشه [اش] را بیاکند، و درنده [خو] تر و بزه‌گتر، شهوی و شهوت‌پرست باشد. و آن مرد را با شهوت بفریبد، و از آن دو آفریده، مردم در جهان زاده شوند، و آزمند و شهوی باشند. و خشماوند و کینه‌ور و ناآمرزیده رفتار کنند، و آب و آتش، درخت و گیاه را ضایع کنند و از و شهوت را ببرستند، و کام دیوان را برآورند و به دوزخ شوند.

۴۸ پس چون آن آفریده‌ی ماده زاده شد، آن گاه آنان [او را] زن پرفره^{۹۴} نامیدند که خود مُردیانه است.

۴۹ و چون آن دو آفریده، نر و ماده، در جهان زاده و پرورده و بزرگ شدند، پس از و دیوان اسرشتار را بزرگ شادی بود. و آن سالار اسرشتاران انجمن مَرَنان و اسرشتاران کرد. و به آن دو انسان تخمه گفت که من زمین و آسمان، خورشید و ماه، آب و آتش، درخت و گیاه، دد و دام را برای شما آفریدم، که اندر جهان بدان خوش باشید و خرم گردید و شاد بوید و کام مرا برآورید.

۵۰ و ازدهایی مَرَنی (غول آسا) و سهمگین را نگهبان آن دو فرزند کرد، [بدان اندیشه] که: «آنان را بپاید و کس را نگذارد که [ایشان را] از ما دور کند. چه این مَرَنان (غولان) و اسرشتاران (دیوان بزرگ) از ایزدان می‌ترسند و بیمناک‌اند، که مبادا بر ما آیند، ما را زنند، یا ما را در بند کنند. چه آن دو فرزند به چهره و پیکر ایزدان شکل گرفتند و ساخته شدند.

۵۱ پس چون آن نخستین انسان (گهمرد) و زن پرفره (مُردیانه)، مرد و زن نخستین، بر زمین هستی آغاز کردند، آن گاه از در ایشان بیدار شد. آنان سرشار از خشم شدند، و آغاز کردند چشمه [ها] را انباشتن و درخت و گیاه را ضایع کردن، و با خشم فراوان^{۹۵} بر زمین راه رفتن و شهوانی شدن. آنان از ایزدان نترسند، و این پنج امهرسپند را، که جهان به واسطه‌ی آنان استقرار دارد، نشناسند و آنان را بی‌وقفه بیازارند.^{۹۶}

(۱۱)

گفتار جان و تن

۵۲ ... آن جان او^{۹۷} به حیات، زور، روشنی، خوشی و خوبی مهتر باشد^{۹۸} و در زمان [مناسب] زاده شود.

۵۳ و چون زاده شود، آن گاه به تن و جان نیز از همان آمیختگی (۹) دیوان و آمیزش ایزدان پرورده شود و زندگی کند و به بلوغ رسد^{۹۹} و دارای جامه‌ی آز و پوشش آرزو (شهوت) باشد. و آب و آتش و درخت و جانور، خانواده‌ی خویش را ضایع کند و بیازارد و آز و آرزو (شهوت) بدان شاد باشند، چه کام و فرمان ایشان را انجام می‌دهد. اما نه آب و نه آتش، نه درخت و نه جانور بدان شاد نباشند، چه دشمن و آزارگر آنان باشد. و [بدیشان] گوش ندهد، چه، آز او را ناهوشیار و بد روان^{۱۰۰} نگاه دارد. و تا بدان زمان و برج^{۱۰۱}، که آن فرزند (انسان) زاده شد، او را از یارانی^{۱۰۲} که از او برترند هیچ ستم بر نرسد، و آن گاه تا آن زمان که، آن فرزند بزید و وجود داشته باشد، و آن جا که کین و ستم ایشان بر رسد، آن گاه فرزند بمیرد، و برکشیده شود، و تاوان کنش خویش دهد، و مردم، نر و ماده، که اندر جهان زاده شوند^{۱۰۳}، همه ساخته‌ی [دیو] آزانند.

۵۴ و از آب و گیاه و خواربار گوناگون، که به وسیله‌ی مردمان به آز رسد و خورده شود^{۱۰۴}، پس آن آز با فریب خویش، فرزند [انسان] را از آن شکل بخشد و بسازد. و اگر اکنون آن آب و گیاه [که] جای جای به کوه و دشت است و به مردمان و به آز نمی‌آمد، آن گاه انسان از آن زاده نمی‌شد.^{۱۰۵} اما چون به [خوراک] مردمان آمد، آن گاه آز از آن [طریق] با تصور * خویش

فرزند (انسان) را شکل بخشد و بسازد، که چونان معماری است که به ساختن ایوان (کاخ)^{۱۰۶} کام برد، و با دانش خویش از ابزار گوناگون ایوان را به خانه‌ها و به درها بخش کند و بسازد، یا چونان درزیگری است که با زیرکی خویش، از پارچه [های] گوناگون جامه سازد، و چونان نگارگری است که با مهارت خویش از رنگ [های] گوناگون پیکر نگارد.

۵۵ و اگر اکنون آن ابزار ایوان (کاخ)، و پارچه‌ی جامه و رنگ پیکر را که آن صنعتگران با مهارت خویش با هم می‌سازند و شکل می‌بخشند و می‌دوزند و می‌نگارند، [به] آن جای‌های [خود] ایستند، و یک یک به اندام خویش ساخته نشوند، آن گاه نه ایوان و نه جامه، و نه پیکر انگاشته نشوند. اما چون صنعتگر [ان] با مراقبت خود همه‌ی آن ابزار، پارچه و رنگ [های] گوناگون را یک یک با کنش خویش می‌سازند، و آن گاه ایوان و جامه و پیکر سازند، دوزند و نگارند، پس آن‌ها مهیا و آشکار شوند.

۵۶ نیز مانند آن [است] آرزو زد زهگ، که فرزند نر و ماده (انسان) را شکل بخشد و بسازد، آن را از آمیختگی (؟) دیوان و از آمیزش ایزدان که به آب و گیاه با هم آمیخته‌اند،...^{۱۰۷}

نیایش‌هایی درباره‌ی آفرینش

(۱۲)

پدر بزرگی و بهشت روشنی^{۱۰۸}

[پادشاه]

۱ همه‌ی بغان و ایزدان بدو (پدر بزرگی) فرا خوانده و ایستاده شدند؛ همه بدو شاد شوند و او را ستایش کنند.

۲ ... سرزمین روشنی با پنج اندیشه‌ی پاک،

به بادِ نوّشین شود، به هر ناحیه تابد

۳ قدرت‌ها، بغان و ایزدان، گوه‌ران [و] کشورهای شاد

درخت، چشمه و گیاه، بدو شاد شوند همه روز.

(۱۳)

شاهزاده‌ی تاریکی و دوزخ^{۱۰۹}

[یادتی]

۱ دیو زشت...

و سرشت...

۲ سوزانند [و] نابود کند...

ترسانند...

۳ با بال پرواز کند، [به] شیوه‌ی [موجودات] هوایی، با پَره (بال ماهی) شنا

کند

چونان [موجودات] آبی؛

و خَرَد چونان تاریکان^{۱۱۰}

۴ زیناوند (مسلح) ایستد با چهار اندام،

چونان که آن آتش زادگان [به] شیوه‌ی دوزخیان بدو آیند

۵ چشمه [ها]ی زهرآگین از او^{۱۱۱} برون دمند

و مهِ‌های دودی از او دمیده شود،

بلرز دندان [وی] چونان خنجر.

[هفت بند افتاده]

۶ [دوزخیان] بهوسند بر تخت تاریک،

به کامرانی و شهوت

زاینند یکدیگر را و دوباره نابود کنند.^{۱۱۲}

۷ شاهزاده‌ی ستیزه‌گر تاریکی استیلا یافت

بر آن پنج گودال مرگ^{۱۱۳}

با ترس و خشم بزرگ... (?)

۸ بسیار پاشید زهر و شرارت از آن ژرفا

بر...^{۱۱۴}

(۱۴)

نبرد نخستین^{۱۱۵}

[پارتی]

۱ برای بخشایش...

پوشید [جامه‌ی] تن را...^{۱۱۶}

۲ جامه‌ی نخستین هرمزدیغ،

آن‌گاه که [با] پنج فرزند [ش] دشمن را [چون جامه] پوشید،

۳ نفس [خویش] را به تاریکی داد،

در بند [کرد] نفس خویش را،

و بگشاد اندام [خویش] را برای آن زادگان.

۴ دشمنان را به بند کشید،
فرزندان را زندگی بخشید
و به نرمی، شهریاری را نجات داد.

۵ ...آمد این پدرِ کُرفه گر (ثوابکار)^{۱۱۷}
...[با] برادران،
و روشنیِ خویش را نجات بخشید.

(۱۵)

بندهایی از یک نیایش
درباره‌ی نریسه ایزد و آرخن‌ها^{۱۱۸}
[یادتی]

۱ بستاند روشنی را از آن [جهان]،
به گونه [ها] و شیوه [ها]ی بسیار، به نرمی و درشتی،
از بند گشاید^{۱۱۹} زندانیان را

۲ پاکیزه کند زندگی خویش را
و دهد انگیزه بدانان^{۱۲۰}
تا روند به دیدار او
و رسند بدان پیکر^{۱۲۱}

۳ چهره را سَدوِیسِ روشن (دوشیزه‌ی روشنی)
به آن [دیو] خشم نماید

[بنا] به [سرشت] خود، او را بفریبد
بیندیشد که بُن [نور] است. ۱۲۲

۴ بکارد... بر خروشد،
هنگامی که نبیند [آن] پیکر را
در سپهر روشنی زاده شود،
و [آن را] دهد به قدرت های برین. ۱۲۳

۵ ریم و چرک از او ۱۲۴ تازد بر جهان
پوشاند [خود را در] همه ی پدیده ها؛
در دانه [ها] ی بسیار باز زاده شود.

۶ شرمسار (در مانده) گردد آن [دیو] خشم تاریک،
چه به گنجی افتاد و برهنه شد، به بالاتر نرسید،
و از [آنچه] آراسته بود بی بهره ماند.

۷ تن را تهی ۱۲۵ گذاشت،
فرود آمد با شرمگینی
زهدان زمین ها را [بر خود] پوشاند،
از آن جا که برخاست به ددمنشی.

(۱۶)

بندهایی از یک نیایش دربارهی
زندانی شدن نور در این جهان ۱۲۶

[بارتی]

۱ زینهار، آن شهریاری (قلمرو) بزرگِ رهایی بر فراز ایستد،

آماده برای دانندگان،
که سرانجام بدان آرامش یابند.

- ۲ «پیسوس»^{۱۲۷} بزه گر تاریک،
با ددمنشی [به] هر گوشه تازد
به اندام فراتر و فروتر^{۱۲۸}،
هیچ آرامش نبخشد.
- ۳ گیرد، بندد روشنی را
به آن شش تن بزرگ^{۱۲۹}
در زمین، آب و آتش، باد، گیاه و جانور.
- ۴ [آن را] شکل دهد به بس چهره،
نگارد به بس پیکر،
به بند کند در زندان،
که به بالا فراز نرود.
- ۵ [در] هر گوشه می بافت^{۱۳۰}
و بیانبارد [و] بر آن مرزبان واگذارد
آز و شهوت با آن بند شده اند.
- ۶ هوای ویرانگر را آمیخت با آن شش تن بزرگ،
شکل دهد تن خویش را و ویران کند زادگان آنان را
- ۷ نیروهای روشنی از فراز به گنجی افکنند
همه ی [دیوان] خشم را،
زادگان آن پیسوس را

که در جای بالاتر است.

(۱۷)

نیایشی درباره‌ی آفرینش^{۱۳۱}

[فارسی میله با واژه‌های پارسی]

سرودهای علی رستگاری

۱ او، دیوان‌شاه... رشک به روشنی... خواست که آن... را بدزد از آن دلیر...
رزمجو کس نیز... ایزد ایزدان بلندترین... زروان... به رزم آمیخت... با
تاریکی زهر و سوزش.^{۱۳۲}

۲ از خشمگین شد^{۱۳۳}، آن مادر دروند همه‌ی دیوان، آشوب گران کرد، برای
یاری خویش. از پلیدی (?) دیوان، و از ریم دروجان، این جسد را ساخت،
و خود را [بدان] اندر آورد. پس، از پنج امهرسپند، سلاح هرمزدیغ، جان
نیک را شکل بخشید و آن را در جسد بست. او را چنان کور و کر و ناآگاه و
فریفته کرد^{۱۳۴}، که نخست بُن و خانواده‌ی [راستین] خویش را نشناسد.
او (دیو آژ) جسد و زندان را ساخت و جان بینوا را زندانی کرد: «و زندانیان
من^{۱۳۵} دزد، دیو، دروج و همه‌ی پریان اند.» درست جان را بست در جسد
گجسته، [آن را] زشت و دروند ساخت، خشمگین و کینه‌توز.

۳ پس هرمزدیغ بر جان‌ها بخشایش کرد، و به شکل مردمان به زیر آمد فرود
بر زمین. او آژ دروند را شرمسار (درمانده) کرد، ساخت آنچه را که مشهود
است، آشکارا بنمود هرچه بود و خواهد بود. او به تندی آشکار کرد که این
جسد گوشتی را نه هرمزدیغ ساخت و نه نیز جان را خود به بند کرده
بود.^{۱۳۶}

۴ جان زیرک نیک‌بخت را رستاخیز بوده است، او به دانش هرمزد، خدای نیک، گروید. همه‌ی اندرزها و فرمان و مهر صلح (آیین مانی) ۱۳۷ را مشتاقانه پذیرفت، چونان گرد [ی] نیرومند، لاشه‌ی مرگ را برکند و جاودانه رستگار شد و به بهشت فراز رفت، به آن کشور فرخان.

(۱۸)

هرمزد بیغ و امهرسپندان ۱۳۸

[فارسی میانه]

۱ ... از او (دیو آز؟) بستانند و آن‌جا خود تا زمان فرشگرد (رستاخیز) همچنان به بند دارد و از آن روی، اندر لاشه‌ی بزرگ (عالم اکبر) به هر زمان و به هر...

۲ ... نگهدارد. همه فریبکارانند و نسبت به او راستکار (عادل) و یکدل نیستند. و آنان از فریبکاری خود و نیز بر ایشان... و ایشان... و دودمان و... این کشور... شهریاری...

۳ ... آمیزش [نور و تاریکی]... فراز رفت، جایی که پدر این امهرسپندان، عناصر روشنی‌یی که اندر اندام‌های لاشه‌ی بزرگ (عالم اکبر) اسیر بودند، به سوی ایشان فراز آمد. و او به ایشان آن نشان را که در بهشت [است] آموخت و در انجمن بهشتی از ایشان حمایت کرد. و [ایشان] شتابان همی کوشند و به پا خیزند و اندام‌های آمیختگی که اندر لاشه‌ی بزرگ (عالم اکبر) اسیراند، همه با کاردانی آن برترین و نیروهای بزرگ به لرزه درآیند.

۴ بر این لاشه‌ی مهیا شده و نگارده... نیروها... هستند و چون... شهریاری که با مهارت آن... را بنا می‌کند. و فرزندان و خویشان که در این کشوراند...

ساخت... مرتب کرد... از آن خویش... مهیا کرد. و ... متسحکم شد... آن
دژ^{۱۳۹}...

۵ مردی سرسخت که میان بالا [بی]ها و پایین ها می ایستد و چنین جامه بر تن دارد و او را مَزَن (غول) و دزد کرد که او... باران (؟) را به وسیله آن آلوده کند و (؟) و آنان را در [زُرْفا] به پایین بگرداند و [آن ها] با همی اندام ها به گرد او آمدند و... بستند [او را] با سیصد... استخوان، [با... صدرگ، با... پاره گوشت، با دویست...؟^{۱۴۰}، با نهصد پی، با... و نه هزار ساختمان... کشورها... زمین ها و فرزند روشنی و تاریکی و [فرزند] کرفه گر (ثوابکار) و بزه گر در آن آشکار شد. و آن نغوریگ^{۱۴۱} (در ازل زاده شده) که فرزند کشورها و سر [کرده ی] نخستین [است] با پیکری زیبا میان این همه نیرو چنان می درخشید و آشکار بود چون ستاره [ای] روشن میان تاریکی ها، و چونان انسان میان ددان و چونان ایزد میان دیوان، چنان آشکار شد آن ایزد انسان (نخستین انسان).

۶ و دیگر بار این همه نیرو را چنان بود که سور (خوراک) خوش پیش گرسنگان [نهاده شود]، هنگامی که پیش [ایشان] نهاده شود، پس همی آن را ببلعد.

۷ و فرزند [ان دیوی] به... بودند،... شاد شوند... ترهیدند که مباد آن نیرو که به شکل [انسان] ساخته شده، عزیز باشد، و آن ها را بر کشد، آن ستایش خویش...

(۱۹)

نریسه ایزد و رهایی پاره های نور^{۱۴۲}

[فارسی میثه]

۱ ... شهریار بزرگ (نریسه ایزد) [آشکار؟] شود و با منظر دیدارش همی

کشورها به لرزه درآیند، چه او بست‌ها (زندان‌ها؟) را می‌گشاید، و اندر
همه‌ی کشورها وحشت بزرگ بود و جان‌ها [یی] را که اندر همه‌ی
کنش‌ها (آفرینش‌ها) اسیراند، گشایش و پالودگی بود...

۲ کنش (آفرینش) ... مرزها ... آشکار شود. و همه‌ی نیروها که ... می‌ایستند ...
پیکر درخشان را دیده و ... نیروها به همان گونه ... و به شمار همه‌ی نیروها ...

[هشت سطر خوانا نیست]

۳ ... خوبرویی (؟) و پیکر (؟) در برابر ... شاید من بینم و او را ... نبیند و ...
ایشان را نه ... بود که باز ... و یا ... دیده ... منوهمد (بهمن بزرگ) ...

۴ زنده (؟) پیدا بود، آن روشنی نیرومند رهایی یافت و برون شد و آن همه
نیروها که آن پیکر را دیدند، مجذوب شدند، چه ایشان آن نکویی و پیکر
ستوده‌ی ناف زنده (امت مانی) را پیش از آن ندیده بودند و ایشان نیز نه
چنان ...

۵ ... نیروها ... کشورها ... ساختمان‌ها ...

(۲۰)

پیدایی نریسه‌ایزد
و فریب آرخن‌ها^{۱۴۳}
[فارسی میانه]

۱ ... بود. و ... آرزو (شهوت) تن ... بند (زندان) منوهمد (بهمن بزرگ)
گشوده شود و آن روشنی که اندر ایشان بود ...

۲ ...ماده... پیکر زنانه و میل به دیدن بسیار و به خوبرویی...

(۲۱)

درباره‌ی دیوان و بنا کردن
جهان به دست مهرایزد^{۱۴۴}
[فارسی میله]

۱ و نیروهایی که [از]... آن روشنی پر شده بودند (؟) و او سپس آنان را ستاند، [آنان] همانند توله سگانی بودند که به هنگامی که سرشار از خوراک و می‌اند، و هوسناک و گوارا... آن‌ها گام بسپزند و توله‌سگان را بپراکنند و آن‌ها را لگدکوب کنند.

۲ همه‌ی کوه‌ها، همه‌ی کشورهای زمین، همه‌ی دیوارها، همه‌ی لایه‌های زمین، همه‌ی آرایش‌ها (مرتب کردن‌ها)، همه... که در... کشورهای هوا... همه‌ی کشورهای آسمان...

(۲۲)

درباره‌ی آفرینش سوم
[فارسی میله]

۱ استحکامات و صورت منطقه البروج، از همه‌ی کشورهای هوا، از همه‌ی کشورهای زمین، از همه‌ی کوه‌ها، از همه‌ی لایه‌ها، از همه‌ی چشمه‌ها...^{۱۴۶} آشفته شود.

۲ ... [به...] داخل کرد، بست... ایستاد... آن پدر گرمی‌ترین نریسه... کاردار

(سفیر یا نماینده).

۳ [به کسانی] که بر کیهان پادشایند (مسلط هستند)، آگاهی داد و او همه ی بُرْذَمَنوَهَمَدان (دربار دارندگان بهمن بزرگ) را که اندر همه ی کشورهای بالایی و پایینی بار (ثمره) آورند و همه ی روشنان (ستارگان) را... آن‌ها هستند...

(۲۳)

مهرایزد نیروهای تاریکی را
شکست می‌دهد.^{۱۴۷}

[فارسی میثه]

۱ و از بهشت چنین فراز آمد چون کاروان نیرومند [سپاهی] که نیروهای بسیاری [بدان] اندراند، و آن... شهریار در جنگ شکست خورده بود و با شرم... غارت [و] آشوب به وجود آمد.

(۲۴)

آفرینش انسان و اندام‌های او^{۱۴۸}

[فارسی میثه]

۱ ... روشنان (ستارگان) که در آسمان می‌درخشند، خود در زمان‌های پیشین [به عنوان بخشی از] نفس زنده با دیو خدمتی (؟)^{۱۴۹} آمیخته شده‌اند... آن‌گاه به یاری کاردانی (صنعت و هنر) [او] پاک و قدسی‌اند، و از آن دیو خدمتی (؟) آزاد گردیده‌اند و آنان... و ایشان... ساخته (؟)^{۱۵۰} با... گرد آمده‌اند در لاشه‌ی دروجان و برای ایشان کده (خانه) و

بهر (سهم) فراهم شد.

- ۲ اما آگاهان که نفس خویش را می شناسند، باشد که به بهانه... و ماه...
[۱۳ سطر ناخوانا یا افتاده است.]
- ۳ ... [اندام‌های] مادی بخش شوند، که خود هفت دروجان‌اند. نخست پوست، دو دیگر گوشت، سوم رگ، چهارم خون، پنجم پی، ششم...
- ۴ ... بخش گردد، [آنچه] که به دست‌ها و پاها هستند، هژده تا از آن دست‌ها و هژده تا از آن پاها و مجموع هریک از آن‌ها پنج انگشت... بزرگ رگ... یک آرنج... با هم اندام‌های نو و ...
- ۵ در آن سیصد و شصت بهر سیصد و شصت شکل که از سیصد و شصت فرشته هستند (پدید می آیند)... [دروج رگ‌ها] همه‌ی اندام‌های اندرونی را بیرون (?) دارد (?)، از جایی که همه‌ی رگ [ها] ی درون لاشه‌ای را از او می ستانند و پیرامون همه‌ی اندام‌های اندرونی... و رشک... دیگران... اند که [از] بیرون بر لاشه پدیدار می شوند. این همه به نشانِ ددان‌اند که در بیابان، در کوه‌ها، در دشت و در جنگل‌ها می‌زیند.
[دو سطر از میان رفته است.]
... آمیختگی... نه در توان... نیز... مبادا... لاشه...
[پنج سطر افتاده است]
- ۶ خواست که او (دیو آز) هر [چیز] مادی و همه‌ی گونه‌هایش را در آن لاشه دفن کند و بر آن پادشا (مسلط) شود. و پیوندهای^{۱۵۱} پس مانده این گونه‌اند، این دوازده دروازه‌ی آن آمیختگی اندر آن فرزند دیوی همانند دوازده دروازه‌ی آسمان ساخته شده‌اند، و او سپهرها و بروج و ستارگان را اندام به اندام اندر آمیخت. و در آن، حرکت به سوی پایین را مهیا کرد...

لایه‌ها^{۱۵۲} و کوه‌ها، دره‌ها و جنگل‌ها، و چشمه‌ها. کاریزها و رودها و دریاها، ساحل‌ها و دریاچه‌ها و دیوارها و گودال‌ها و همه...

(۲۵)

آفرینش انسان^{۱۵۳}

[فارسی میانه]

- ۱ آن مادی... گوشتی چون... کشور...
[۹ سطر افتاده است]
- ۲ [دیو آز] گرفت. و این لاشه، کیهان کوچک (عالم اصغر)، را ساخت که با آن شاد شود و همه را سرشار از دروغ و فریب و خطا کند. چه اندر لاشه‌ی بزرگ (عالم اکبر) او نیروهای بسیاری به فریبکاری اند.
- ۳ ... آن گاه... دوستان... بستند^{۱۵۴} و از این کرده قادر نیستند بر آن فراز روند^{۱۵۵} و نیز ستیزه‌گر باشند و در دست (?)^{۱۵۶} کیهان کوچک گوشتی پر فریب و دروغ‌آگین بود و خواست که آن [روح زندانی شده در بدن] را خواسته (مال) خویش کند و بدان شاد گردد، بدین سبب، این لاشه‌ی گوشتی را با عشق (فریفت)^{۱۵۷}
- ۴ روزها و ساعت‌ها و «وسانگ‌ها» (ده ثانیه‌ها) و همه‌ی نیروها با کاردانی بسیار چنان در او شکل گرفته است که به شما گفتم...
- ۵ ... ساخته است. پس همه‌ی آن نیروها که با آن فرزند [دیوی] هم بهره بودند، فرزند [ان] و اندام [ها]ی خود را به او دادند. همه‌ی فرزندان^{۱۵۸} گرد آورده شدند، و آشفته شوند، [و] با آنچه آشفته شده،

چیزی به وجود می‌آورد. و آن پیکر زیبای هوسناک به این دژگند و فاسد اندکی همانند بود و آن نیروها که زمانی آن فرزند [ان] را زاییده بودند، همه [به] شادی بزرگ بودند و همه بدان غره گردیدند...

۶ ... بیند (؟) آن (؟) که ایشان با او بیگانه‌اند، آن که [در] هر زمان در برابر ایشان ایستد و او با کاردانی... رهایی...

(۲۶)

درباره‌ی روح انسان و عروج آن^{۱۵۹}

[فارسی میثه]

۱ بر بزرگی افزایش، و خوبرویی، زورمندی و خردمندیشان افزوده گردد و پرورده شوند و مهتر گردند و همی بالند و پیشرفت کنند، و ایشان... کشور... که از آن گریخته‌اند، نگرند، و بدان شهریاری که بخش نگرده، با پیروزی ستایش شده.. به بهشت (؟) روشنی که سروش راستکار (؟)...

(۲۷)

کیهان کوچک (عالم اصغر) به گونه‌ی

کیهان بزرگ (عالم اکبر) ساخته می‌شود.^{۱۶۰}

[فارسی میثه]

۱ ... و آسمان... گونه‌های متفاوت (؟) همه اندر... لاشه (؟) بخش گردیده‌اند (آفریده شده‌اند)، و... بزرگ... با کاردانی اندر... مادی...

۲ ... که کرفه (کارثواب) ... - شان روز به روز، ماه به ماه، و سال به سال

بزرگ تر شد و ... چهره مان افزوده (گشاده؟) شد و زیباتر ... و...

(۲۸)

درباره‌ی روشنی بزرگ^{۱۶۱}

[فارسی میثه]

۱ بیانبارند (پر کنند) ... چنین گویند که ستایش و پرستش روشنی بزرگ
(بهشت روشنی) و ابزار [مند] ... همه‌ی ستایش‌ها ...

(۲۹)

مهرایزد ساختن زمین را

آغاز می‌کند.^{۱۶۲}

[فارسی میثه]

۱ ... باران ... چون تگرگ ... چون تندر و تگرگ هنگامی که از ابرها فرو بارید
و اندر همه‌ی کشورها بانگ و فریاد بود، بدان کشش که ایشان کشیدند و
از آسمان فرو افکنده شدند و بانگ برکشیدند، آن گاه که فرو انداخته شدند
و به زمین افتادند، چنین بود فریاد برآوردن و ناله و گلابه و وحشت (؟) و ...
هنگامی که از آسمان به زمین فرو انداخته شدند.

۲ ... زمین‌ها از آن ساخته شدند و او بر آن مازمن بزرگ (ششمین زمین) ... و
آسمان بزرگ کشورها [ی] زیرین و بالای این مازمن ساخته شدند، همه‌ی
زمین‌ها، گنبدها و طاق‌ها و لایه‌های بسیار؛ و او از آن‌ها زمین را ساخت و
با کاریزها و لایه‌ها ...

۳ ... که استان مرزی را نگهدارد... و مهرایزد بُنِ همه‌ی زمین‌ها را ساخت چون رازیگر (معمار) که به بنا سرگرم باشد و کارگران به کار گماشته شوند و خلل پذیر (؟) نبُود. ... را آن‌جا آورند و خود با هنرمندی، همه‌ی بنای آن ایوان را منظم می‌کند و می‌سازد و همان‌گونه با کاردانی، آن ایوان را به اتاق‌های بسیار بخش می‌کند... ایوانی که او می‌خواهد بسازد، از آن ابزار در نظر گرفته شده که برای او پشته پشته و بغل بغل آوردند، خود با کاردانی آن کارزار (نبردگاه) بزرگ و ابزار [آن] را می‌چیند (منظم می‌کند) و می‌سازد...

۴ بدین‌گونه، مهرایزد نیز با...^{۱۶۳} و دلیری و کاردانی خویش همه‌ی کشورهای زیرین و همه‌ی زمین‌ها را مرتب کرد، چنان‌که برایتان باز گفتم که آن بنای زمین‌نه...

۵ ... می‌سازد... زمین‌های آمیخته را و آن مَرّنان (غولان)... بُرده و... شدند، آن کوه‌ها برز... اند و [آنان] که خزنده^{۱۶۴} و درست (سالم و کامل) بودند و از زیر [به عنوان] خادم بسته شده بودند، او آن‌ها را به زندان رهنمون گردید و در زمین زندانی کرد... دیوان ستمگر، مَرّنان، دیوان و دزدان، ستیزه‌گران و مهاجمان و جنگجویان که [آنان را] شمار نیست...

۶ ... هست که (برخی هستند که) تند [سرشت] اند و تا [هنگام] مرگ بسوزانند و بجوشانند و هست که (برخی هستند که) شیرین‌اند و به شیرینی از آتش بیش‌تر و گداخته‌تر سوزند. هست که (برخی هستند که) تلخ‌اند و به تلخی زهر خویش سرسخت شده‌اند. این [ها] هستند [در] رأس پنج چاشنی (طعم) ستیزه‌جویی که از بُن تاریکی بوده‌اند. چاشنی تِن تاریکی‌ها، و از هریک از این پنج چاشنی، هزاران هزار (؟) چاشنی بخش کردند (پدید آیند)...

(۳۰)

اسارت هرمزدیغ و رهایی او^{۱۶۵}

[فارسی میله]

۱ شناخت (؟)... چون شبان که به نرمی... میان ددان، [چون] ناخدا در میان
تلاطم دریا، چون شهریار میان نبرد و رزم؛ [و] خُونَدَگ^{۱۶۶} را نزد او
فرستادند، چون نامه [ای که] با تیر به شهرستان پرتاب کنند، زود [و] با
شتاب فرود آمد، چون تخته سنگ بزرگ [که] به دریا [افتد]، و پنج مروای
نیک ساخت، نخست که... دُدیگر: تندرستی سدیگر... چهارم...
خستگان،... پنجم...

۲ گفتند که... کشتار... نکنیم، شما را به آن جا هلیم (واگذاریم)، خرسند
شدند و با هرمزدیغ سوگند خوردند به زمین و آسمان، خورشید و ماه، دو
روشنایی و چراغ [که] دیهیم و افسر توانَد، به ما مهربان (؟) باش. او قول
داد: اگر گناه نکنید، پادافره نکنم. آنان یاور او شدند، و دیوان [دیگر] را
بستند و کشتند... چیز دیگر... بزرگ... افتاده‌ام... این آتش... کشته...

(۳۱)

آفرینش آسمان^{۱۶۷}

[فارسی میله]

۱ آفرینش‌ها... به بسیار خانه و اقامتگاه، سپاه دیوان را اندر بست و زندانی
کرد... دیگر بر سپهر... آن جا که دوازده برج و هفت سیاره را بسته بود..
وای...

۲ ... از بالا، آن گاه آن زایده و فضولاتی را که از بنای آسمان بیش [مانده]

بود،^{۱۶۸} فرو افکند، [و با آن] هشت زمین را ساخت. آن گاه مهرایزد سه
جامه پوشید،... بر دیوان آشکار بود، گودال ها، زهر... آتش...

(۳۲)

درباره‌ی مهرایزد

و سرنوشت دیوان^{۱۶۹}

[فارسی میثه]

۱ ابر... [چون] زن آبستن [است]... بوشاسپ، ملکه‌ی اشکانی،... شاهدخت
(؟) زن به بوستان... مویه کنان... دیوان تاریکی دور کنند آن ابر را که از آنان
برمی‌خیزد، فروهر به پیروی (؟) از آن برون شود. دروجانی که از آن
می‌رهند، بدان جا که رسند، زیان کنند (آسیب رسانند)، تا هنگامی که
برون رانده شوند. ابری که از دیوان بادی...

۲ ... از دیوان آبی، دیوان آتشی، باران و برق برون شود. فرشتگان دیوان را به
بند کنند، [چه آنان] هر جا که رسند درخت و آفریدگان را گزند رسانند.
دوشیزگان روشنی... بغان و... گونه‌ی روشنی... و پالایند... که گرم
شوند^{۱۷۰} (؟) به دوازده ماه، به چهار بهر، تابستان و... همه... کشور نو
(بهشت نو)، سپهر^{۱۷۱}، سه چرخ^{۱۷۲}، که آمیختگی بازگشت (تغییر
کرد)؛ بر خشک و تر بارید. آن بخش که به دریا افتاد، نفس خویش را در
آن یافت. محصول سه گودال [بود]، و دریا او را [چون]... زهدان مادر بود.
آتش... نفس خویش زاییده... که چیره گشت. از دریا فراز آمد، خواست پنج
کار را انجام دهد.

۳ ... چون پیل (؟)،... و چنان او را دور کرد که باد ابر را، و به نیرو چنان او را
گرفت که مرغ به اقلیم شمال... رانده شد. چون آهو به نخجیر گاه، و او را فرو

افکند، سر به مشرق پای به مغرب، میان چهار کوه، میانه به شمال، روی به
سوی جنوب، چون شیر اندر قفس، پای چپ بر سینه و گردن، پای راست
بر...

(۳۳)

دوشیزه‌ی روشنی و

منوهمد (بهمن بزرگ)^{۱۷۳}

[فارسی میله]

۱ ... چنان آماده شوند... شبان به برگان (بره‌ها)... ابر از پس دوشیزه‌ی
[روشنی] چون برج...

۲ منوهمد (بهمن بزرگ) و گروش (اعتقاد)... دهم: زخم نفس (؟) زنده،
یازدهم آن جا که... پادشا (مسلط)، دوازدهم...

(۳۴)

زمین پاره پاره شود (؟)^{۱۷۴}

[فارسی میله]

۱ ... زمین... پاره پاره شد (؟)^{۱۷۵}، به... فریاد (؟)... قدوس...

۲ ... به آرداوان (راستکاران) گوش ندهد... آتشین... آیین، زهرین...

(۳۵)

درباره‌ی اسارت هرمزدبغ^{۱۷۶}

[بدان]

۱ به دست شکارچی... پیدا به دست مرد. و گردی که تیر [ش] دام‌ها را نگسلد (؟) اما به مهاجمان و سرداران رو آورد. آن‌گونه که هرمزدبغ، پنج روشنی را نگهدارد، و... را بیرون در برابر دیوان افکند، همان‌گونه خوراک (؟) و... [بیفکند] در برابر گاوان. و هنگامی که دیوان آتش را... آن‌گاه بلند کرد... آرزو کردند...

۲ ... شکارچی... شیر سان (شیر مانند) (؟) ... نیکو... نفس زنده^{۱۷۷}، بسته شده بودند... ماهیان در... پرنده کوچک (؟)، ددان... مگس در انگبین... به... و به روده... و خنجر، سگان را فریب دهند. بدان‌گونه دیوان را گرفت به [یاری] پنج روشنی. و هرمزدبغ به سرزمین تاریکی رهسپار گردید، همان‌گونه شیر به... نیرومند. و مهاجمان زورمند به دژ دشمنان، و او دیوان را پاره پاره کرد و سرزمین تاریکی را گرفت... همان‌گونه نیش به... تبر به درخت و مهاجم زورمند در دژ، و دیر زمان اندر آن بود. و او... دشمنان را... [کشت؟]

۳ بساز^{۱۷۸}... بر پنج فرزند... زورمند که... خویش... یاور... شادمان... مادر ارداوان (مادر زندگی)، روح زنده (مهرایزد)... به مرز رهسپار شدند، و هرمزدبغ را دیدند میان دشمنان، چنان‌چون شبانی که ددان [او را] گرفته باشند، [و] به موج درافتاد. شهریار [ی] که در جنگ [با] دشمنان دستگیر شد. آن‌گاه ایشان ایزد خروش را سوی او فرستادند. چنان‌چون نام‌های درود (سلامتی)^{۱۷۹}، و [چون] تیر [ی] که بر دژ افکندند و تند و شتابناک، همانند... می‌برد... مروا (فال نیک)...

۴ ... افتخار (؟) اند. پنج روشنی... مادر ارداوان (مادر زندگی)... پاک... پدر و... نماز برد (تعظیم کرد)... کرد (؟) (ساخت). و از پدر و همهی بغان نیایش پذیرفت...

۵ ... دوم... چهارم... پنجم هفت سیاره در... هفتم آن جا که مهر و ماه...

(۳۶)

رهایی هرمزدیغ^{۱۸۰}

[پارتی]

۱ نماز بر پدر، آفرین (ستایش) بر پسر، فخر بر روح گزیده (روح القدس)... [درود] بر دین قره، ستایش بر متوهمد روشن (بهمن بزرگ)، بدان زمان که روح زنده (مهرایزد) [و] مادر ارداوان (مادر زندگی) با هرمزدیغ از [سرزمین] تاریکی فراز آمد [ند]... با پنج روشنی و پنج کاروان اهریمنی... به روشنی گرفت و [آن نیروهای اهریمنی] چونان مگس در انگبین اند.

۲ ... کاروان اهریمنی چونان زندانیان... و همانند پنج فرزند روح زنده (مهرایزد) چونان زندانیان، و خروشتگ یزد (ایزد خروش) و پدواختگ یزد (ایزد پاسخ) همانند دیدبانان و سیزدهمین شهریار بام استون (ستون روشنی) همهی جهان... هنگامی که [دیو] آذ به... ماهر... و فریفتاری کرد... آشقلون^{۱۸۱} و پیسوس^{۱۸۲} را [به شکل] خویش ساخت (؟).

(۳۷)

مهرایزد جهان را می سازد.^{۱۸۳}

[پارتی]

۱ مگس در انگبین. آن گاه از آمیزش پنج روشنی و پنج کاروان اهریمنی زمین

و آسمان ساخته شد، و آن گونه ساخت آن زنده... روح زنده (مهرایزد)
و مادر ارداوان (مادر زندگی)، ده آسمان، یک سپهر (؟) و دو گردونه، سه
جامه، و سه گودال، چهار دیوار... اندر، و پنج کاروان اهریمنی را اندر زمین
و آسمان بست....

۲ ... نشان، و ایشان این گونه ساختند جهان قدسی را، همانند زمین... به
هرچه در آن [است] کامل ساخته شد... و دیدن... برج ها... همه... هشت
زمین دیوان... سه گودال، چهار دیوار... و...^{۱۸۴} دام (آفریدگان) [و] دادن
(؟)، کوه ها و جنگل ها... سرما و گرما، سال ها...

(۳۸)

درباره ی ده آسمان^{۱۸۵}

[فارسی میله]

۱ ... همه ی آسمان ها را رهنمون شد و بر کرانه ی آن آسمان بزرگ آن ها را
برقرار ساخت؛ زیرا که آن آسمان را بالاتر از خود زمین... محکم و استوار
ساخت و مطابق... محکم و چرخ... دیوان مَزَنی (غول آسا).

۲ ... بر کرانه های سرزمین چهار کشور ایستند که پای بر این زمین دارند، و
با سر و بازو بر فراز آسمان... چهار کرانه یکی از دیگری... هستند و یک...
ایستند...

(۳۹)

درباره ی امهرسپندان^{۱۸۶}

[فارسی میله]

۱ امهرسپندان (پنج عنصر روشنی) را [به] خوردن داد. و همه را بدان گرفت

و یک دوزخ... دیوان... ساخته شدند... زور...

۲ و... کوه‌ها... و پیرامون [آن] کشور چهار دیوار ساخت. دیوان و دروجان
اندر... بست... ماده...

(۴۰)

مهاجمان دیوی^{۱۸۷}

[فارسی میله]

۱ گسیل کرد (؟)... مهاجمان را... او را زاد و راند، و همی دیوان سرسخت و
پریان (دیوان ماده) را که با کلام استوار رهایی بخشیده بود (؟)...

۲ ... جامه‌ی آبی، آتشی، بادی پوشید و آب زنده (پاک) را به تو نشان داد، و
نسبت به همی نیروها، مهاجمان آگاه بودند و آب در برابر...

(۴۱)

کیهان روشنی و کیهان اهریمنی^{۱۸۸}

[پارتی]

۱ و نه خشم، نه آز و نه شهوت، نه... و نه فریب، نه... و نه ویرانی، و نه آشوب، نه
دزدی و نه بزه، نه گرسنگی و نه تشنگی، نه سرما و نه گرما، نه زاری و نه
اندوه، نه درد، و نه بیماری، نه پیری و نه مرگ، نه از... و نه زشتی نیز... و نیک
بخت... شاد که...

۲ ... و آن [سرزمین] نیز که اهریمن و دیوان را [به] نبرد آماده کرده بود، به پنج

غار^{۱۸۹} [مجهز بود] که یکی از دیگری ژرف تر بود. و آن آز، مادر دیوان، که همی بدی [ها] از او نشأت می گیرد، از آن پنج غار با پنج چشمه سار آلوده به زهر و با پنج چاشنی (طعم) ... شور، ترش، تند، شیرین و تلخ ... با پنج ...

۳ به او (ویسبد)^{۱۹۰} ... با ... پنج روشنی ... ستاند، و دو گردونه با پنج پنج دیوار ساخت از آتش و از روشنی گردونه ی پاک مهر (خورشید) را ساخت. و او با یک یک دیوار دوازده دوازده ساخت و با هم شصت دروازه هستند. و دیگر از باد و از آب، گردونه ی انوشی ماه را ساخت. و در هریک از دیوار [ها] چهارده چهارده دروازه ساخت و با هم هفتاد دروازه هستند. و بار دیگر از پنج روشنی پاک، پنج فرشته در گردونه ی مهر برقرار کرد و پنج فرشته در ماه. چه ... فرشتگان ... و آنان این دو گردونه را آن گونه بساختند، چنان که گذرگاه کرفه (کار نیک) را در دریای ترسناک بسازند، و بار دیگر تن آن دیوان ...

۴ ... از آسمان ها فرو افتاد (؟)، ساخته شدند در زیر ...

(۴۲)

مهرایزد^{۱۹۱}

[پادشاه]

۱ ... دیرزمان ... اما نه آن روشنی (؟) و پنج غار ... بود. همانند ... مهرایزد. و کسی که زندگی برد (دارنده ی زندگی است) ...

(۴۳)

آمیزش نیروهای تاریکی^{۱۹۲}

[فارسی میثه]

- ۱ ... خود... همه‌ی زندگی (؟) بلعیده شد... و آزاد شد. فراز آورد و بلند کرد.
پالود. و [نیروهای] تاریکی و مهاجمان لغزیدند... ساخت...
- ۲ ... اندر آمیزش... در زهدان‌های تاریک را... فرا پوشید و برقرار کرد...
نیروهای تاریکی [آن‌ها را] فرا پوشیدند... و دیگر بار سقط جنین (؟)... بر
زمین شتافتند...

(۴۴)

نبرد با نیروهای اهریمنی^{۱۹۳}

[پارتی]

- ۱ ... همه‌ی دشمنان را بلعید... ساخت، پراکند... پاک کرد... و مهاجمان را
که از اعماق فراز آمدند (؟)... ترساند...
- ۲ ... همه را... و هرکسی نیز... ستم... و تطهیر (؟) همه جا. از... با بالا و
پایین. و به... دوشیزه‌ی روشنی...

(۴۵)

درباره‌ی رهایی نور^{۱۹۴}

[فارسی میثه]

- ۱ ... آن که از زیر به بالا فراز آمد... ایدون از بالا برهنه (؟) فراز خیزد و سرشار

از روشنی به بالا فراز آید...

- ۲ ... از آن روشنی که ایشان فرو بلعیدند سرشاراند، و هنگامی که این دیوان گردونه‌های روشنی را بلرزانند و تکان دهند، پس آن روشنی که ایشان بدان آمیخته بودند، پاک گردد... درخت... و...

(۴۶)

درباره‌ی گردش ماه‌ها^{۱۹۵}

[فارسی میثه]

- ۱ آن دیگر آبان ماه مطابق با دروجان تفتان، سوزان و تاریک (؟) و برج گاو (ثور) فرمانروایی کند^{۱۹۶} و سوزش (گرما) آنان گسترده شود و درخت...
- ۲ آفتاب ایستد. و دیگر نیز خورشید از آن آستانه‌ی دوم به آن آستانه‌ی نخستین بالاتر، بزرگ‌تر و پهن‌تر از دیگر [آستانه‌ها] فرا خیزد و سی روز دیگر آذرماه بدان هم‌سی...

(۴۷)

آفرینش جان و تن^{۱۹۷}

[پارتی]

- ۱ ... [نر؟] و ماده به شش... [نر؟] به دست راست گراید، و ماده به چپ. و او (؟) دوباره...^{۱۹۸} پوسیدگی. چشم، گوش و ...
- ۲ ... از هرمزد [یغ] جان... جان را شکل بخشید، و از اهریمن... تن. چونان

شیر... روغن، و دوغ بهر کنند (به بار آورند). چونان... و سه بهر از آن...
بود...

(۴۸)

درباره‌ی گهمرد و مردیانه^{۱۱۱}

[فارسی میانه]

۱ ... سخنان (؟)... سخن شهوتناک [و] پاسخ آن. او بی‌درنگ به شهوت
افروخته گشت، [و]... با همه... رهنمون شد،... گهمرد...

۲ او... چنان گفت که... چون رنج کشید و... ما شاد بود و از ما بود...
[اینج سطر افتاده است]

۳ ... نگارد... فرشتگان را... [به] نام خواند، آن فرشتگان... و دیگر... گهمرد...
مُردیانه... و برهنه به پیش گهمرد... ایستاد. هنگامی که... جادویی پیراسته
بود و... چون هنگامی که گهمرد...

۴ ... به خشم. و پشت سر او آیند. آن گاه او آن فرزند را بی‌درنگ فراز بر زمین
نهاد و هفت خط پیرامون آن فرزند نگارد. و او را به نام «زنده» و «پاک»
خواند، و چنین گفت: ... و [به] گریختن (؟)... باشند همه...

۵ ... مشتاق. آن گاه... ایستادند، و ایشان از دور پسر را... که اگر گهمرد از
همان پهلوی فراز ایستد، پس او را ایشان برابیند... گهمرد چهره... به بهشت
[روشنی] بالاتر برد، و چنین گفت که شما...

۶ ... و استوار... کرد... آن نیز نفرین و سوگند... رها کرد... آن فرزند را شیر

داد. و گهمرد فرود آمد، و آن فرزند را از زمین بلند کرد و چنین گفت که شوید (بروید) به... و کثافت مرگ را به چشمه‌های آب فرو افکنید تا اگر آن فرزند بنوشد، پس زود بمیرد، و به پریان ماده فرمود که مباد کسی از شما... آن فرزند...

۷ و هشتاد سال با مُردیانه باز هم آغوشی نکرد، پس به راستکاری بود. و آن اندک سال که مُردیانه با گهمرد بود، پس از او آبتن نشد و همه‌ی نیروهای... [را] اندوه بود...

[۱۷ سطر افتادگی دارد یا خوانا نیست]

۸ و... باشد و آن گاه مُردیانه اندوهمند بود. و پیش آشقلون^{۲۰۰} و پیش همه‌ی نیروهای اشقلون سوگند گران خورد و چنین گفت که شما به...

(۴۹)

گهمرد و مردیانه^{۲۰۱}

[پادشاهی]

۱ هنگامی که مهیا کرد... مقدس، سنگ بنای زمین و آسمان را، و بخش کرد اندر آن چهار کشور، و به آن چهار... و ده... دوازدهم: درد و...

[یک سطر افتاده است]

۲ و هنگامی که آن دو آفریده‌ی ویرانگر، گهمرد و مردیانه، انسان...

(۵۰)

گهمرد و مردبانه^{۲۰۲}

[فارسی میثه]

۱ آن دو... مردبانه‌ی بزه‌گر... گهمرد از دین... سومین یاور و... آن پاکی
مردمان دام (آفریده)... چونان تخم... بر زمین [فروید آمده] اند به خاطر
مادگان (آفریدگان مؤنث) زیبا، جوان که مهاجمان در... برون شدند (فروید
آمدند) از...

(۵۱)

آتمبیش^{۲۰۳}

[فارسی میثه]

۱ پس آتمبیش دویست... را گرفت... برید و پیش... شکاند و به چهار کرانه
زمین افکند... ستد و آن سه غول که با اتمبیش بودند کشته می‌شوند، و
پیش آن پایینی‌ها و غولان آورد که با آن‌ها بودند و هنگامی که آنان...
آتمبیش...

۲ ... که به بلندای... کلاه خود (زره)... رسد... که کوه‌ها... و آن‌که... کند.
کشتن، کشتن فرشته‌ی بزرگ (؟)، آن پیام‌آوران که ایشان را بود. کشته
شده‌اند بلعندگان گوشت، و شکست خورده‌اند... کشتن آن‌که... به یک
گام...

(۵۲)

آمیزش بغان و امهرسپندان^{۲۰۴}

[فارسی میثه]

۱ ... و آنان چنین انگارند که از یک تخم و از یک نژاد بوده‌اند. و بر

همه‌ی بغان و امهرسپندان (عناصر روشنی) در کتاب ایشان ایدون نمایند
که [آن] بغ با بغان و [امهرسپند یا امهرسپندان؟]... آمیخته [شده‌اند]...

۲ ... پس آن تخم به دو بهر بخش شد. از آن یک بهر آن تخم بالایی شکافت و
بخش گردید... آسمان... [و ستارگان]...

۳ ... و همه‌ی آفریدگان که روی آن پدید می‌آیند، از او بوده‌اند. ایشان با
گزینش چنین کرفه (کار ثواب) و بزه [چون] روشنی و تاریکی با هم
می‌آمیزند. و چنین هستند که به‌ایزد، خدای همه...

(۵۳)

درباره‌ی پنج عنصر (امهرسپندان) ۲۰۵

[فارسی میانه]

۱ کشتن... راستکار... کردگان (اعمال نیکو)... امهرسپندان. افسر (تاج)،
دیبهیم، [تاج گل، و] جامه‌ی [روشنی] هفت دیو. چونان آهنگر خود را
ببندد و خود را برهاند... که از تخم... و شاه را خدمت گزارد... آزار دهد...
هنگامی که گله برای بخشایش... دست... کرفه گران (ثوابکاران)،
دهش‌ها... دادند.

بودند کسانی که بت‌ها را مدفون کردند. یهودان کرفه و بزه کردند. هستند
کسانی که ایزد [ان] خویش را نیمه دیو [و] نیمه ایزد بسازند... کشتن...
هفت دیو... چشم...

۲ ... رنگ‌های گوناگون... که به وسیله... و زرداب (زهر). اگر... از
پنج امهرسپند. گویی که برای نمردن آکنده از خواروبار (خوراک و
نوشیدنی) شوند. آنان... پوشیدند این کالبد را، و نه استوار [اند]، و بن آن

[کالبد نیز] استوار نیست... همانند... زندانی شده [در این کالبد]، به استخوان، پی، گوشت، رگ و پوست، و [آز] خودش را بدان وارد کرد. آن گاه او (گهمرد) فریاد زد، بر (؟) خورشید و ماه، بر ایزد راستکار (نریسه ایزد)، دو مشعل به دست...^{۲۰۶} بر امهرسپندان درختان و آفریدگان. اما [زروان ؟] ایزد در هر زمان، فرستادگان شیتیل [زردشت] ^{۲۰۷}، بودا، مسیحا... بدشناس (دارای قصد بد)... از کجا... آمد. فریب خوردگان پنج امهرسپند [پنج نوع] درخت، پنج آفریده (جانور) را نشاناسند.

پی نوشت:

۱- M21: قطعه‌ای درباره‌ی نبرد آغازین روشنی بر ضد تاریکی بدان هنگام که هرمزدیخ به سرزمین تاریکی فرود آمد تا با دیوان نبرد کند. B.R. 59 در این جا باید یادآور شوم که گزارش متن‌های ۱ تا ۱۱ با همیاری استاد گرانمایه، شادروان دکتر مهرداد بهار، انجام گرفته است.

۲- Ardāwān Mād: نام دیگر مادرزندی.

۳- دیوان آورنده‌ی بادهای تاریکی.

۴- آسموسن آن را وام واژه‌ای یونانی (Speira) به معنای «گروه» می‌داند، رک. A.M.L. 148, n. 57

۵- Wādēn Sahr: قلمرو دیو باد تاریکی، سومین عنصر تاریکی و بنابراین، مرکز دوزخ. B.R. 59, n.1

۶- Xrōštāg Yazd: رک. G. Flügel, *Mani* (Leipzig 1862), 557. آن‌گاه مهرایزد، هرمزدیخ را با فریادی بلند و برق‌آسا فرا خواند، و آن (فریاد) خدایی شد. واژه‌ی xrwštg کاملاً بازسازی شده است. B.R. 59, n.3

۷- این عبارت و عبارت‌های همانند آن در نوشته‌های مانوی پیوسته برای «رهایی» به کار رفته است که نوعی گردآوری پاره‌های پراکنده‌ی نور به شمار می‌رود. بسنجید با جمله‌ی منسوب به «روح فراز رونده» در کتاب جعلی مسیحی به نام *Gospel of Philip* (فیلیپ) «من اندام‌های پراکنده را گرد آورده‌ام». رک. B.R. 59

۸- Padwāxtag Yazd: ایزد پلخ و ششمین فرزند هرمزدیخ. این متن در چندین دست‌نوشته بازمانده است.

۹- M98I, M99I, M7980-84: نمی‌توان به یقین گفت که متن‌های M98+99 و M7980 از یک کتاب‌اند، زیرا ظاهراً مانی بیش از یک شرح درباره‌ی این موضوع نگاشته است. اما مطالب یاد شده به یکدیگر مربوط‌اند. ۱. و. دبلیو، جکسن طرحی از تصور مانی درباره‌ی کیهان را در *Researches in Manichaeism*, 75 به دست می‌دهد... این متن از نقطه‌ای آغاز می‌گردد که در داستان آفرینش جهان، مهرایزد بر دیوان چیره شده و

در حال بنا کردن کیهان است. *B.R.60, n.y.*

۱۰- هفت سیاره شامل خورشید و ماه نیز هست. به کار بردن این عدد در این جا نادرست است، زیرا به نظر مانی، خورشید و ماه، روشنی ناب به شمار می آمدند. وی پنج سیاره‌ی دیگر را همچون آرشن‌ها (Archons) برمی شمارد، دیوانی که زنده در آسمان بسته شده‌اند. دو «اژدها» دو سر جوزه‌ر (دو نقطه‌ی تقاطع مدار ماه و خورشید) اند که در پیوند با امر کسوف و خسوف اهریمنی به شمار می آمدند. در نوشته‌های زردشتی این دو، همچون دو سیاره، جانشین ماه و خورشید می گردند.

۱۱- مفعول (فاعل دستوری در فارسی میانه) «برآویختند»، ظاهراً گرد آسمان یا منطقه البروج است که از یک حفره‌ی ایجاد شده در پایین ترین طبقه‌ی آسمان (آسمان دهم) آویزان بود. ثوابت و سیارات در آن نصب شده‌اند و همین آسمان را تشکیل می دهند که ما به چشم می بینیم. این آسمان همچون یازدهمین آسمان به شمار می آید. رک.
B.R.60, n.i

۱۲- یعنی «به فرمان نویسه ایزد» *B.R. 60*

۱۳- «آن» احتمالاً مربوط است به مجموعه‌ی ده آسمان که به بالا کشیده شدند تا به پایدی «بهشت روشنی» برسند. ظاهراً فاعل جمله «مهرایزد» و یاور او، «مادر زندگی» است.

B.R.60, n.1

۱۴- یعنی «چیزی از ماده و تاریکی و نیروهای اهریمنی در آن‌ها نیست».

۱۵- آوردن جمله‌های دراز، که دارای فراکردهای پیرو بسیاراند، ویژگی نوشته‌های مانی به زبان‌های گوناگون ایرانی است. توجه کنید که خورشید و ماه تنها از چهار عنصر روشنی ساخته شده‌اند. پنجمین عنصر، یعنی اثیر، که پالوده‌ترین آن‌هاست، به احتمال، تماماً از آلودگی رسته و تنها در دیوارها به کار گرفته شده است. در این جا تصور سنتی ایرانی از خورشید و ماه، به صورت دو گردونه، با توصیفی از آن‌ها به گونه‌ی دو دژ درآمیخته است. *B.R.61, n.2*

۱۶- Frāwahrēn: اثیری. فروهر یا فروشی در نوشته‌های مانوی و زردشتی معانی گوناگون دارد. از جمله: جوهر در برابر عرض، و اثیر.

۱۷- سه اورنگ برای سه ایزدی که در خورشید مسکن دارند. *B.R. 61, n.2*

۱۸- ruwān-čīn: گردآورنده‌ی روان. بنابر اسطوره‌ی مانوی، روان که بخشی از روشنی است، در ماده اسیر است و رها کردن آن از چنگال ماده را «روان چینی» گویند.

۱۹- «سه جامه» اصطلاح دیگری برای «سه چرخ» [آتش و باد و آب] است. *B.R.61, n.3* در واقع، مهرایزد خود را به این عناصر مسلح کرد؛ عناصری که از جهان علوی و مینوی اند.

۲۰- *tārzamīg*: دوزخ. پنج گودال، پنج قلمرو آن است. *B.R.61, n.3* باید دانست که در آیین مانی، دو اصطلاح بهشت و دوزخ برابر بهشت و دوزخ زردشتی و اسلامی نیست و منظور از بهشت، «جهان روشنی زروانی» و مراد از دوزخ، «جهان تاریکی» است.

۲۱- *Rāz ī Wuzurg*: راز (فارسی: رازیگر) به معنای بنا و معمار است. وی از ایزدان آفرینش دوم است.

۲۲- متن: *xwarāsān*، جایی که خورشید برمی آید و مراد مشرق است.

۲۳- متن: *Erag*، جنوب و نیمروز و در اصل به معنی «زیر» است.

۲۴- متن: *xwarparān*: محلی که خورشید فرو می رود. در فارسی به گونه‌ی «خوربران»، خاوران و خاور، نیز به کار رفته است.

۲۵- این حرف عطف ظاهراً لازم نیست. شاید در فارسی میانه نقشی نحوی یا معنایی (احتمالاً نقش تأکیدی) داشته است.

۲۶- *Parmānagēn yazd*: درست همان گونه که پنج پسر هرمزدیغ «عالم اکبر» روح بهیمی، انسان (عناصر روشنی بیهوش شده در درون او) به شمار می آیند، پنج پسر مهرایزد، برابر روح «اندیشمور» انسان در «عالم اکبر» تلقی می شوند که بهمن بزرگ به او بخشیده است و روح «اندیشمور» را نیز، که همان پنج اندام اوست، به انسان داده است. پس مثبذ، پنجمین فرزند مهرایزد را می توان «ایزد فهم» (*Understanding* God) نامید، زیرا برابر *parmānag* (فهم)، پنجمین اندام بهمن بزرگ است. مثبذ بر زمین پنجم، که نخستین زمین «آمیخته» به شمار می رود، ایستاده است. لایه‌های پایین تر تماماً از تاریکی ساخته شده است. *B.R. 61, n.3*

۲۷- در پنجمین زمین و بالای آن. (همانجا)

۲۸- روی سر مثبذ (اطلس) که بر آسمان پنجم است.

۲۹- با وجود *pad* در جمله، واژه‌ی «اندر» حشو به نظر می رسد. *dst cyš* شیوه‌ی املایی برای پر کردن سطر است و املاء معمول، *dstyš* است که عبارت است از *dst* و ضمیر سوم شخص مفرد. (همانجا)

۳۰- ششمین زمین بنا به شواهد، روی ستون‌ها، طاق‌ها، دیوارها و روی شانه‌های مثبذ قرار داشت. ذکر «دو» دیوار گیج کننده است، اما در واقع، قرائت واژه‌ی **cyw* در جمله‌ی پیشین (*prysp cyw try...*) روشن نیست. رک. *B.R.62*

۳۱- نام دیگر پرومته‌گین ایزد، مثبذ ایزد است که بیش تر به اطلس یونانی همانند است. در پایان دوره‌ی هخامنشی، به ویژه در دوره‌ی اشکانی، آراء ایرانی تا اندازه‌ای زیر نفوذ اساطیر یونانی قرار گرفت. بنابر اساطیر یونانی، اطلس برادر متوشیوس،

پرومه وایی مه بود. پاره‌ای از روایات، او را پسر اورنوس و برادر کروئوس دانسته‌اند. او از طبقه‌ی خدایانی است که در جنگ تیتان‌ها با خدایان شرکت داشت و تنبیهی که زئوس برای او تعیین کرد، این بود که طاق فلک را بر دوش نگاه دارد. رک. پیر گریمال، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه‌ی احمد بهمنش (تهران ۱۳۵۶)، ج ۱، ص ۷-۱۲۶، نیز رک.

Robert Graves, *The Greek Myths*, vol. 1, pp. 143-4

۳۲. احتمالاً دیوار گرداگرد زمین پنجم. زمین بزرگ (مازمن) ششمین زمین است که روی آن زمین هفتم و هشتم (همین زمینی که ما بر آن ساکنیم) قرار دارد. ظاهراً به هفتمین زمین، پس از «درها و...» که مربوط به آسمان هشتم است، توجهی نشده است. B.R. 62, n.4

33. Wuzurg *māzman zamig. رک. B.W.56

۳۴. u-š dar wisp nāy ud Kahriz... احتمالاً مربوط به «سه چرخ» است. عبارت موصولی پس از آن بدون فعل آمده است. شاید بدون آن که فعل ربطی در متن بیاید، قابل فهم بوده است. *qhryc بازساخته‌ی هینگ است و در دست‌نوشته، به گونه‌ی B.R.62, n. 4. است. [wd] (qh) ryc

۳۵. چهار اقلیم دنیا عبارت‌اند از: خراسان (مشرق)، خاوران (مغرب)، نیمروز (جنوب) و اباختر (شمال).

۳۶. در هر جانب از آن چهار اقلیم سه فاضلاب تعبیه کرد.

۳۷. احتمالاً پایین‌ترین نقطه‌ی اقیانوس در زیر زمین. تنفس این غول دریایی جزرو مد را به وجود می‌آورد. B.R.62, n.5.

38. wizihrag, rātwān, āstānag

۳۹. در این جمله که به ترتیب زمانی از آفرینش‌های مهرایزد به صورتی فشرده گفت و گو می‌شود، جمله‌ی اصلی با «سپس مزدک ناز وازدیگر ایزد...» آغاز می‌گردد. B.R. 63, n.9

۴۰. Mizdagtāz: ایزد مزده، پیام و پیام‌آوری که هویتش ناشناخته است (همانجا).

بویس در واژه‌نامه‌ی خود این ایزد را برابر ایزد خروش ذکر می‌کند. B.W.60.

۴۱. Azdegar yazd: ایزد پیک که هویتش دقیقاً شناخته نیست (همانجا). در واژه‌نامه‌ی

بویس این ایزد برابر ایزد پلسخ (بدواختگ یزد) آمده است. رک. B.W.21. به گمان

نگارنده، ایزد مزده و ایزد پیک، چنان‌که در همین متن می‌آید، در برابر دجبد، شهریار

آسمان نخست قرار دارند و از او فرمان می‌برند.

۴۲. خدایی که بر فراز آسمان می‌ایستد و سر ایزدان را نگاه می‌دارد. دجبد، یکی از پنج

فرزند مهرایزد، است.

۴۳. **Narisah yazd** از ایزدان آفرینش سوم است. باید یادآور شد که متنی در نوشته‌های خود واژه‌ی **āfurīdan** (آفریدن) را کم‌تر به کار می‌برد و به جای آن **Xwāndan** (خواندن، فرا خواندن) را استعمال می‌کند. این واژه در سریانی «قراء» است و منداییان نیز مشابه آن را در نوشته‌های خود به کار می‌برند. به نظر می‌رسد که این سنت از میان آن‌ها در آثار ماتویان رسوخ کرده باشد.

۴۴. **Rōšnān Xwārist**: «شیرین‌ترین انوار»، دوست‌روشنان، از ایزدان آفرینش دوم.

۴۵. **Nōgšahrāfur yazd**: از ایزدان آفرینش دوم، سازنده‌ی بهشت‌نو.

۴۶. از پند بزرگی (زردان) خواسته می‌شود که ایزد نوی را فرا خواند. رک. **A.M.L. p. 123**. این ایزد همان نریسه‌ایزد است.

۴۷. یعنی «آن‌ها را به حرکت درآورد، که بدان وسیله، گذر زمان مشخص خواهد شد. «گردش»، ترجمه‌ی **pahrēzišn**، از عبارت **yar ud pahrēzišn** گرفته شده که چند بار تکرار می‌شود. (رک. **B.R. 64, n.9 (B.W)**) فاعل این جمله نیز نریسه‌ایزد است.

۴۸. متن: **xwšn**. هینگ نخست این واژه را «زیبایی» و بعدها «مزه» معنی کرد. مکتبی آن را مترادف «شکوه» و بالاخره گرشویج آن را به معنی «زیبایی» مفروض دانسته است. بنا به نظر دکتر تفضلی، این واژه در اصل نام مرواریدی است در خلیج فارس، و در این جا به احتمال بسیار به معنی «درخشش و نور» است. چنان‌که می‌دانیم مروارید نیز از نمادهای مهم آیین‌های گنوسی است. رک.

A. Taffazzoli, «Iranian Notes» in Etudes Irano-Aryennes offertes à Gilbert Lazard, Réunies par C.H. de Fouchécour et Ph. Ginoux, Studia Iranica, Cahier 7, Paris 1989, pp. 369-70.

نیز برای نقش مروارید و اهمیت آن در باورهای گنوسی رک.

A. F. J. Klijn, The Acts of Thomas, Leiden 1962, pp. 273-4

برای ترجمه‌ی فارسی «سرود مروارید» رک. عبدالحسین زرین‌کوب، ارزش میراث صوفیه، تهران ۱۳۶۹، ص ۸۸-۲۸۴.

۴۹. یعنی آن بخش از درخشش و نور ایزدی موجود در آب و گیاه و غیره... رک. **A.M.L. 124**

۵۰. **Rošnšahr Yazd**: لقب نریسه‌ایزد، عنوانی معمول در پارتی و پارسی میانه است. عنوان دوم، عیسی درخشان، یا احتمالاً بهمن بزرگ است. نام سومین ایزدی که فرا

خوانده شده، در دنباله‌ی متن نیامده است. *B.R.* 64, n. 10.

۵۱- املاء متن درست به نظر نمی‌رسد، زیرا *xwd'wy* به معنی «خدایی و سروری» و *p'dyxš'y* به معنی «فرمانروایی و فرمانروا» است. هینگ در این باره حدس زد که قرائت واژه‌ی اخیر در دست‌نوشته، در حقیقت باید *p'dyxš'ny* باشد. رک. *BBB*, 95-6 اما زوندرومان با بررسی دوباره‌ی اصل دست‌نوشته مطمئن گردید که قرائت *p'dyxš'y* درست است. رک. *KPT*, p. 130 s.v. *p'dyxš'n*. واژه‌ی *xwd'wy* به احتمال باید به گونه‌ی *xwd'y* اصلاح گردد. *B.R.* 64, n.10.

۵۲- *hāmkišwar*: همه‌ی هستی و کیهان؛ منظور همه‌ی آسمان‌ها و زمین‌هاست.

۵۳- برای آخرین واژه‌ی این بند، **qwn'd*، در دست‌نوشته *qwn'nd* آمده است.

۵۴- پس از این جمله، یک برگ دست‌نوشته از میان رفته است که درباره‌ی ماجرای فریفتن دیوان‌نر، (آخن‌ها) (*archons*)، بوده است.

۵۵- *hān yazd ēw taskirb*: یعنی وسبد ایزد، که از ایزدان آفرینش دوم به شمار

می‌رود. وجه تسمیه‌ی «چهار پیکر» نامعلوم است. *B.R.* 65, n. 14.

۵۶- آندراس و هینگ متن همانند زیر را از *M292 V11* نقل می‌کنند (*Mir. Man. i.*), (p. 182, n.2):

[وسبد ایزد]، چونان شیر [ی] در قفس [که رها شود]، پای چپ به سینه و گردن، پای راست به ... [آن غول نهد، و وی را]، چونان آهو [یی] به نخجیرزار، سر به مشرق، پای به مغرب، میان [به] چهار کوه، کمر به شمال، روی به سوی جنوب، فرو افکند. (همانجا) نیز رک. متن ۳۲ فارسی میانه، بند ۳.

۵۷- *wirwar* واژه‌ای ناشناخته است. ظاهراً به معنی «دارنده‌ی نر یا نرینگی» و اشاره به منی (آخن‌ها) (دیوان‌نر) است.

۵۸- قرائت واژه‌ی آخر متن، *hmbwd*، از دکتر زوندرومان است. *B.R.* 65, n. 15.

۵۹- *Nōgšahāfur Yazd* سازنده یا معمار بزرگ، در پارتی به گونه‌ی *بم* ایزد آمده است، از ایزدان آفرینش دوم.

۶۰- عبارت «از آن‌جا نزدیک‌تر» (*az ānōh ōrōntar*) ظاهراً نشان می‌دهد که این بنای

نوبه طبقات زمین باید نزدیک‌تر باشد تا به طبقات دوزخ‌های یاد شده که این بنا بر

آن‌ها قرار دارد، اما جایگاه دقیق آن را در کیهان به سختی می‌توان دریافت. *B.R.* 66,

n. 17

۶۱- *u-š... wattar kird hēnd*: بدتر کرد.

۶۲- ترجمه‌ی هینگ است. این بند احتمالاً به «سه چرخ» اشاره می‌کند. *B.R.* 67, n. 20.

۶۳- *Kišwarwār Yazd* ایزدی است از ایزدان آفرینش سوم و راه شیری جلومای از

اوست.

۶۴- čihr، جوهر، گوهر، ووجود.

۶۵- rhnguh (Rahigüh?)، واژه‌ای ناشناخته و تلفظ آن مشکوک است. بویس هویت این ایزد را ذکر نکرده است، اما به نظر نگارنده ایزدی است که در میان گردونه‌های ماه و خورشید قرار دارد و پاره‌های نور نجات یافته را گرد می‌آورد و نگهبان آن‌هاست.

۶۶- hān rōšnīh ud abzawīšn: بنا بر آراه مئی، نور رهایی یافته باعث بدر ماه می‌شود، و هرمزدیغ مسئولیت این امر را بر عهده دارد، او شهریار بهشت نو است و نیز اورنگی در ماه دارد.

۶۷- apaydāg mäh: سه روز آخر هر ماه را گویند که در این مدت، ماه ناپیداست.

۶۸- ارواح رستگار و ذرات نوراند که اینک، «خدایانی آفریده شده توسط هرمزدیغ‌اند». B.R. 67, n. 24

۶۹- در این جا از چهار عنصر تاریکی نام برده می‌شود. عطف تار و تم (تاریکی) در برابر روشنی، باد نفت در برابر باد، زهر در برابر آب و سوزش در برابر آتش است. B.R. 67, n. 25 آنچه در ترجمه «خشم‌آور» آمده است، در اصل «خشمگین» است.

۷۰- بندهای ۲۶ تا ۳۴ درباره‌ی سال و تغییر فصل‌ها است که همچون بخشی از فرایند رستگاری مادی به شمار می‌آید. در این باره، رک. H. S. Nyberg, *Txete zum mazdayasnischen kalender*, Uppsala, 1934.

هینیک (Henochbuch, 32 f.) نشان داده است که این متن هنگامی تصنیف شده که نوروز ایرانی (اول فروردین) [در سال گردان] با نقطه اعتدالین پاییزی هم‌زمان بوده است، یعنی در طی پادشاهی اردشیر اول. بدین روی، این متن از نخستین آثار مانوی است. گاه‌شماری متن اصلی بدین گونه است:

در سال گردان	برابری آن با موقع	برابری آن با موقع
	سال مسیحی	سال شمسی
(۱) فروردین	سپتامبر / اکتبر	میزان (ترازو) (tr'zwg)
(۲) اردیبهشت	اکتبر / نوامبر	عقرب (کژدم) (gzdwm)
(۳) خرداد	نوامبر / دسامبر	قوس (تیمسب) (nym'sp)
(۴) تیر	دسامبر / ژانویه	جدی (بز) (whyg)
(۵) امرداد	ژانویه / فوریه	دلو (دول) (dwl)
(۶) شهریور	فوریه / مارس	حوت (ماهی) (m'hyg)

مهر (۷)	مارس / آوریل	حمل (بره wrg)
آبان (۸)	آوریل / مه	ثور (گاو g'w)
آذر (۹)	مه / ژوئن	جوزا (دو پیکر dw phykr)
دی (۱۰)	ژوئن / ژوئیه	سرطان (خرچنگ kyrzng)
بهمن (۱۱)	ژوئیه / اوت	اسد (شیر šgr)
اسفند (۱۲)	اوت / سپتامبر	سنبله (خوشه hwšg)

بعدها، در زمانی که اول فروردین به انقلاب صیفی می افتاده است، در این متن تجدید نظر شد و الحاقاتی ناشیانه بدان راه یافت، یعنی زمانی میان ۵۹۰ و ۶۶۰ میلادی. محتملاً این امر هنگامی رخ داد که اشعاب دیناوری به سبب جدایی مانویان شرق از مرکز مانویت شده بود. گاه شماری در زمان بازرینی شده چنین بود:

فروردین (۱)	ژوئن / ژوئیه
اردیبهشت (۲)	ژوئیه / اوت
خرداد (۳)	اوت / سپتامبر
تیر (۴)	سپتامبر / اکتبر
امرداد (۵)	اکتبر / نوامبر
شهریور (۶)	نوامبر / دسامبر
مهر (۷)	دسامبر / ژانویه
آبان (۸)	ژانویه / فوریه
آذر (۹)	فوریه / مارس
دی (۱۰)	مارس / آوریل
بهمن (۱۱)	آوریل / مه
اسفند (۱۲)	مه / ژوئن

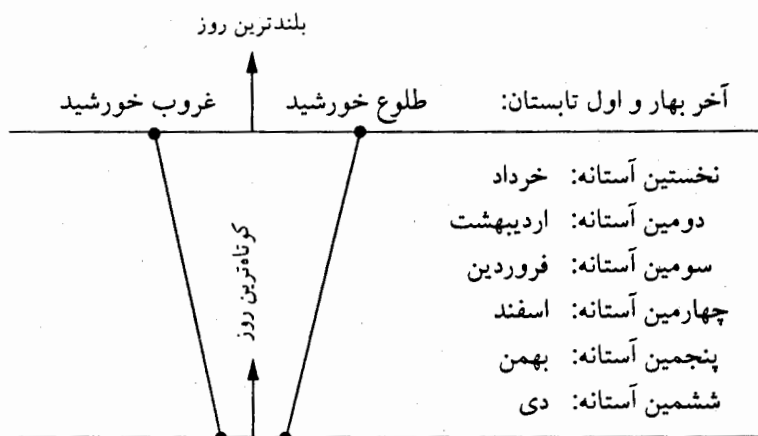
در این جا، تاریخ های مربوط به گاه شماری بازرینی شده میان دو - آمده است.

۷۱- āstānag ظاهر آستانه ها همچون شش نوار تصور می شدند که فضا را در آسمان، میان بزرگ ترین و کوچک ترین قوس روزانه ی خورشید بخش می کنند. نخستین آستانه، بالاترین و ششمین آستانه، پایین ترین به شمار می رفت. چنین می پنداشتند که خورشید در هر ماه سی روز (یا سی راستوان) از میان یکی از این قوس ها می گذشت و در سال، دو بار از هر آستانه ای صعود یا نزول می کرد.

وقتی خورشید طی صعود خود از دومین آستانه می گذشت، بنابر گاه شماری اصلی،

آوریل / مه، یعنی آبان ماه، بود. این امر که در آبان ماه ۱۱ ساعت روز و ۱۳ ساعت شب است، به گاه‌شماری بازرینی شده مربوط می‌گردد که در آن، آبان ماه برابر ژانویه / فوریه بوده است. B.R. 68, n. 26

در متن، تقسیم سال بر حسب سال گردان است. تقسیم سال به شش آستانه بر حسب سال ثابت (فروردین اول بهار) به قرار زیر است:



این تقسیم به شش آستانه در بندش به صورت تقسیم به یک صد و هشتاد روزن آمده است که خورشید هر روزنی را دو بار در سال می‌پیماید. تقسیم به شش آستانه تقسیمی است بر حسب ماه، که صعود و نزول خورشید در شش آستانه (یعنی دو بار در هر آستانه طی سال) دوازده ماه را پدید می‌آورد، در حالی که تقسیم به صد و هشتاد روزن تقسیمی است بر حسب روز، که صعود و نزول خورشید در آن روزنها (یعنی دو بار در هر روزن طی سال) ۳۶۰ روز را - که همان دوازده ماه سی روزه است - پدید می‌آورد. پنج روز دیگر سال پنجه‌ی دزدیده (خمس‌ی مسترقه) شمرده می‌شود.

۷۲- هینگ یادآوری می‌کند (Hénocbuch, 33, n.4) که wycyhr̥g، که واحد زمانی دو ساعته است، روز را همانند سال به ۱۲ بهره بخش می‌کند و این امر محاسبه‌ای بابلی است، و در خور توجه است که اصطلاح زمان (واحد زمانی یک ساعته) را نیز در همان متن می‌یابیم. ریشه‌ی واژه‌ی wycyhr̥g ناشناخته، و تلفظ آن مشکوک است.

B.R. 69, n. 27

۷۳- ترجمه اندکی مشکوک است. نیبرگ آن را به گونه‌ی دیگر ترجمه کرده است: «و دیگر

سی روز ماه آذر [به وسیله‌ی آن (یعنی خورشید)] در همان سی راستوان و ۳۶۰ روزگ محافظت می‌شوند که در همان نخستین آستانه تبارک یافته‌اند (passāxt ēstēnd)، که ماه آذر در آن [است].

مبهم بودن pahrist و افتادگی متن در آخرین عبارت موصولی پس از «آذر» (که نیز گان را نادیده گرفته است) به ابهام جمله می‌افزاید. B.R. 69, n. 27.

۷۴. hōšāgēn از hušk، به معنای «خشک».

۷۵. wisānag برابر ده ثانیه است که ظاهراً با محاسبات بابلی منطبق نیست. این واژه در یک متن سغدی مانوی هم آمده است. رک. 4. n. 33, Henning, Henochbuch, به نقل از B.R. 69, n. 28.

۷۶. این مطلب مربوط به گاه‌شماری متن بازبینی شده است که در آن، نقطه‌ی اعتدال بهاری در ماه آذر واقع شده است. B. R. 69, n. 28.

۷۷. فاعل این جمله نویسه‌ایزداست. B. R. 69, n. 29.

۷۸. در دست‌نوشته تنها یک «اختر» (برج) به کار رفته است و این شاید اشتباه کاتب باشد. B.R. 70, n. 30.

۷۹. بنابر گاه‌شماری زردشتی، سال به دوازده ماه سی روزه بخش می‌شد؛ اما در آغاز دوره‌ی ساسانی این گاه‌شماری اصلاح شد و ۵ روز دیگر به سال افزون گردید، که پس از دوازدهمین ماه قرار می‌گرفت و رسماً روزهای گاه (گائا) نامیده می‌شد. درباره‌ی جزئیات مطلب رک. Boyce, «On the Calendar of Zoroastrian Feast», BSOAS XXXIII, 1971, 513-39.

توجهی که در این جا برای وجود این ۵ روز آمده، مبتنی است بر مشاهده‌ی این امر که زمان مسیر خورشید در پهنه‌ی آسمان در بهار و تابستان نسبت به زمستان و پاییز درازتر است. رک. 1. n. 190, Mir. Man. i. قصد مانی از آوردن واژه‌ی «انیران»، به احتمال، بابل و استان‌های همسایه‌ی آن بوده است. بنابر مطلب حاضر، یک سال انیرانی ۱۲ روز بیش‌تر از سال ایرانی بود، یعنی ده روز اضافی در برابر ۵ روز گاهانی، و دو روز دیگر برای دو اختر منطقه‌ی البروج، خوشه و ماهی (سنبله و حوت). در حقیقت، سال قمری بابلی تنها دارای ۳۵۴ روز بود و با سال ایرانی ۱۱ روز تفاوت داشت. مانویان اعداد ۵ و ۱۲ را مقدس می‌شمردند، و به نظر می‌رسد که مانی تفاوت میان این دو محاسبه‌ی تقویمی را از ۱۱ به ۱۲ رسانده باشد تا آن که نوعی ارتباط متقابل مانوی میان ۵ روز اضافی در گاه‌شماری ایرانی و ۱۲ روز در گاه‌شماری بیگانه برقرار کرده باشد. B.R. 70, n. 30.

۸۰- در این عبارت، نه فعل اصلی آمده و نه فعل معین. مفهوم *nūn* (اکنون) در جمله این است که ۵ روز افزوده به گاه‌شماری ایرانی طی زندگی مانی انجام یافته است. *B.R.* 70, n. 33

۸۱- به سبب واژگان از میان رفته، معنی این جمله درست روشن نیست. مطالب این بند یک رشته پیشگویی است.

۸۲- *Zadzahag*: صفت از است به معنی «دارای فرزند کشته شده».

۸۳- دیو از هم در خود این جنین‌های سقط شده بود و هم از طریق درختان و گیاهانی که آنان خورده بودند، به درونشان راه یافت. *B.R.* 71, n. 36

۸۴- یعنی خود نریسه‌ایزد و همراهش دوشیزه‌ی روشنی یا *Kanīg - rōšn*.

۸۵- *asrēštār*: دیو بزرگ، طبقه‌ای از دیوان، رک. *B.W.* 15

۸۶- *zād hēnd*: تصحیح قدر آس - هینگ است. در دست‌نوشته *zāyānd* آمده است. *B.R.* 72, n. 40

۸۷- در دست‌نوشته، *azbār ud ēwār* (از بار و غنچه) آمده است که محتملاً به معنای «از نطفه و از آغاز» است.

۸۸- *čbwrgyy*: کاری اهریمنی که چگونگی آن روشن نیست. در گرایش مازندرانی *čapērēki* به معنی «کاری را شتابان و از روی حرص انجام دادن» و *čapu* به معنی «حرص گردآوری مال» است. در ترکی نیز *čapaw* یا *čapow* به «معنی غارت و یغما» است و با واژه‌ی «چاپول» هم‌ریشه است. رک. معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۲۷۱-۲.

۸۹- *dannāh*: محتملاً به معنی «درد».

۹۰- *andar passāxt*: این گونه کیفیات اهریمنی به اتفاق، مینویی تن را می‌سازند. *B.R.* 72, n. 41

۹۱- «آن چند سخن» اشاره به زبان‌های متعدد دوزخی است که به انسان داده شد، چونان که در *خور منشأ* [دیوی] او است. *B.R.* 73, n. 42

۹۲- *paywann, niwannišn*: گمان می‌رفت که این گره و پیوند انسان را در آسمان به آخن‌ها، که بروی تأثیری شوم می‌بخشیدند، می‌پیوست. رک.

Henning, BSOAS XII 2, 1948, 313 (B. R. 73, n. 43).

۹۳- یعنی دوشیزه‌ی روشنی (*Kanīg-rōšn*)، از ایزدان آفرینش سوم.

۹۴- *farrahānsrīgar*: لقب مردبده، نخستین زن.

۹۵- *xyšmywryst* واژه‌ای مشکوک است. تنها *xyšmy...t* خواناست. هیچ یک از قرائت‌ها شکل شناخته‌ای را نشان نمی‌دهد. *B.R.* 74, n. 51

۹۶- روایت آفرینش با بند ۵۱ پایان می‌پذیرد، زیرا برگ بعدی شامل گفتاری کلی درباره‌ی جان و تن است. بنابراین، ماجرای فرستادن عیسی که آگاهی (gnosis) را برای گهمرد ناآگاه به ارمغان می‌برد، و اغوا شدن مردیانه توسط دیو و اغوای گهمرد توسط او که نتیجه‌ی آن است، و داستان فرزندان آن‌ها از میان رفته است. (همان‌جا)

۹۷- منظور از «او» در این‌جا «انسان» به گونه‌ی عام است.

۹۸- این پنج کیفیت با هم، گوهر جان روشن را در انسان تشکیل می‌دهند (که در تقابل با مینویی تن است)، رک. B.R. 75, n. 52.

۹۹- عناصر نور و تاریکی موجود در غذا (گیاهان و جز آن)، که انسان از آغاز تولد به بعد مصرف می‌کند، روشنی و تاریکی را در انسان، یعنی در جان و تن او، می‌پروراند. B.R. 75, n. 53

۱۰۰- متن: dužruwān، دارای روان بد.

۱۰۱- «تأبدان زمان و برج» یعنی طالع ماهی که او در آن زاده می‌شود. B.R. 75, n. 53.

۱۰۲- این «یاران» در حقیقت آرشن‌ها (archons) هستند که در آسمان‌اند (رک. بند ۴۳ و ۴۷)، و یاران عناصر تاریکی در انسان به شمار می‌آیند که سرانجام او را از میان می‌برند. B.R. 75, n. 53.

۱۰۳- با توجه به عبارات دیگر، «زاده شوند» بهتر است، اما در متن به گونه‌ی مفرد (zāyēd) آمده است، که البته می‌تواند درست باشد. چون مردم می‌تواند با فعل مفرد هم به کار رود. B.R. 75, n. 53.

۱۰۴- xwarēd به احتمال، اشتباه کاتب است به جای xwarīhēd. رک. B. R. 75, n. 54

۱۰۵- متن: bawēd؛ ولی این‌جا با توجه به افعال دیگر بند، بهتر است آن را būd فرض کنیم.

* متن: wmys (سراب)

۱۰۶- «ایران»، apadāna در فارسی باستان به معنای «کاخ» است.

۱۰۷- مقایسه‌ای که در بند ۵۴ آغاز گردید، در بند ۵۵ نیز ادامه می‌یابد و در بند ۵۶ به پایان می‌رسد. فعل اصلی جمله در پایان بند ۵۶ از میان رفته است. B.R. 76, n. 54

۱۰۸- M533؛ متن: al که شامل سه بیت «ه.و.ز» از یک نیایش ابجدی است. رک. B.R. 96

- ۱۰۹-M507؛ متن «am» که بیت‌های «د.ج» از یک نیایش ابجدی است. رک. B.R. 97.
- ۱۱۰- موجودات تاریکی یا شیاطین.
- ۱۱۱-hō در این جا مسلماً بر «شاهزادی تاریکی» دلالت دارد.
- ۱۱۲- فاعل این جمله‌ها ظاهراً ساکنان دوزخ‌اند. رک. B.R. 97.
- ۱۱۳- پنج منطقه‌ی قلمرو تاریکی.
- ۱۱۴- جمله‌ی آخر را که ناتمام است از ترجمه‌ی لسموسن آورده‌ایم. رک. A. M.L. p.
- 119
- ۱۱۵- متن M 710+ M5877 این دست‌نوشته که سخت آسیب دیده، شعری درباره‌ی رفتن هرمزدیغ به جنگ دیوان است. بیت‌های ۴ و ۵ پیروزی فرجامین را بازگو می‌کنند. دکتر زوندلمان قرائت برخی از واژه‌ها را اصلاح کرده است (B.R. 97) برای ترجمه‌ی انگلیسی این دست‌نوشته رک. A.M.L. 121-2.
- ۱۱۶- paymōxtan به معنی «پوشیدن» است. در واقع جامه کالبد را پوشید. چون ایزدان بدون تن و مینویی‌اند. فاعل این جمله هرمزدیغ است.
- ۱۱۷- احتمالاً «مهرایزد».
- ۱۱۸- (M 741 R: Boyce, «Sadwēs and Pēsūs», BSOASXIII 4, 1951, 911-12); A.I.M.L., p. 132 بیت‌هایی از بخش پایانی یک نیایش ابجدی (C-1) است درباره‌ی آغاز مرحله‌ی رهایی توسط نریسه‌ایزد. رک. B.R. 98.
- ۱۱۹- اشاره به پاره‌های نور است که در دست اهریمنان گرفتار آمده‌اند.
- ۱۲۰- یعنی «آرخ‌ها» (شیاطین) که در آسمان به زنجیر کشیده شده‌اند.
- ۱۲۱- منظر یا بیکر «نریسه‌ایزد».
- ۱۲۲- فاعل آن دیو خشم است که نماینده‌ی همه «آرخ‌ها» است. او می‌اندیشد که واقعی است. درباره‌ی تفسیر واژه‌ی «بن» رک.
- E. Benveniste, Rev. Et. Armēniennes, n. s. I, 1964, 8 (B.R. 98).
- ۱۲۳- فاعل آن ظاهراً سدوس یا دوشیزی روشنی است. خروش دیوان در زمین همچون تندر به گوش می‌رسد. B.R. 98.
- ۱۲۴- باز منظور دیو خشم است. با ریم (کثافت) و دردی که از او جاری است، خود را ملبس به «همه‌ی منظره‌ها» (پدیده‌ها) می‌کند. B.R. 98.
- ۱۲۵- نخستین حرف [p]argūdāg از میان رفته و باز ساخته‌ی هینگ است که آن را با واژه‌ی پهلوی plgwst (GBd. 436) به معنی «آزاد، خالی» مقایسه می‌کند. B.R.

۱۲۶- (M741 V: *art. cit.* for ao, pp. 913-14) (A.M.L. 132) بیت‌هایی از

نخستین بخش یک نیایش ابجدی (الف تا ز) است درباره‌ی اسارت نور در دست

نیروهای تاریکی و آفرینش انسان به مثابه زندانی شدن آن. B.R. 99

۱۲۷- Pēsūs: نام جانور ماده‌ای است که نخستین جفت انسانی را می‌زاید. در متون دیگر

نمرائیل آمده است که با اشقون هم‌بستر شده، گهمرد و مردیقه را می‌زاید.

۱۲۸- مفهوم «اندام فراتر و فروتر» مبهم است. B.R. 99

۱۲۹- «شش تن بزرگ» شامل چهار عنصر فلسفه‌ی یونانی (آتش، هوا، آب و خاک) است

که گیاه و جانور را بدان افزوده‌اند. (هینینگ) B.R. 99 ترجمه‌ی اشموسن:

«...The earth, water and five winged plants and animals».

رک. A.M.L. 132

۱۳۰- اشاره به پیوند انسان با دیوان و سیارات آسمانی است. رک. قطعه‌ی 43، 47. y. برای

عبارت pahragbān hirzēd (مرزبان هلد) رک. y50. (B.R. 99)

131. (513+59, Ril 30: Salemann, *Manichaica* iii 18-19,

9-13; Henning, «Ein manichäischer kosmogonischer

Hymnus», NGGW 1932, 214-28

بخشی از یک نیایش ابجدی (از بخشی از حرف ح تا تاء) و چند بیت پایانی که

بیرون از دایره‌ی الفبایی است. «ع» همانند موارد دیگر با «الف» نشان داده شده است.

این نیایش از نظر زبانی آمیخته است. در اصل به فارسی میانه نگاشته شده، اما چند

گونه‌ی پارسی نیز در آن هست. عنوان (که به متن ar نیز مربوط است) تنها در

دست‌نوشته‌ی Sg محفوظ مانده است. B.R. 100

۱۳۲- این سطرها مسلماً درباره‌ی یورش آغازین اهریمن به بهشت است. بیت‌های از میان

رفته‌ی «الف» تا «ز» به احتمال، شامل توصیفاتی از بهشت و دوزخ بوده است.

جملات ناقص بند ۱ از چند بیت گرفته شده و گاه، فاصله‌های بسیاری میان واژه‌ها

است. B.R. 100

۱۳۳- رک. قطعه‌ی y37 (B.R. 100).

۱۳۴- متن: «کرد» که به معنی «ساخت» است. فعل‌هایی چون «کرد» و «شکل بخشید» و «پیر

است» و جز آن به جای «آفرید» به کار می‌رود.

۱۳۵- گهمرد همچون جان در کالبدی که به دست از ساخته شده، زندانی شده است و در

این جا، در قالب اول شخص مفرد سخن می گوید.

۱۳۶- این بیت بیرون از دایره ی الفبایی است. هرمزدیخ آگاهی را برای روح آدم به ارمغان می آورد. معمولاً این خویشکاری عیسی درخشان است. (رک. B.R. 7)، هینگ (مأخذ پیشین، ص ۲۲۲) اشاره می کند که واگذاری این وظیفه به گردن هرمزدیخ در این جا به منزله ی ایرانی کردن این اسطوره است. زیرا ایرانیان مانوی تسان نخستین را به فارسی میانه هرمزدی و پدر بزرگی را زردان می خواندند. در آیین زردانی هرمزد فرزند زردان است، و فرزند خدا است که «معرفت» را برای انسان می آورد، همه ی ایزدان مانوی در حقیقت فرزندان پدر بزرگی اند. همه ی موجودات نورانی هم گوهر جان در بند نیز می باشند، و پیوند میان هرمزدیخ و جان بسیار تنگاتنگ است، آن قدر که او هم «نجات بخشنده» است و هم روحی است که باید نجات یابد. B.R. 101

۱۳۷- متن: xwāstīh؛ انجام اعمال نیک را گویند. اوستا: h.varšta. مطابق ریشه شناسی عامیانه می توان آن را «صلح نیک» معنی کرد (āstā به معنی «صلح و آرامش»). این واژه اغلب با «آیین مانی» مترادف است. B.R. 101

۱۳۸- این متن از دست نوشته های M100, 1012-16, 1018, 1024, 1029, 1031 تشکیل گردیده که مربوط به سده ی ۷ تا ۸ م. است. رک. K.P.T., 15-18. یادآوری: متن های ۱۸ تا ۵۲ را زوندردمان در K.P.T. به صورت حرف نوشت همراه با ترجمه ی آلمانی و پاره ای توضیحات آورده است. بخش هایی از این متون را آسموسن به انگلیسی ترجمه کرده است. رک. A.M.L. pp. 34, 36, 99, 119, 121, 134, 135. همچنین بخش نخست کتاب زوندردمان را خانم امید بهبهانی به فارسی برگردانده است. رک. متون فارسی میله و پارتی درباره ی آفرینش، رساله ی کارشناسی ارشد، دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.

۱۳۹- درباره ی شهر یاری است که عمارتی را برپا می کند یا سلطنتی را به وجود می آورد. فرزندان و نزدیکان این شهر یار در این عمارت یا فرمانروایی سکنی می گزینند. زوندردمان گمان می کند که در این جا، منظور از عمارت یا سلطنت همان بهشت نو است. هرمزدیخ فرمانروای بهشت نو است که با خدایان رهایی بخش و فرزندان خود در آن می زید. K.P.T., p.14, n. R IV

۱۴۰- متن: grcg، یکی از اعضاء بدن (؟).

۱۴۱- naxurēg ظاهر آلفبی است برای هرمزدیخ.

۱۴۲- این متن از پاره های M1103, 1025 تشکیل شده است. مطالب این قطعه بیش تر

درباره‌ی فریب آرخن‌ها (نیروهای دیوی) است که پاره‌های نور از طریق آن رهایی می‌یابند. بخشی از آن درباره‌ی نریسه ایزد است و می‌توان آن را با سرودهای پارتی مربوط به این ایزد سنجید. رک. *K.P.T.* 19-21

۱۴۳- M1021: این دست‌نوشته از دو صفحه تشکیل شده است. یک صفحه درباره‌ی نریسه ایزد به پیکر زنی زیبا است. آرخن‌ها با دیدن او وسوسه می‌شوند و بدین گونه، از طریق انزال، پاره‌های نور را رها می‌کنند. صفحه‌ی دیگر درباره‌ی رهایی روان‌ها است. رک. *K.P.T.*, p. 21

۱۴۴- M1030, M1014: دو صفحه‌ی دست‌نوشته که صفحه‌ی نخست آن احتمالاً درباره‌ی دیواتی است که پاره‌های نور را در خود اسیر کرده‌اند و در این جا با سگان مست مقایسه می‌شوند. صفحه‌ی دوم درباره‌ی بخشی از جهان است که مهر ایزد آفریده است. رک. *K.P.T.* 22

۱۴۵- این قطعه از پاره‌های M1027, M1007 تشکیل گردیده است و احتمالاً درباره‌ی پیدایش ایزدی در آفرینش سوم می‌باشد و از بردمنوهمدان (*Burd-manuhmēdān*) در بر دارندگان بهمن بزرگ (سخن می‌راند و ما دقیقاً نمی‌دانیم اشاره به چه شخصیت‌هایی است، احتمالاً به رهبران و گزیدگان مانوی اشاره دارد. رک. *K.P.T.*, p. 23

۱۴۶- پس از این، پنج سطر افتاده است.

۱۴۷- قطعه‌ی M1009، در بند ۱ آمده است که نیروهای اهریمنی در سرزمین روشنی از مهر ایزد شکست خورده و بیرون رانده می‌شوند. بند ۲ درباره‌ی ایزد اندیشه *handēšišn* و متوهمد (*manohmēd* بهمن، خرد) است. نریسه ایزد به این دو ایزد فرمان می‌دهد که «چرخ‌های باد و آب و آتش» را به جنبش درآورند. رک. *K.P.T.*, p. 24-5

۱۴۸- این متن از برگه‌های M1010, M1008, M1005, M1004 تشکیل گردیده و درباره‌ی اندام‌های انسان است. در ستون دوم از هفت اندام سخن رفته است. بخش دیگر این قطعه درباره‌ی آفرینش انسان است. زوندزمان این بخش از دست‌نوشته‌ی مانوی را با کفالایی قطعی (*Kephalaia* Is. 138, 20ff) مقایسه کرده است. در این بخش از کفالایا آمده است که چشم، گوش، اندام چشایی، بویایی و بساوایی اندام‌های بیرونی انسان را تشکیل می‌دهند. در قطعه‌ی مورد بحث ما، اندام‌های بیرونی انسان به جانوران درنده تشبیه گردیده‌اند. انسان از آن کیهان کوچک (عالم اصغر) است که خود بر اساس کیهان بزرگ (عالم اکبر) ساخته شده است. رک.

K.P.T., p.25-9

۱۴۹- متن: dyw'snyy

۱۵۰- متن: wmyhg

۱۵۱- دیوآز، گهمرد و مردیله را با دوازده برج و سیاره و مَزَن و مهرشتار پیوند می دهد و بدین گونه، خشم و آرزو (شهوت) و گناه بر آنان چیره می گردد و گناهکارتر از پیش می شوند. رک. K.P.T., 29, n. 58

۱۵۲- طبقات زمین.

۱۵۳- این متن از پارهای 9000, 1023, 1028, 1017, 1006, M1002 تشکیل شده است و درباره ی انسان به مثابه «زندان پارهای نور» است. بخشی از آن درباره ی آفرینش انسان به دست دیوآز است. رک. K.P.T., p. 29-33

۱۵۴- متن: przyn

۱۵۵- متن: 'hr'ptn

۱۵۶- متن: 'c'yr dst

۱۵۷- در متن تنها واژه ی «pryh» آمده است.

۱۵۸- متن: pr'c

۱۵۹- قطعه ی M1011 بازمانده ی دو ستون از یک دست نوشته است که با قطعات دیگر هماهنگی ندارد و درباره ی روح انسان و فراز رفتگی روح رستگاران راستین به بهشت روشنی است. رک. K.P.T., p. 33-34

۱۶۰- متن کوچکی است که از دو قطعه ی M1020, M1022 تشکیل می شود و در آن، بخش هایی از دو ستون بازمانده است که درباره ی احداث کیهان کوچک (عالم اصغر) بر اساس طرح بزرگ (عالم اکبر) است. فاعل بند دوم، «روح» است. K.P.T., p. 34-35

۱۶۱- M1019: محتملاً درباره ی روشنی بزرگ و روان های رستگار شده است که بدان باز گشته اند. K.P.T., p. 35

۱۶۲- M100: موضوع آن به وجود آمدن زمین به دست مهرایزد است. مهرایزد پس از شکست دادن نیروهای تاریکی، از تن دیوان کشته شده هشت زمین، و از پوست آنها ده آسمان بنا می کند و بقیه ی دیوان را به زندان می افکند. با توجه به قطعات پیشین می توان احتمال داد که دو برداشت گوناگون از اسطوره ی کیهان شناخت مانوی وجود داشته است. رک. K.P.T. 37-41

۱۶۳- متن: wymryh

- ۱۶۴- متن: xyzyndag؛ شاید «خیزنده» به معنی «برپا شونده»؟
- ۱۶۵- این قطعه از پاره‌های M819, M2154 تشکیل شده است و درباره‌ی هرمزدیغ و اسارت اوست. مادر زندگی و مهرایزد به یاری‌اش می‌شتابند و ایزد خروش و ایزد پلسخ آفریده می‌شوند. رک. K.P.T., P, 43-5.
- ۱۶۶- xwandag همان ایزد خروش است که به یاری هرمزدیغ می‌شتابد.
- ۱۶۷- در این قطعه (M853) آمده است که مهرایزد ده آسمان و هشت زمین می‌سازد. آسمان پیش از زمین آفریده می‌شود. رک. K.P.T., p. 45-6.
- ۱۶۸- یعنی آن مواد و مصالحی که پس از ساخته شدن آسمان باقی مانده و زاید به نظر می‌رسند.
- ۱۶۹- این متن از پاره‌های M263f, 292, 5228 تشکیل می‌گردد که احتمالاً درباره‌ی مهرایزد، سرنوشت دیوان و به وجود آمدن کیهان است. دیوان در فضا آزادانه حرکت می‌کنند و خساراتی را به وجود می‌آورند. بخش آخر آن درباره‌ی نبرد ویسبد (فرزند مهرایزد) با نیروهای اهریمنی است. رک. K.P.T., p. 46-9.
- ۱۷۰- متن: grm'gyh [ynd] پیش از آن نیم سطر افتاده است.
- ۱۷۱- احتمالاً اشاره به منطقه البروج است. رک. K.P.T., p. 48, n. 20.
- ۱۷۲- منظور از سه چرخ، چرخ‌های باد، آب و آتش است که در رها ساختن پاره‌های نور مؤثراند. رک. K.P.T., p. 48, n 21.
- ۱۷۳- متن 765i, به فارسی میانه که موضوع آن چندان روشن نیست. KPT, p. 49.
- ۱۷۴- قطعه‌ی M1741، موضوع این متن نیز چندان روشن نیست. احتمالاً درباره‌ی پایان جهان است. رک. K.P.T., p. 49.
- ۱۷۵- متن: Phykyyst؛ زوندلمان آن را به صورت مضارع معنی کرده است (zerstückelt?). رک. همان‌جا.
- ۱۷۶- دست‌نوشته‌های
- «M316+801d, M8400, M211+500g+2203+2205+3840, M 2082»
- رک. K.P.T. 50-54.
- ۱۷۷- gryw'jywndg گریوژوندک (نفس زنده) از ایزدان آفرینش نخستین است که از «پنج عنصر» یا مهرسپندان، فرزندان هرمزدیغ، هستی یافته است.
- ۱۷۸- متن: dys'h؛ می‌توان آن را «بسازی» هم معنی کرد. رک. K.P.T., p. 53, n. 7.
- ۱۷۹- در متن به گونه‌ی جمع آمده است: drwdg'n.
- ۱۸۰- M351؛ رک. K.P.T. p. 54-55.

۱۸۱- [šaklōn] šqlwn نام دیوی است که از نطفه‌ی دیوان در بند در آسمان به وجود می‌آید و با نمرایل (Namrā, ēl) یا پیسوس (Pēsūs)، به وجود آورندگان نخستین زوج انسانی اند. اشقلون و نمرایل فرزندان خود را می‌بلعند و بدین گونه، روشنی زندانی شده در وجود آن‌ها به بدن گهمرد و مژدیه انتقال می‌یابد. رک. به نقل از: *Kephalaia Is. 138, 1-19 K.P.T. 32, n. 77*

۱۸۲- Pēsūs: نام جانور مؤنثی که نخستین زوج انسانی را می‌زاید. *B.W., p. 76*
۱۸۳- این متن از پاره‌های 5682, 5190, 4517, 2067, M384 تشکیل شده است، رک. *K.P.T., 56-7; Cat., p. 26, 82, 100, 106, 113*

۱۸۴- دو واژه‌ی Jškybd و xwstbyd معنایش مشخص نیست.
۱۸۵- M308a و M308b: به فارسی میانه. رک. *K.P.T., 57-9; Cat., 22*
۱۸۶- متن M99 که درباره‌ی پنج عنصر روشنی (مهرسپندان) است، رک. *Jackson, Researches..., p. 55-6 (K.P.T., 59-60)*

۱۸۷- قطعه‌ی M5932 به پارسی. رک. *Cat., 117; K.P.T., 61*
۱۸۸- قطعه‌ی M183 به پارسی، رک. *Cat., 14, M183; Cat., 14, M3404*، رک. *Cat.*
95 بخش دیگر این متن از قطعات M354 و M98 است. *K.P.T., 61-64*
۱۸۹- منظور از «پنج حفره» یا «پنج غار» در واقع، پنج بخش جهان تاریکی است. رک. *Puech, Manichéisme, 75 and of Commentary, n. 298*

در متن فارسی میانه به گونه‌ی panz kandār (پنج گودال) آمده است.
K.P.T., 63. n. 5 (M98/V17)

۱۹۰- والانتسمیت ولتس ضمن مقایسه‌ی این قطعه با کفالایا، بخش نخست، ص ۳۲ و ۹۲ به بعد wš' را به وسبید، از ایزدان آفرینش دوم و فرزند مهرایزد، نسبت می‌دهند. رک. *K.P.T., 63, n. 9*

۱۹۱- قطعه‌ی پارسی M8802، رک. *Cat., 137 (K.P.T., 64-5)*
۱۹۲- قطعه‌ی M871 به فارسی میانه، رک. *Cat., 59 (K.P.T., 65-6)*
۱۹۳- قطعه‌ی پارسی M2098، رک. *Cat., 87* بخشی از یک نیایش است. *K.P.T., 66*
۱۹۴- قطعه‌ی M1208 به فارسی میانه، رک. *Cat., p. 68, 66-8, K.P.T.*
۱۹۵- قطعه‌ی M506 به فارسی میانه، رک. *Cat., p. 36 (K.P.T. 60-9)* بند ۲ در *Y31* نیز آمده است. رک. *B.R. 70*

۱۹۶- phryzyd: در این جا از ترجمه‌ی زوندرومان پیروی کرده‌ایم. رک. *K.P.T., 68, 1.*
1332: بویس آن را «ایستادن، وجود داشتن و نگهداری کردن» ترجمه کرده است.

رک. B.W. 70.

۱۹۷- قطعه‌ی M715d به پارسی، مطابق Cat. 48 رک. (K.P.T., 69-70)

۱۹۸- یک سطر مفهوم نیست. رک K.P.T., 69, l. 1349.

۱۹۹- قطعات M5566, M5567, M 4501, M 4500، رک Cat. 111، درباره‌ی

گهمرد و مودیته. ابن ندیم نیز این روایت را در الفهرست (فلوگل، ۳۳۱، سطر ۳ به بعد)

آورده است. دیو اشقلون در الفهرست به گونه‌ی صندید آمده است (همان، ص

۲۴-۲۳-۲۳۱)، نیز اکثراً خلای ویراسته‌ی بیسن (Beeson) ص ۲۰، سطر ۶-۵،

۲۲-۲۳ (K.P. T., 70-75).

۲۰۰- رک. یادداشت ۱۸۱، همین بخش.

۲۰۱- قطعه‌ی M2309 به پارسی. هنینگ در Mir. Man. I, 191 آن را آورده است که

درباره‌ی نخستین مرد و زن، گهمرد و مودیته است. رک. K.P.T., 756.

۲۰۲- قطعه‌ی M8280 به زبان پارسی. رک. KPT, 76-7.

۲۰۳- قطعه‌ی M5900 رک. Cat., 116: 52-44 (1943) Henning, BSOAS XI

آتبیش نام غولی است. رک. K.P.T., 78.

۲۰۴- قطعه‌ی M8101، رک. Cat., 133 (K.P.T., 79-80)

۲۰۵- این قطعه از کتاب کوان (غولان) است که بخش‌هایی از آن به زبان‌های گوناگون

بازمانده است. پاره‌های سالم کتاب کوان را هنینگ در BSOAS, 1943, pp.

74-52 حرف‌نویسی و ترجمه کرده است. بنا به گفته‌ی اسحاق دبوسور، مانی برای

نگارش این کتاب از کتاب خنیخ (Book of Enoch) بهره‌جسته است. رک.

Isaac de Beau sobre, *Histoire critique de Manichée of du*

Manicheisme, Amesterdam 1734, 1759

(ارجاع از هنینگ، همان، ص ۵۲). مانی داستان هبوط فرشتگان و فرزندان غول مانند

آن‌ها را با نظام خود تطبیق داده است. کتاب کوان به شش یا هفت زبان درآمده است.

نخست به سریانی نوشته شد، آن‌گاه ترجمه‌های یونانی و فارسی میانه از آن به عمل

آمد. روایت سغدی آن محتملاً بر اساس فارسی میانه و روایت اویغوری آن از روی

فارسی میانه بوده است. رک. Henning, *op.cit.*, pp. 52-55.

۲۰۶- محتملاً دو مشعل را به دست ایزد راستکار (نویسه ایزد)، از ایزدان آفرینش سوم، داد.

رک. همان، ص ۶۳، یادداشت ۴.

۲۰۷- [il] :šit il واژه‌ی عبری است برای ایزد، مثل میکائیل و غیره.

ب. متون سغدی

قطعه‌ای سغدی درباره‌ی کیهان‌شناخت^۱

(۵۴)

برگی نخستین: بهشت

...بود در تمام دین (الدواوی) (هستکاری)...^۲

۱ [قلمرو نور به پنج بزرگی (عظمت) بخش گردیده است: [پدر، دوازده
اثون، اثون اثون‌ها، هوای زنده و سرزمین روشنی]^۳... [دوازده اثون که
می‌ایستند] در برابر شهریار بزرگ، زروان یغ.

۲ ... سوم، مکان‌های ستوده (قلمروها) که تعدادشان^۴ بی‌شمار است، جایی
که آن روشنی خدایان، فرشتگان، آمهرسپندان (فرزندان هرمزد یغ) و
نیرومندان در سعادت و شادی بزرگ در آن ساکن‌اند و در آن زندگی
بی‌مرگشان، پایانی نیست.

۳ چهارم، هوای پاک در آن گرزمان (بهشت) روشن و منظر زیبای
شگفت‌انگیز، که خوبی‌اش برای ایشان اندازه نیست. و قدرت خدایان،
جامه، پوشش، تخت، دیهیم بساک (تاج گل) خوشبو، دارنده‌ی همه‌گونه
زیور و پیرایه که خود، به نیروی اعجاز خواهد آفرید.

۴ پنجم، آن سرزمین روشن^۵، قائم به ذات^۶، جاودانی و معجزه‌آسا که

بلندای^۷ آن را دسترسی نیست.^۸ و ژرفای^۹ آن را نتوان درک کرد و نه دشمن گزند رسان به سوی آن سرزمین گام برمی دارد: گستره (سطح) خداپوار ساخته شده از الماس که جاودانه نلرزد و همی چیز [های] خوب از آن زاده شوند، و آن کوه‌های زیبای آراسته پوشیده از همه گل، رسته در کمال بسیار. و درختان میوه‌دار سرسبز که میوه‌اشان هرگز نمی افتد^{۱۰}، نمی پوسد و کرم نمی زند، و چشمه‌های آب جاودانی که پرمی کند همی بهشت روشنی، مرغزار، دشت، خانه‌های بی شمار، کاخ‌ها، تخت‌ها و مسندها^{۱۱} را که همواره جاودان‌اند.

۵ چنین آماده است آن بهشت روشنی برای این پنج بزرگی. آنان رامشمند [و] آسوده‌اند و ترس نمی شناسد. در روشنی [ای] هستند کشان تاریکی نیست، در زندگی جاودان، آن‌ها را مرگ نیست، در تندرستی بدون بیماری، در شادی، کشان اندوه نیست، در عشق، بی تنفر، در حلقه‌ی دوستان، کشان جدایی^{۱۲} نیست، در زیبایی [ای] که ویرانی نه [دارد]، در کالبد خداپوار، که نابودی [اش] نیست، بدان خوراک نوشین (حیات بخش) بدون محدودیت که برای آن رنج و سختی نبرند، در منظر آراسته‌اند، از نظر نیرو، نیرومند و از نظر توانایی، بس توانمنداند و نام فقر را نمی شناسند، و آن‌گاه مجهز شده، زیبا و آراسته‌اند و تنش‌شان را آسیبی نیست و جامه‌ی شادی‌شان دارای هفتاد ده هزار گونه آرایه‌ی گوهرین است که هرگز ریمن نمی شود و مکان‌هایشان را ویرانی نیست.

(۵۵)

برگه‌ی دوم: آسمان‌ها^{۱۳}

[سغدی]

...آمرزش گنلهان | خسه از رنج^{۱۴}

۱ [پدر به روح زنده (مهرایزد) و مادر زندگی فرمان می دهد تا جهان را

بیافرینند[^{۱۵}....

و پاکیزه کن آن‌ها (عناصر نور) را از سم اهریمنی و تطهیرشان کن، و باز به سوی گرزمان (بهشت) روشن فراز آر.

۲ و آن‌گاه بی‌درنگ آن خدای هفت اقلیم^{۱۶} به مادر ارداوان (مادر زندگی) طرح کردن [جهان را] آغاز کردند، [این‌که] چگونه بسازیم این جهان را. و آن‌گاه آغاز کردند ساختن [آن را] و نخست، پنج فوش^{۱۷} ساختند و پنج درختان را در آن‌جا نشانند، پس آن‌جا، در زیر، ده آسمان ساختند، یک عدسی^{۱۸} سحرآمیز نهادند دوازده وجه، و یک فرزند خدا در آن‌جا [همچون] نگهبان نشانند، چندان‌که در همه‌ی ده آسمان آن دیوان نتوانند آسیب رسانند. پس باز چهل فرشته آفرید که آن ده آسمان را به سوی بالا نگه داشته‌اند.

۳ و در هر آسمان، دوازده دروازه ساختند. پس چهار دروازه‌ی دیگر در چهار کران باز ساختند. آن‌جا که آن فرشتگان^{۱۹} هستند و ضخامت آن ده آسمان، ده ده هزار (صد هزار) فرسنگ است، پس [ضخامت] هوای آن‌ها ده ده هزار فرسنگ است.^{۲۰}

۴ برای هر یک از دوازده دروازه که در آسمان هستند، در هر دروازه شش آستانه ساختند، و در هر آستانه سی بازار، و در هر بازار، دوازده ردیف (خیابان)، در هر ردیف (خیابان)، دو جانب (پیاده‌رو)، در هر جانب پیاده‌رو صد و هشتاد دکه ساختند. آن‌ها در هر دکه یکشده‌ها، و (گرومی از نیروهای اهریمنی) و دیوها را بستند و محصور کردند، نرها جدا از ماده‌ها.^{۲۱}

۵ آن‌گاه سازنده‌ی همه چیز^{۲۲}، شهریار آسمان‌ها را فرا خواند. آن‌ها^{۲۳} او را بر یک تخت در آسمان هفتم^{۲۴} نشانند و او را خدا و شهریار همه‌ی ده

آسمان کردند.

۶ آن گاه، آن‌ها در زیر ده آسمان، یک چرخ گردان و منطقة البروج را ساختند. در این منطقة البروج، آن دیوان تاریکی را بستند که تبه‌کارترین، بدکارترین و طغیانگرترین بودند - دوازده برج و هفت سیاره.

۷ از همه‌ی دیوهایی که در منطقة البروج زندانی شده بودند، آن‌ها ریشه‌ها، رگ‌ها و بندها را بافتند. در پایین‌ترین آسمان سوراخی^{۲۵} سفتند و منطقة البروج را از آن آویزان کردند. دو فرزند خدا را [در آن جا] جای دادند، همچون نگهبانان، تا این که به طور دائمی چرخ بر تو را...^{۲۶}

(۵۶)

ظهور سه جهان و آمدن عیسی^{۲۷}

[سغدی]

پیرامون... آن‌ها بودند. و همه... وظایف خویش را بنابر قانون انجام دادند. اکنون به هیجان آمدند و خشمگین شدند. از جمله، دوستان دیو از آسمان بلند به گردون فرود آمدند و... در جهان، هیجان‌زده و خشمگین شدند؛ زیرا مسیر زندگی و شریان‌های مینویی آنان به گردون متصل شده است. ظهور سه جهان. آمدن عیسی و [آوردن] دین برای آدم و شیث... تو نگهدار و...

پی‌نوشت:

1. M178m, Henning, «A Sogdian Fragment of Manichaean Cosmogony,» *Acta Iranica* 15, pp. 301-313.

یادداشت‌های هینگ بر دو برگه‌ی سفدی (باتدکی تلخیص):

مانی برای بیان جهان‌بینی خود به گونه‌ای، از داستان و نقاشی بهره می‌گرفت. او می‌خواست همه‌ی پدیده‌های طبیعت را به صورت تخیلی در یک روایت داستانی - که بی‌شبهت به داستان‌های سورئالیستی نیست - توصیف کند. این قطعه تنها بخش بازمانده از یک کتاب سفدی درباره‌ی کیهان شناخت مانوی است که در واقع، مفصل‌ترین مأخذ این موضوع به‌شمار می‌رفته است.

نخستین بار فد. مولر تلاش نمود تا دستخط مانوی آن را رمزگشایی کند. در آغاز موفق نشد، چون زیانش ناشناخته بود. وی سرانجام در ۱۹۰۴ نخستین متن سفدی را منتشر کرد. این متن به گفته‌ی مولر «بهترین دست‌نوشته‌ی مانوی، شامل یک برگه‌ی مضاعف از چرم سفید و نازک و شاهکار خوشنویسی است». بین برگه‌ی نخست (بهشت) و برگه‌ی دوم (آسمان‌ها) سه یا چهار برگه‌ی مضاعف، یعنی در حدود ۱۲ تا ۱۶ صفحه وجود داشت که از میان رفته است.

۲- این عبارت ناقص عنوان صفحه نیست، بلکه بنا به سیاق کاتبان قدیم، آخرین عبارت موجود در صفحه‌ی پیشین است.

۳- عبارت داخل [] به نقل از زبور مئوی است. «قلمرو» برابر نهاده‌ی ائون (Aeon) است.

۴- sāk: شماره (فارسی میانه و پارتی: sāg).

۵- از این‌جا خواننده باید روند شاعرانه‌ی موضوع را با نخستین سرود هویدگمان (Huwīdagmān) سروده‌ی مارآهو، مقایسه کند. رک.

Hymn-Scroll, 261-338, see BSOAS, XI, 199-208, 216-19

همچنین رک.

M. Boyce, *The Manichaean Hymn Cycles in Parthian*, pp. 66-77

۶- xwymnyy: یکی از چهار واژه‌ی ناشناخته در این متن است. ممکن است به «زمین روشنی» (terra ingenuita) مربوط باشد. رک. بنویست، BSOS جلد ۹، ص ۵۱۳.

۷- sk'wyh: به احتمال قریب به یقین از -sk «بلند»، سفدی مسیحی: -sq.

۸- 'By'p: «رسیدن» (یا محدود شدن) رک. S.T., ii, Lentz. (بسنجید با واژه‌ی فارسی «دریافتن»)، و احتمالاً به گونه‌ی B'y'p'y در متن و ستره جانگه و ویرایش و ترجمه‌ی بنویست، سطر ۷۴۳.

۹- n'wyk'wyy: احتمالاً متضاد sk'wyh در سطر ۲۰ به معنی «ژرفا» است. nāyūk در قطعات منتشر نشده هم به صورت صفت «عمیق» و هم به صورت اسم «فرو رفتگی» به کار رفته است. رک. دستخط سفدی Tii D 93b.

۱۰- wryz: این فعل سغدی را نمی‌توان از فعل فارسی «ریزیدن» جدا دانست که به معنی «ریختن (برگ، مو و غیره)» است و با ستاک مضارع فعل «ریختن» مشتبه می‌شود.

۱۱- prt'w در واقع نوعی صندلی یا بستر است، رک. M521b؛ شاید تعجب کنیم که این واژه با واژه‌ی فارسی «پردو یا پارِدو» = pardu, *pardav هم‌ریشه است که ترجمه‌ی واژه‌ی عربی «جذع» (تنه‌ی درخت خرما که به عنوان چوبه‌ی دار از آن استفاده می‌شد) می‌باشد. رک. مقدمه‌الادب، ۲۲، ۱۰؛ لغت‌شناسان احتمالاً معنی دیگری برای «جذع» در ذهن داشتند، از جمله، «تیرک پشت بام». دولس واژه‌ی «پردو» را تنها از فرهنگ سروری نقل می‌کند که نویسنده‌اش برای آن معنی «نور آسمانی» قایل است و بیتی می‌آورد که ظاهراً معنی «تیرک پشت بام» را تأیید می‌کند. برهان قطع ذیل «باردو» می‌نویسد: «بر وزن آرزو، چوبی را گویند که در زیر درخت میوه‌دار گذارند تا از سنگینی میوه نشکند» (برهان قطع، ج ۱، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۱۵). حرف «ب» در این واژه بی‌تردید به سبب وجه اشتقاق عامیانه‌ی «بار به معنی میوه» است، نویسنده‌ی فرهنگ‌انجمن آرای ناصری این واژه را مورد تردید قرار می‌دهد و از این که در فرهنگ‌های دیگر نیامده شکایت دارد، اما سروری آن را ذکر کرده است (لااقل در یک دست‌نوشته‌ی مجمع‌الفرس «ویرایش نخست» متعلق به این جانب، (هنینگ) آمده است). شکل رایج باردو یا پردو، «پرده» است به معنی «تیرک»، این نیز در فرهنگ‌ها نیامده. رک. مقدمه‌الادب، ۲۵، ۶؛ «پرده‌ی خرد» عربی: عارض «تیرک» (پشت بام) ولاترو (Velatru) واژه‌ی pardi را به این معنی آورده است: «چوب‌دستی‌های کوچک یا چوبه‌هایی که در سقف به کار می‌رفته و در زاویه‌ی راست تیرک‌های بزرگ‌تر قرار می‌گرفته است.» (لبتون، سه‌گوش فارسی، ص ۹۰)، آن را نباید با واژه‌ی عادی «پرده» اشتباه گرفت. به هر حال، واژه‌ی مذکور از دید لغت‌شناسان و فرهنگ‌نویسان دور مانده، چون که در شعر شاعران نیامده است.

۱۲- yw't: بنویست درباره‌ی این واژه بحث کرده است:

J.A., 1936, 232, Vessantara. J., p. 97

و نیز رک.

JRAS., 1944, 140, n. 2; BSOAS, XI, 487, n. 4

اکنون معنی پیشنهادی آقای بنویست (جدلی) را می‌پذیرم.

۱۳- مانی درباره‌ی هر موضوعی که می‌نوشت، به تفصیل آن را شرح می‌داد. اما متأسفانه همیشه فراموش می‌کرد به این نکته توجه کند که جزئیاتی که او در آن لحظه می‌نگاشت، با تعالیم روز پیش مطابقت نداشت. تصویر او از جهان کلاً بدین گونه

است. رویدادها به تفصیل شرح داده شده، اما در کل، گیج کننده است. یک ویژگی خوب مانی همان آگاهی از نقطه ضعف خود است: برای روشن تر کردن دیدگاههای کیهان شناختی خود، یک کتاب طراحی و نقاشی به نام ارژنگ ارائه کرد که به قبطی مانوی «Eikwn» و به پارسی اردهنگ و به فارسی ارتنگ نامیده می شده است. رک.

Polotsky, Manichäische Homilien 18, cf. *BSOAS.*, Xi, 71, n. 4

در این کتاب که به چینی «چکیده‌ای از آموزه‌ها و سبک‌های آموزشی مانی، بودای روشنائی» نامیده می شود، «ترسیم دو بُن بزرگ» تعریف گردیده است. (تصاویر داوری فرجامین نیز در این کتاب وجود داشته است. در کفالایا، ص ۲۳۴، یک نیوشا شکایت می کند که سرنوشت فرجامین او در این کتاب تصویر نشده است). مانی هفت کتاب دیگر دارد که با هم، مجموعه‌ی آثار مانی را تشکیل می دهند. نقاشی های او که از میان رفته (تنها یک نسخه در غزنه وجود داشته که مربوط به اواخر سده‌ی یازده مسیحی بود)، بدون شک به ما کمک می کردند تا بسیاری از نکات معمایی را درک کنیم، با این حال، باید اذعان کنیم که ای کاش مانی یک مدل مومی کوچک از جهان برای خود می ساخت و پیش خود نگه می داشت تا زمانی که می خواست از موضوعاتی چون «هشت زمین، دوزخ‌های بیرونی، سه چرخ، هفت ستون بزرگ، وضع قرار گرفتن اطلس، غول دریایی، نای‌های پیوند، ستون روشنی و جز آن» سخن گوید، که گاه به آن نظری می انداخت.

برگه‌ی دوم درباره‌ی ده آسمان است؛ متون قابل مقایسه عبارت‌اند از کتاب *الفهرست* (فلوگل)، *Mir.* ۳۳۰ (=M67); *Mir. Man.*, iii, 888-890. هر آسمان دوازده دروازه دارد که ظاهراً با دوازده برج ارتباطی ندارد و چهار دروازه‌ی دیگر در چهار جهت اصلی دارد. هریک از دوازده دروازه، شش آستانه دارد. پیش از این، تلاش نموده‌ام این عقیده را توضیح دهم که آستانه‌ها منعکس کننده‌ی یک دیدگاه بسیار بدوی از حرکت خورشید در آسمان است که شبیه همان چیزی است که در کتاب آرماتشهری (اتوپایی) *Book of Enoch* آمده است و با مشاهده‌ی حرکت خورشید به هنگام خسوف و کسوف ارتباطی ندارد (*Mir. Man.*, i, 188, n.3: Sb. P.A.W., 1934, 34). نیز رک. *BSOAS.*, Xi, 65, n.2. باری، چنانچه ماندن خورشید در یک آستانه با ماندنش در یک صورت منطقه البروج هم‌زمان باشد به طریق زیر: هنگامی که خورشید در آستانه‌ی نخست است، یا در برج دو پیکر (جوزا) یا در برج خرچنگ (سرطان).

گاو (ثور) یا شیر (اسد)	// //	آستانه‌ی دوم	// //
بره (حمل) یا خوشه (سنبله)	// //	آستانه‌ی سوم	// //
ماهی (حوت) یا ترازو (میزان)	// //	آستانه‌ی چهارم	// //
دول (دلو) یا کژدم (عقرب)	// //	آستانه‌ی پنجم	// //
بز (جدی) یا نیمسب (قوس)	// //	آستانه‌ی ششم	// //

می‌توان گفت که در مورد زمان یا درجات خسوف و کسوف، یک آستانه مقدارش به صورت منطقه البروج بستگی دارد. ارزش زمانی مشخصی را می‌توان به چند بخش فرعی آستانه نسبت داد که عبارت‌اند از:

تعداد هر گروه مشمول در گروه قبلی	سغدی	عربی	فارسی میانه	پارسی	ارزش زمانی	درجات خسوف و کسوف
—	در dšr	باب	در	بر	—	—
۶	آستانه pōynd	جنبه	آستانگ	آستانگ	ماه	۳۰°
۳۰	بازار w'crn	سکه	راستوان	راشتوژن	روز	۱°
۱۲	خیابان Cyzt	صف	وزهرگ	چمن (۲) تۆز	۲ ساعت	۵'
۲	پیاده‌رو prs'	—	زمان	آزگ	۱ ساعت	۱۵۰"
۱۸۰	فروشگاه یا دکه qpyδ	—	—	—	۲۰ ثانیه	۵۰'''
۲	—	—	وسانگ	مانستان	۱۰ ثانیه	۲۵''''

در سغدی w'crn به معنی «بازار» و cyzt باید به معنی «ردیف» یا «خیابان» یک بازار باشد. prs' یکی از دو «جانب» یک خیابان، و سرانجام qpy باید به معنی «فروشگاه» یا «دکه» باشد.

۱۴- رک. یادداشت ۲.

۱۵- یا بهتر بگوییم، مطابق تعبیر مانوی «مرتب کنند یا درست کنند». مانویان واژه‌ی «آفریدن» را تنها وقتی به کار می‌بردند که یک ایزد، موجود ایزدی کمتر از خود را از گوهر خویش می‌آفرید.

۱۶- 'Btkyšpy xwl'w (خدای هفت اقلیم = خدای جهان) رک. BSOAS XI, 721 درباره‌ی aBd-kišp برابر فارسی هفت کشور. او در سغدی بیش‌تر به نام اصلی‌اش، روح‌زنده بازشناخته می‌شود که گونه‌ی پارسی آن واخزوندگ و سغدی آن Jywndyy:wādžiwande است.

۱۷- fsp' این واژه در جایی مورد توجه قرار نگرفته است. پنج «فرش» میان بهشت و جهان آمیخته حایل‌اند.

بنابر دیدگاه مانوی، در این جهان «دیوارها» و «خندق‌ها» فراوان‌اند، اما تنها در خورشید و ماه پنج دیوار وجود دارد. بنابر این، بی‌مناسبت نیست که بگوییم «پنج فرش» نخستین مخلوق جهان آمیخته است. واژه‌ی اوستایی - fraspāt (رشت‌ها، ص ۱۵، ۲) به معنی «تخت» و upastorana به معنی «فرش، گستره» است. در فارسی، «فرسپ» به معنی «پرده‌ی نقش‌دار» است، نیز همین واژه به معنی «تیرک بام» آمده است.

۱۸- myj' در نوشته‌های دیگر سغدی نیامده است. بند ۲ فوق را به سه طریق می‌توان تفسیر کرد:

الف) معمولاً گفته می‌شود که مهرایزد «ده آسمان و یک چرخ [فضایی]» و آن‌گاه «عدسی سحرآمیز» یا منطقه البروج (۹) را آفرید. این مطلب را باید به دور انداخت. زیرا منطقه البروج کمی بعد، در سطر ۱۱۱ متن سغدی می‌آید و ذکر آن در این جا بی‌مورد است.

ب) نیمه‌ی دوم جمله، «آنان یک عدسی سحرآمیز نهادند»، تنها می‌تواند شکل کلی ده آسمان باشد (و آن‌ها ده آسمان را شکل دادند و در بالا قرار دادند، همانند یا به شکل یک عدسی سحرآمیز دوازده وجه). فکر می‌کنم باید از این تفسیر هم صرف‌نظر کنیم؛ زیرا سیاق عبارت این معنی را نمی‌طلبد، عدد «یک» پیش از «عدسی» نمی‌بایست به کار رفته باشد.

ج) می‌توان احتمال داد که عدسی سحرآمیز شیشی است که از آسمان‌ها مجزا است، نه بخشی از آن، اما در فضایی که آسمان‌ها اشغال کرده‌اند، قرار دارد. این احتمال درست‌تر به نظر می‌رسد. در منابع دیگر، تنها یک بار از چنین شیشی سخن به میان می‌آید: «چرخ‌ی [است] که در برابر موزید (شهریار افتخار) قرار دارد» (کفلا، ۳۶، صفحات ۸۷ به بعد). این «چرخ» را نباید با «چرخ فضایی» اشتباه کرد و اطلاق صفت «سحرآمیز» بدان، کاملاً مناسب است. «دریسه‌های» نامرئی آسمان‌ها، آرخن‌ها (شیاطین) و عناصر [روشنی] به آن بسته شده‌اند. همه‌ی چیزهایی که در آسمان‌ها توسط موزید (شهریار افتخار) قابل رؤیت است، روی یک تخت در آسمان هفتم قرار

دارد؛ این آیینی سحرآمیز اوست (در کف‌الایا، ۳۱/۸۸ آمده است که «این چرخ همانند یک آیینی بزرگ است») که دوازده «شکل» یا «چهره» (وجه) دارد. در زبور ملّوی ۳۲/۱۳۸ یک «چرخ روشن چهره» توصیف شده است که البته به دهب (نگهدارنده‌ی شکوه) تعلق دارد (رک. همان، ۳۸/۱۳۸: «مرزید (شهریار افتخار... مواظب ریشه‌ی نور است») نمی‌دانیم آیا «چرخ برتر» که در متن سغدی، سطر ۱۲۹، آمده است، به دستگاه دیداری مرزید (شهریار افتخار) اشاره می‌کند یا نه؟ (قطعه‌ی همانندی که در بالا نقل کردیم، با آن متناقض است).

اکنون اگر بپذیریم که «عدسی سحرآمیز» همین «آیینی سحرآمیز» است، می‌توانیم امیدوار باشیم که معنی واژه‌ی سغدی «myjz» را کشف نماییم. من هنگامی که دیدم myjz به راحتی می‌تواند واژه‌ی سغدی برای «عدسی» باشد، مفاهیم «چرخ» آیینی، گوی و منشور» را بررسی کردم. واژه‌های فارسی «میژو، میجو و مژو» به معنی «عدس» است (از جمله، در مقدمه‌ی الادب، ۱۵، ۱۴، ۶۰، ۱۴) در پهلوی نیز به صورت mīzūk آمده است. بنابراین، بهتر است که واژه‌ی مذکور را «عدسی» به معنی «هر شیئی مانند عدس، یا عدسی چشمی محدب و مضاعف» ترجمه کنیم.

۱۹- همان چهل فرشته‌ای که در پایان بند پیشین بدان اشاره شد.

۲۰- این متن چندان خوانا نیست. احتمالاً به این معنی است که ضخامت هر آسمان ده هزار فرسنگ است و ضخامت هر لایه‌ی هوای میان دو آسمان نیز ده هزار فرسنگ است. بنابراین، مسافت از انتهای پایین‌ترین تا رأس بالاترین آسمان ۱۹۰/۰۰۰ فرسنگ خواهد بود.

۲۱- جهان‌آفرین در این جهت گام برمی‌دارد که از آفریدن بیش‌تر نیروهای ظلمت جلوگیری نماید. در این جا، مانی از این نظریه‌ی ستاره‌شناسان بهره گرفته که می‌گوید سیارات و برج‌ها مذکر یا مؤنث‌اند. رک. بطلمیوس، تترابیلوس، کتاب نخست، فصل‌های ۱۲ و ۱۶.

۲۲- wyšprkr: لزوماً اسم خاص نیست (چنانکه در BBB، ص ۶۰، فرض شده است)، بلکه لقبی است برای روح‌زنده (مهرایزد). ممکن است به معنی «جهان‌آفرین» نیز باشد. مهرایزد و مادر زندگی پس از آفرینش جهان، آن «پیام‌آور ایزدی» را که سرشت و موقعیت آن‌ها در جهان خدایان مانوی غیر قابل توجیه است، در برابر ایزد دیگری قرار می‌دهند که در ویرایش متن، آن را مرزید (شهریار افتخار) یا دهب (نگهدارنده‌ی شکوه) پنداشته‌ام (و تا حدودی ایزد نخست را ترجیح می‌دهم). والت اسمیت ولتس در Man. Dogm., 510 خاطرنشان کرده‌اند که شق دوم در خور بررسی نیست. به هر حال، اگر

کسی این متن را واژه به واژه برگرداند، به آسانی می بینید که منظور، هجد (نگهدارنده‌ی شکوه) است و نه ایزد دیگر. در جمله‌ی «آن ایزدی» که بالای آن آسمان می ایستد و سر [ها]ی آن ایزدان را نگه می دارد، منظور از «آن ایزدان» قریب به اتفاق، اهرسپندان یا عناصر [روشنی] است. اگر جمله‌ی فوق درست فهمیده شود، یادآور عبارت منت اگوستین در رساله در رد فلوست، ج پانزده، ص ۵، است.

۲۳- مهرایزد و مادر زندگی.

۲۴- آسمان هفتم در واقع، هفتمین آسمان از جانب پایین است، جایی که مزید (شهریار افتخار) فرمانروای هفت آسمان پایینی است، سه آسمان بالایی در قلمرو هجد (نگهدارنده‌ی شکوه) هستند. گاه تخت او در آسمان سوم قرار دارد و در واقع، سومین آسمان از بالا است. مانی در این جا دچار اشتباه کوچکی شده، یعنی اعداد ترتیبی را با اعداد عادی یکی گرفته است (۳-۷-۱۰)، اما هفتمین از پایین، در واقع چهارمین از بالا به حساب می آید. از آن جایی که این اشتباه از نوعی است که پژوهندگان نوین ما را در پرداختن به گاه شماری نیز ممکن است به اشتباه بیاندازد، پس نباید بر مانی چندان سخت گرفت.

۲۵- یعنی قطب شمال. ریشه‌های منطقه البروج از این «سوراخ» می گذرند و به «چرخ برتر» متصل اند که در برابر مرزید (شهریار افتخار) در آسمان هفتم قرار دارد.

۲۶- دست نوشته‌ی دیگری (M98, R3-6) توصیف آسمان را این گونه به پایان می برد: «و آن‌ها (مهرایزد و مادر زندگی) آن منطقه البروج را از پایین ترین آسمان آویزان کردند و با فراخواندن آن باعث شدند که بی وقفه به گردش درآید. آن‌ها دو فرشته بر آن گماردند، یکی نر و دیگری ماده». توصیف آفرینش آسمان‌ها در این دست نوشته با همین واژه‌ها پایان می پذیرد. این عبارت با واپسین واژه‌های قطعه‌ی فوق هماهنگ است. بنابراین، با اطمینان می توانیم بگوییم که توصیف آسمان‌ها در این متن - به جز دو یا سه واژه - کامل است.

۲۷- M363: پاره‌ای از کتاب کوان (غولان) است که بخش هایی از آن به چند زبان بازمانده است. رک.

Henning, BSOAS., 1943, pp. 70-71; Acta Iranica 15, p. 133-34.

پ. متون قبطی

(۵۷)

انسان نخستین (هرمزد یغ) و فرزندان او^۱

[قبطی]

فرزندان... آن متعالی ترین، که گرامی داشته می شوند، فرزندان...

پرستاران سرزمین روشنی.

مادری که همه ی آن ها را زاد، والدین همه ی زندگان،

نخستین زره خداوند...

رسید و نیروی متخاصم را نابود کرد.

آن جنگجو، فرد نیرومند بس کنش مند

که با زورش سرکشی ها را رام کرده،

پدر ما، انسان نخستین (هرمزد یغ) شکوهمند

که پیروزی و تاج گل او خجسته است.

... کل زمین... پیروزی...

... آن ها مستحکم بنا شده اند.

آن آفریده ی نیکو، معمار بزرگ (بام ایزد)، نخستین...

... به اثون جدید، برای شکل بخشیدن آن

.....

..... و همه‌ی خویشاوند [ان] او، منکوب کننده‌ی همه‌ی فرزندان مغاک،
منجی راهنمای ما از آغاز؛

روح زنده (مهر ایزد)، نخستین «دست راست ما».
نگهدارنده‌ی شکوه^۲ (دهبد) در بلندای آسمان‌ها، که میان آن‌ها است
که سرگردانند (؟) و [میان] آن‌ها که مستقراند. دهمین که...
... که کیهان را در هوا نگه می‌دارد، [و] کیهان را نگاهبانی می‌کند.
شهریار افتخار^۳ (مرزید) آن ایزد نیرومند،
که در آسمان هفتم است، دیوان را داوری می‌کند،
آفریده‌های مغاک (؟) را.

برای او آواز سر دهیم، او را بستاییم.
الماس نور (ویسید)^۴ منکوب نشده،
کسی که بر پای‌ی (؟) لرزان زمین گام برمی‌دارد...
..... که در میان جهان‌ها قرار گرفته است (؟)
شهریار شکوه^۵ (زندبد)، مشاور مقدس، که در مغاک (؟) می‌گرداند (؟)
سه چرخ را، آن [چرخ] باد، [چرخ] آب، و آن آتش زنده،
زره پدر ما، انسان نخستین (هرمزد یغ).
اطلس (مانبد)^۶، آن گران باریز بزرگ، که گام برمی‌دارد بر...
با کف پاهایش، با دست‌هایش زمین‌ها را نگه می‌دارد،
و بار آفرینش‌ها را حمل می‌کند.

ماه که خواب به چشمش راه ندارد،
خورشید که فراز می‌کشد
آنچه را که تصفیه شده است،
مهر و همانندی تصویر پدر [بزرگی]،
نشان شادی، پیروزی، سرافراز.
عیسی، طیب مجروحان، منجی جان‌های زنده،
راهی که سرگردانان جست و جو می‌کنند،

در گنج زندگان.
 آن دختر محبوب پدر،
 خجسته دوشیزه‌ی روشنی^۷ (؟) که با زیبایی وصف ناپذیرش
 نیروهایی که سرشار از... [پلیدی اند] شرمسار می کند
 قهرمان، هدیه‌ی پدر ما (؟)
 سوم (نریسه ایزد)^۸ که مستقر شده است از آن هنگام که...

(۵۸)

قلمرو نور و تاریکی و نبرد آنان^۹

[اقطی]

هنگامی که روح القدس آمد، بر ما آشکار کرد
 راه حقیقت را و به ما آموخت که دو گوهر هست
 گوهر نور و آن تاریکی،
 [که] از آغاز از یکدیگر جدا بوده اند.
 از سویی، قلمرو نور شامل پنج بزرگی بود

و آنان عبارت اند از: پدر و دوازده اثون،

و اثون اثون ها، هوای زنده،

و سرزمین روشنی،

روح بزرگ در آن ها می دمد،

با نور خود آن ها را تغذیه می کند.

اما قلمرو تاریکی شامل پنج مخزن است

که عبارت اند از دود و آتش و

باد و آب و تیرگی،

آنان را عزمی راسخ است^{۱۰}،

عز می که آنان را به حرکت درآورده، تحریکشان می کند (؟)
تا با یکدیگر به نبرد برخیزند.

اکنون همین که آنان با یکدیگر نبرد می کنند
جرئت کرده اند که در سرزمین روشنی به تکاپو درآیند،
با این اندیشه که بتوانند آن را فتح کنند.

اما نمی دانند که به هرچه که دست می زنند،
آن چیز بر سرشان خراب خواهد شد،
اما گروه بسیاری از فرشتگان در سرزمین روشنی بودند
که قدرت پیشروی داشتند تا دشمن پدر [بزرگی] را نابود کنند.

کسی که خوشبختانه با کلامش،
سرکوب می کند طغیان های [کسانی] را
که می خواهند خود را به جایی فراز کشند
که رفیع تر از آنان است
چونان شبانی که شیری ببیند
که برای نابودی گله اش می آید: چه، او نیرنگ آغاز می کند
و بره ای را گرفته، آن را به عنوان دام (تله) به کار می گیرد
تا آن [شیر] را دستگیر کند:
زیرا با یک بره ی تنها همه ی گله اش را نجات می دهد.
پس از این کارها، به درمان آن بره می پردازد
زیرا به دست شیر زخمی شده است:

چنین است راه پدر که فرزند برومندش را گسیل داشت،
و او از خویشتن دوشیزه ی خود را هستی بخشید
[که] به پنج نیرو مجهز شده است،

تا بتواند بر ضد پنج مفاک تاریکی نبرد کند.
هنگامی که نگاهبان (؟) در مرزهای روشنی ایستاد،

او دوشیزه‌ی خود را - که از روح اوست - بدان‌ها نشان داد،
آنان در مفاک خویش به جنبش افتادند،
[و] خواستند خویشتن را بر او فراز کشند، دهانشان را گشودند
و خواستند که او را ببلعند.
او قدرت [دوشیزه] را به سرعت در دست گرفت و او را بر آن‌ها گستراند،

همانند تور بر ماهیان، او (دوشیزه) را چون باران بر آنان فرو باراند
همانند ابرهای پاک باران خیز،
خود را چون بارقه‌ی تیز تک در آن‌ها فرو کرد،
در اندام‌های درونی آن‌ها خزید،
همه‌ی آن‌ها را به بند کرد،
[در حالی که] آن‌ها از آن بی‌خبر بودند.

هنگامی که انسان نخستین (هرمز دیغ) به جنگ خود (پایان داد؟)
پدر، دومین فرزندش^{۱۱} را فرستاد.
او آمد و برادرش را یاری داد تا از مفاک بیرون آید،
او این جهان را از روی آمیزه‌ای بساخت
که از نور و تاریکی پدید آمده بود.
او همه‌ی نیروهای مفاک را در ده آسمان و
هشت زمین گستراند؛

او زمانی آن‌ها را در این جهان بست،
و جهان را برای همه‌ی نیروهای تاریکی به زندان مبدل کرد
تا برای روح (نور) بلعیده شده توسط آنان
مجال تصفیه (آزادسازی نور) باشد.

خورشید و ماه را مستقر کرد، آن‌ها را در بالا ایستاند،
تا روح را تصفیه کنند.
آنان روزانه بخش پالوده شده‌ی [نور] را فراز می‌کشند،
اما آن پاره‌هایی را که پاک می‌کنند
... آمیخته (؟)، آن را
به بالا و پایین می‌کشند.

این جهان کامل به مدت یک فصل، مستحکم می‌ایستد،
بنای بزرگی بیرون از این جهان ساخته می‌شود.
چون سازنده آن را به پایان برد،
همه‌ی جهان تحلیل رفته و به آتش کشیده خواهد شد
و آتش آن را ذوب خواهد کرد.

(۵۹)

فریب آدم و حوا^{۱۲}

[قطعی]

هنگامی که آدم و حوا آفریده شدند
و در بهشت نهاده شدند،
چه کسی بود که فرمان داد:
«از آن درخت مخورید»
تا آنان نتوانند خوب را از بد تشخیص دهند؟
دیگری بر ضد او جنگید
و آنان را واداشت که از آن درخت بخورند.

او در کتاب قانون^{۱۳} فریاد می‌زند [و] می‌گوید: من خدا هستم...

هیچ خوشه (؟) ای از درخت نمی افتد بی آن که خداوند متعال [از آن آگاه باشد]،
 افتادن در دام، نه برای... در یک شهر،
 پس چه کسی آدم را گمراه کرد و منجی را به صلیب کشید؟

(۶۰)

ایزدان آفرینش مانوی^{۱۴}

[قبلی]

پدر بزرگی
 پادشاه شکوهمند،
 خورشیدی که در ائونها (پاره های مینوی) اوست.
 پادشاه تاجدار.
 پدر همه ی نژاد [ها] ی ما
 ایزد همه ی ایزدان.
 درخت نیک،
 که میوه ی بد نداده است.
 پدری که فرزندان او بسیاراند.
 نگاهبانی که برج خویش را پاس می دهد.
 شبان بی خواب.
 مسکننداری که مست نیست.
 پادشاه، ایزد راستی
 پوشنده ی تاج محو نشدنی.
 اورنگ او سقوط نمی کند.
 دوازده شاهزاده ی او.
 دیهیم پر آوازه ی پدر.
 دوازده دیوار مستحکم او.

دوازده ائون او.

ائون ائون ها.

نگاه دارنده ی سرزمین روشنی.

هوای شهر^{۱۵} ما.

روشنی خجسته.

مائده ی سرزمین روشنی.

.....

.....

مادر زندگی

.....نور.

.....

جنگجوی بزرگ.

زره نورانی آنها

...سرزمین او.

پدر ما، انسان نخستین (هرمزد بیغ)

سرور ثروت.

...زره روشنی.

.....

آنها که دشمنان را دور کردند.

دوشیزه ی روشنی،

که آتش زنده است.

.....

.....

دختر محبوب او.

..... پدرش،

که برای برادرانش جان سپرد.

برادرش، باد زنده^{۱۶}

یاری دهنده‌ی دوّم.
عنصر سوّم،
که آب زنده است،
پاک کننده‌ی (؟) برادرانش.

.....

یاری دهنده‌ی برادرانش.
عنصر پنجم،
که هوای زنده است.
نخستین زاده‌ی پدرش.
زره‌ای که زنگ زده نشد
جامه‌ای که آلوده نگردد
که بر بدن است... انسان.

...

معبد او که...
که او تحلیل برد و...
هوش^{۱۷} و خرد^{۱۸} او
اندیشه^{۱۹} و رایزنی^{۲۰} او.
قصد خردمندانه‌ی او.
تمامی گروهی که گرد هم آمدند.
سپاهی که جنگ کرد.
منجیان قلمرو سلطنت.
دارندگان دیهیم‌ها در جنگ.
تکمیل کننده‌ی اراده‌ی پدر.

.....

آنان که صاحب...
دومین تجلی.
محبوب روشنی‌ها.

محبوب فرشتگان.
بخشنده‌ی دیهیم‌ها به...
مقدر کننده‌ی همه چیز.
فرزندی که به وجود آورده است،
«معمار بزرگ»^{۲۱} است.
سازنده‌ی اثون نو (بهشت نو)
دارای آثار فناپذیر،
ساختمان‌های ویران‌ناپذیر.
نخستین سازندگان
آن.....

نخستین..... ما
یاری دهنده (؟).....
سرزمین تاریکی.
او که.....

نخستین خروش مقدس،
که خروش بزرگ^{۲۲} است
..... روح زنده (مهرایزد)

..... به مردان.
..... در جنگ.
..... تاریکی.

نیز آشکار گردد (؟)
گرد آورنده‌ی لشکرها.

دومین خروش مقدس
که شنود بزرگ^{۲۳} است.

شادی (؟) انسان نخستین (هرمز دیغ)،
که..... در سرزمین تاریکی.
..... آزرده.

که به روح زنده (مهرایزد)

نخستین در مفاک.

کسی که از فراز آمد.

نیایش (؟) بزرگ روح زنده

..... برج بانان،

آنان که دشمن را نگاهبانی می کنند.

آن [نگهدارنده ی شکوه (دهبد)]

که در آسمان دهم است،

که زنجیره ی کیهان را نگه می دارد،

سپیده در دست های اوست.

چرخ نورچهر او

ایزدان و فرشتگان او.

دومین فرزند روشنی.

شهریار افتخار^{۲۴} (مرزید)

که است

که در آسمان هفتم است،

که ریشه ی روشنی (؟) را می پاید.

ایزدان و فرشتگان او.

سومین نگاهبان،

الماس نور^{۲۵} (ویسبد)،

که دوزخ^{۲۶} را منکوب می کند.

.....

ایزدان و فرشتگان او.

چهارمین فرزند روشنی،

که شهریار شکوه^{۲۷} (زندبد)

او که

که «سه چرخ» را می گرداند.

.....

ایزدان و فرشتگان او.
برادر او نیز کنار اوست.
پنجمین فرزند روشنی.
آن قهرمان قوی دل.
اطلس^{۲۸} (مانبد) گرانبار،
که سنگینی کیهان را بر دوش می کشد.
سه ستون شکوهمند او...
پنج گنبد مقدس او.
ایزدان و فرشتگان او.
سومین تجلی:
پیامبر سوم^{۲۹} (نریسه ایزد)
دومین بزرگی
شهریاری که در این جهان است.
ایزد در جایگاه ایزد.
هیأت ایزد راستی.
دوازده دوشیزه ی او.
دوازده پلکان او.
آن... که برای او آواز سر می دهد.

....

....

نخستین حواریون.
..... آنان که تن گوشتی (مادی) دارند
آشنای محبوب

....

.... پدر روشنی ها.
جامه ی اثون ها (قلمرو مینویی)

زره ایزدان.
 او که می جنگد با آن هایی که می جنگند.
 او که شادی می کند با آنان که شادی می کنند.
 آشنا (؟) ی محبوب.
 دیوارهایی که بخش بخش نشده اند،
 که مرز کیهان را نگه می دارد.
 میوه های محبوب.
 نیز فرزندی که در میان آنان است،
 که اندیشه ی روشنی است
 نیز فرزند آن پیامبر^{۳۰}
 ستون شکوه (ستون روشنی)
 که عبارت است از انسان کامل
 تصویر آن...
 تعمیر زندگی.
 جایگاه تطهیر ارواح.
 لنگرگاه آن ها، که در ریاست.
 آن قوی دل که جهان ها را بر دوش دارد.
 پنج او
 پنج فرزند او^{۳۱}
 خروش و شنود^{۳۲}
 که در آسمان ها هستند.
 ناوهایی که در بالا رانده می شوند.
 اردوگاه های آنان که نگاهبانی می دهند.
 برج های ایزدان.
 پایه.
 مقدس.
 راستکار.

.....زندگی.

.....داوران.

.....

.....

سکاندار روشنی او (؟)

فرشتگان شفقت.

دروازه‌های آنان که...

آن..... روشنی.

ودیع‌ی آن‌ها، که در بالا است.

داور روان‌ها.

.....شهروند.....

(۶۱)

نبرد انسان نخستین (هرمز دیغ)^{۳۳}

[قطعی]

نبرد انسان نخستین (هرمز دیغ).

پیروزی ما (؟) بر دشمن.

دومین.....^{۳۴}

آمدن روح زنده (مهرایزد).

اندیشه‌ی (؟) فرشته‌ی ما

..... بلندی (؟).

.....

.....

.....

راستکاری او.

نخستین (؟) آن

....

هفتاد - او

فرستادگان.

گزیده‌ی او....

...روح شکیبایی^{۳۵} نزد ما می‌آید.

بگذار شکیبایی شکبیا باشد و بگذار ما تحمل کنیم آنچه را که ممکن است
...شکیبایی.

...انسان نخستین (هرمز دیغ)، او به نبرد گسیل شد،

و [روح] شکیبایی نزد او آمد.

او سرزمین روشنی را پشت سر نهاد، به سرزمین تاریکی رفت

و [روح] شکیبایی نزد او آمد.

او افراد خود را پشت سر گذاشت و برون رفت، به دشت (؟)

...و [روح] شکیبایی نزد او آمد.

... (؟) ایزدان، او به حوزه‌ی انسان خواران آمد.

شکیبایی.

...در میانه...، او آمد تا این که شاید...

شکیبایی.

فرشتگان، او آمد به... دزدان (؟)

شکیبایی.

...آورد (؟) آن‌ها را، او به آنان همانند جانوران غذا داد.

شکیبایی.

...آنان در حالی که می‌دانستند که به درد سر خواهند افتاد.

شکیبایی.

...نه (؟) نیازی که به آنان رو کرده باشد.

شکیبایی.

...به آزدن تا این که آنان نجات دادند آن...

شکیبایی.

... نیز افرادی شکیبایند در این زمان.

بگذار...

پنج گرانباری که بار دشمن را نگه می دارند.

شکیبایی.

آنان پنج فرزند پدر، روح زنده (مهرایزد) هستند.

شکیبایی.

... که تحمل می کنند، که از بلندا به ژرفا فرو می آیند.

شکیبایی.

.... ناظران که..... زندان.

شکیبایی.

با وجود این، آنان خسته نشدند.....؟

پدر خودش نیز که خاموش است.....

دومین انسان، آدم، افتاد به.....

سیتیل^{۳۶} (شیث) نیز، فرزندش، شکیبایی اش بسیار است.

.... هفتاد و سه سال.....

اینوش^{۳۷} نیز و نوح، شم^{۳۸}.....

راستکارانی که در آتش سوختند، آنان شکیبایی ورزیدند (؟).

گروهی که محو شدند - چهار هزار...

خنوخ^{۳۹} نیز، خردمندان^{۴۰}، تجاوزگرانی (؟) که بودند...

همه ی مقدسانی که این دردها را متحمل شده اند...

(۶۲)

گفت و گوی میان منجی و روح^{۴۱}

[قبلی]

«ای روح مقدس، آزاده و مشهور!»

شکوه و افتخار خویشاوندان تو بزرگ است.
اگر قلبت را استوار داری و این نبرد را به پایانبری،
اگر بمیری زنده خواهی بود،
اگر فروتنی کنی، تجلیل خواهی شد.»

«آه ای پدر من، ایزدم، منجی ام، شهریارم!
قهرمان تو خواهم بود، خود رهسپار شده، خواهم جنگید.»

«آه ای دوشیزه ام، محبوبم، ای آتش زنده!
اگر نگاهیانی ام کنی، خود را نثار تو خواهم کرد.»

«کالبدم را برای تن تو به مرگ خواهم سپرد
و زیبایی لطیف (?) خویش را نثار زیبایی تو خواهم کرد.»

.....
..... که جست و جو می کند... تغییر می دهند...
..... زیرا من فرو رفته ام تا...
.....

پس چه می کنم...؟
آنان را برون راندم...
«آیا نشنیده ای که تو
..... شده ای؟

تو میوه های کور کننده اش را چشیده ای،
[اما] بینایی ات را از دست نداده ای.»

«نمی خواهم سرزنش کنم، تو در خور سرزنش نیستی،
چه این تخطی است که خدایان از آن شکایت کرده اند.»

«زهر این مار پراکنده می‌شود...
افسونگری کرده‌ام تا زهر آن را بیرون کشم (؟)»

«هر در دسری را آزمودم، چیزی ضرورتاً از این گوشت نیافتم.
ابری از تاریکی است که اندیشه‌ام را محو می‌کند.»

«تو انجام دادی... اگر پیش نرفته بودی (؟) ...
این اندیشه که: پس در دوزخ چه می‌کردی...»

«تو آن‌جا پیش من بودی [و] از من محافظت می‌کردی،
نیرومند می‌نمودی تا نبردم را به پایان برم.»

«... ای روح، ای زمزمه‌گر پوچی (؟) ! همه‌ی مصیبت‌ها را
تحمل کرده‌ای، من با توام، آن‌ها را به جان می‌پذیرم.»

«چه کنم با این شیری که همیشه می‌غرد؟
چه کنم با این مار هفت سر؟
«خوشتن را به روزه افکن
مگر این شیر را خفه کنی: هان ای بکارت!
بکش این مار را!»

«آه ای پدرم، ایزدم!
ای پیروزی بخشنده به آنان که از آن‌ها اویند! ۴۲
بیخش این دیهیم‌ها را،
چه من نیز در این نبرد رنج برده‌ام.»

(۶۳)

انسان نخستین (هرمز دیغ) در

سرزمین تاریکی به پیروزی دست می‌یابد^{۴۳}

[قطعه]

آفریده‌ی تاریکی، این بدن است که فرا پوشیده‌ایم:

روحی که در آن [محبوس] است، انسان نخستین (هرمز دیغ) است.

انسان نخستین (هرمز دیغ) که در سرزمین تاریکی به پیروزی دست یافت.

او امروز نیز در کالبد مرگ، پیروز خواهد بود.

روح زنده (مهرایزد) که به انسان نخستین یاری کرد.

او نیز امروز روح فارقلیط است.^{۴۴}

.....

خورشید و ماه و انسان کامل، - این [هر] سه نیرو

معبد کیهان بزرگ (عالم اکبر) اند.

عیسی، دوشیزه‌ی [روشنی]، و اندیشه (بهمن بزرگ) که در میان آن‌هاست،

این هر سه نیرو معبد کیهان کوچک (عالم اصغر) اند.

قلمرو آسمان‌ها، - بنگر! در ماست، بنگر!

برون از ماست؛ اگر بدان ایمان آوریم،

برای همیشه در آن خواهیم زیست.

(۶۴)

تقدس ۵۱ و پنج عنصر یا

فرزندان انسان نخستین (هرمز دیغ)^{۴۵}

[قطعه]

... چه آن شهر یاری (قلمرو) در واژه‌ها نیست...

او که کلام را زیبا می‌سازد.
 آنان (۹) پنج واژه را در دل زمزمه می‌کنند...
 ده هزار در زبان و دهان.
 زیرا [شمار] درختان در بهشت [۵] است...
 آنان وارد شدند، آنان با آن «داماد»، فرمانروایی کردند.
 فرمان‌هایی که خداوند راند پنج تا است، آن پنج [فرمانی]...
 که در آیین خود مقرر داشت.
 روح القدس که در پنج... می‌آید، روح آن را خواهد پذیرفت
 که با پنج عضو پذیرایش می‌شود.
 آن پنج عنصر^{۶۶} فرزندان انسان نخستین (هرمز دیغ) اند،
 پنج عنصر^{۶۷}، فرزندان روح زنده (مهرایزد) اند.
 خورشید و ماه در پنج دیوار مستقر شدند.
 بزرگی‌هایی که از ازل وجود دارند، پنج‌اند.
 پس هر چیزی در پنج... مستقر شد: اگر ما خود را...
 در خواهیم یافت که آنان یک روح منفرد شده‌اند.

(۶۵)

درباره‌ی پدر [بزرگی] و همه‌ی
 ائون‌ها (نیروهای ازلی) او و آشفتن دشمن^{۶۸}
 [قبلی]

... پدر من، آن روشنی شاد،
 روشنی شاد و شکوهمند: او فرا خواند
 ائون‌های روشنی را، آنان را به شادی بزرگ خود گماشت.
 ائون‌های صلح را فرا خواند،
 که هیچ کاستی و خردی در آن‌ها نیست.

او اثون‌های نور را فرا خواند،
 فرزندان‌ش را پیش خواند و آن‌ها را فراز برد.
 اثون‌های صلح را فرا خواند
 گنج‌هایش را پیش خواند و آن‌ها را فراز برد.
 اثون‌های آسودگی را فرا خواند،
 فرشتگان‌ش را پیش خواند
 و آن‌ها را فراز برد.
 جایگاه حیات را مستقر کرد
 و تصاویر زنده را در آن‌ها فراز برد،
 تصاویر زنده را در آن‌ها فراز برد،
 که هرگز نابود نمی‌شوند.
 ابرهای روشنی را فرا خواند،
 شب‌نم (؟) و حیات را فرو باراند،
 آتش مقدس را پیش خواند،
 که سوزش مطبوعی [از خود بیرون] می‌دهد.
 او باد و هوا را فرا خواند
 که نفس زندگی را می‌دمند.
 کوه‌های مقدس را فرا خواند
 که ریشه‌های خوشبو را فراز می‌فرستند.
 آنان همه سازگار و هماهنگ‌اند،
 در آنان هیچ کاستی و خردی نیست،
 آنان شادی می‌کنند و در این شکوه (؟) شادند،
 کامل [و] پایدار در جاودانگی.
 نمی‌دانم فرزند بدی^{۴۹} در کجا آن‌ها را دید.
 برخاست در حالی که می‌گفت:
 بُود آیا که مانند آن‌ها باشم؟
 فرزند بدی در کجا آن‌ها را دید؟

او برخاست در حالی که می گفت:

بود آیا که مانند آن‌ها باشم؟

فرزند بدی در کجا آن‌ها را دید -

فرد بیچاره‌ای که هیچ ندارد،

نه ثروتی در گنج‌خانه‌ی او،

نه جاودانگی در چنگ او،

نه ثروتی در گنج‌خانه‌اش.

او برخاست در حالی که می گفت:

بود آیا که مانند آن‌ها باشم؟

دست هفت همراه و دوازده یاری دهنده‌اش را گرفت

دست هفت همراهش را گرفت [و] رفت،

لحظه‌ای (؟) به آن‌ها نگریست (؟)

تا اگر چیزی به ناگزیر سقوط کند یا فرو افتد،

بتواند کسی مانند آن‌ها باشد.

پس پدر بزرگی (؟) گام نخست را برداشت،

همه‌ی فرشتگانش را نیرومند کرد و گفت:

«همه‌ی شما گرد هم آیید

و خود را در برابر چشم آن بد - که به بالا نگریسته است -

نگاهبانی کنید!»

یکی از فرزندان نور

از بالا نگریست و او را دید؛ به برادران ثروتمندش گفت:

«آه ای برادران من، ای فرزندان روشنی!

که در شما هیچ کاستی و خردی نیست؛

من به درون مفاک نگاه کردم، آن بد را دیدم،

فرزند بدی را، آن بد را دیدم،

فرزند بدی را، که می‌خواست جنگ برپا کند.

من هفت همراه و دوازده وزیرش را نیز دیدم.

چادر برپا شده را دیدم
 [و] آتشی که در میانه‌ی آن شعله‌ور شده بود؛
 من آن بدبخت‌های (؟) بینوا را در دسترس دیدم،
 [که] در اندیشه‌ی برپا کردن جنگ بودند.
 زره خون‌آشام آن‌ها را دیدم که آماده‌ی برپایی جنگ بود،
 دام‌ها را دیدم که نهاده شده و تورها که پهن گردیده و گسترده بود،
 تا پرنده‌ای که مقدر است بیاید
 باشد که دستگیر شود... تا (؟) نتواند از آنان بگریزد.
 آنان را [دیدم] که لمیده بودند
 و می‌دزدیده سر می‌کشیدند [و] گوشت دزدیده می‌خوردند.
 آن [جهان‌؟] کوچک ماه‌هایش را سپری کرد تا این که (؟) او...
 او که در میان آن فراز رفته‌ها کوچک است؛
 خود را مسلح کرد و گرده‌هایش را محکم کرد،
 فرزند روشنی‌ها و ثروت‌ها خود را مسلح نمود
 و گرده‌هایش را محکم کرد، خم شد و به مغاک فرو رفت،
 خم شد، به میان آن‌ها رفت که ممکن بود با او به جنگ درآیند،
 او فرزند بدی را خوار کرد
 و هفت همراه و دوازده وزیرش را،
 چادرشان را ریشه‌کن کرد و فرو افکند،
 آتش سوزان آن‌ها را خاموش کرد،
 بیچارگان (؟) بینوا را که در دست [رس] (؟) بودند، دستگیر کرد،
 با این اندیشه که جنگ برپا کند،
 زره خون‌آشام آن‌ها را ربود،
 که مهبای برپایی جنگ شده بود،
 دام‌های گسترده‌شان را پاره کرد
 تورهای پهن شده‌شان را نیز درید،
 گذاشت که ماهیان به دریای خود فرو روند،

گذاشت که پرندگان به هوا روند،
 گذاشت که پرندگان به هوا روند،
 گذاشت که گوسپندان به آغل (۹) روند،
 ثروتش را [در پوششی] پیچید و آن را برداشت،
 [و] به سرزمین آسودگی برد، تا آن موجودات زنده [آن را] بردارند.
 پس نجات یافت.
 آنان دوباره بدان [جا] که از آن اوست، برخواهند گشت.

(۶۶)

درباره‌ی انسان نخستین (هرمز دین):

آن موجود ازلی^{۵۰}

[قبلی]

کشتی ای که نه آن سپیده [و] ریسمان‌های نور بر آن است،
 سکانداران آن شکوهمندانند،
 ملوانانش سپیده را فرا پوشیده‌اند،
 آنان که
 گنج آن [ایزد] مقتدر را می‌آورند
 که روی آن [کشتی] است
 [و] بی اندازه و بی شمار [است]
 [و] از ثروت موجودات زنده که هرگز شمارش‌مند نیست،
 انباشته شده است.
 نمی‌دانم فرزندی بدی در کجا آن را دید،
 او دزدان را گرد آورد و آنان را به سوی آن (۹) گسیل داشت،
 دزدان به کشتی در افتادند [و] آن را به میانه‌ی دریا کشیدند،
 سکانداران را زخمی کردند،

آنان که معتمد گنج بودند، به خطر افتادند،
 آنان گنج آن [ایزد] مقتدر را ربودند
 که بی اندازه و بی شمار است،
 آنان ثروت موجودات زنده را دزدیدند
 که هرگز شمارش پذیر نیست،
 گنجی که آنان از آن [کشتی] ربودند،
 آن را در جهان های خود گسترده و پراکندند،
 ریشه ها و چمن های خوشبو را گرفته
 و آن ها را در سرزمین خود کاشتند، [و] آن را پر کردند،
 آنان باقوت ها و گوهرها را گرفتند
 و بر آسمان خود میخکوب کردند،
 گرسنگان خوردند و سیر شدند، یک... به خاک افتادگان را گرفت،
 برهنگان آن ها را جامه ی خود کردند
 آنان دیهیم ها را بر سر نهادند، بینوایان غنی شدند
 و به چیزهایی که از ایشان نبود، مباحثات می کنند.
 پس به آن [ایزد] مقتدر گزارش رسید (؟)
 که کشتی اش به توفان (؟) برخورد کرده است
 و سکاندارانش مجروح شده اند و آنان که معتمد گنج بودند
 به خطر افتادند. او فرستاده ای را فرا خواند،
 مخزن حیات، که [همان] اندیشه ^{۵۱} است،
 او فرستاده ای را فرا خواند
 و او را به آن کشتی گسیل کرد،
 [در حالی که می گفت]:
 «برو بدان جا، بدان سو که باد کشتی را برده است،
 کشتی را بکش و آن را بدین جا فراز آر،
 سکاندارانش را پاس دار،
 آنان را که معتمد گنج بودند فراز آر،

سرزمین آن‌ها را با بیل بکن
 و ریشه‌های خوشبو را بالا ببر،
 نابود و واژگون کن آسمان آن‌ها را
 و گورها و یاقوت‌ها را فرو افکن،
 همه‌ی گنج [ها]ی آن [ایزد] مقتدر را گرد آور
 و بر کشتی گذار، آنان را رسوا کن، بینوایانی را که
 به چیزهایی که از آتشان نیست مباحثات می‌کنند،
 راستکاران را یاری ده و درختان خود را در جهان بکار
 راستکاران خود را فراز آر
 تا شاید آن بخش تقطیر (تطهیر) شده‌ی [نور] به بالا فرستاده شود،
 آن گاه او بی‌درنگ خود را مسلح کرد و کمربندهایش را بست،
 خم شد و به کشتی فرود آمد،
 سکاندارانش را پاس داشت، مؤمنان آن [کشتی] را یاری کرد،
 سرزمین آن‌ها (دزدان اهریمنی) را با بیل کند،
 ریشه‌های خوشبو را گسیخت
 و آن‌ها را گرفت، آسمان آن‌ها را نابود کرد،
 یاقوت‌ها و گورها را فرو انداخت:
 آن‌ها را رسوا کرد، آن بینوایان را،
 دیهیم را از سرشان فرو افکند: به راستکارانش یاری داد،
 گیاهانش را در جهان کاشت: راستکاران را فراز برد
 تا همه‌ی بخش [ها]ی تقطیر (تطهیر) شده بتواند به بالا فرستاده شود:
 کشتی را نیرومند کرد و موج‌شکن بر آن نصب نمود و آن را بالا کشید
 همچون ارمغانی برای آن [ایزد] مقتدر،
 آن را فراز کشید،
 همچون ارمغانی برای آن
 [ایزد] مقتدر
 ... سرزمین نور.

کشتی را پیش فرستاد،
سکاندارانش بدان [کشتی در آمدند]
که از آن آنان بود.

(۶۷)

درباره‌ی انسان نخستین (هرمز دیغ)
آن که از جلیپای نور [است]^{۵۲}
[قبلی]

جوان غرید و در مغاک‌ی که در ته جهان مردگان^{۵۳} است گریست،
جوان غرید و گریست، فریادش.... فراز:
«آیا نشنیده‌ای، ای روشنی بزرگ،
آیا هیچ کس شما را... [آگاه؟] نکرده که جهان مردگان آشفته و دگرگون
شده است
و آن [ساکنان] مغاک بر آنان دست یازیده‌اند؟
آن دیوان نر که شورش کرده‌اند، زره خویش را بر ضد من به کار
گرفته‌اند،
آن دیوان ماده^{۵۴}، دوشیزگان شرم، نیزه‌های خود را فراز گرفته‌اند،
دیوان بویناک و پلید
آماده‌ی جنگ با من شده‌اند.»
هنگامی که آن مقتدر شنید، آن گاه که مطلب را به او گفتند،
او فرستاده‌ای را فرا خواند، الماس نور (ویسید) را،
آن سخت دل، سرکوبگر شورش‌ها، [در حالی که می گفت]:
«فرو شو، برو، ای الماس [نور]! آن جوان را دست گیر!
آن جوان را که در ته مغاک و در ته دوزخ است، دست گیر!
دیوان را - زنجیر برپایشان افکن،

دروجان را - آهن به دست هایشان افکن،
 شیاطین بویناک و پلید را
 بگذار که گردنشان زیر گریبان بشکنند،
 دیوانی را که شورش کرده‌اند،
 در زیر کوهستان تیره بر بند!
 آن جوان را که در زیر مغاک و در پایین جهان مردگان است،
 نیرومند کن و مشوق او باش،
 آن جوان را نیروبخش و مشوق او باش و برو،
 و در برابر پدر فراز آی!
 الماس [نور] (ویسبد) خویشتن را مسلح کرد و فرو تاخت.
 آن جوان را دست گرفت.
 آن جوان را در زیر مغاک دوزخ فرو دست یاری کرد،
 به پای دیوان زنجیر افکند،
 به دست دروجان آهن افکند،
 گردن شیاطین بویناک و پلید را زیر گریبان درهم شکست،
 دیوانی را نیز که سر به شورش برداشته بودند،
 در زیر کوهستان تیره به بند کشید:
 آن جوان را که در زیر مغاک جهان مردگان فرو دست بود،
 نیرو بخشید و تشویق کرد،
 آن جوان را نیرو داد و تشویق نمود:
 [فرو ریخت] و سوی پدر فراز آمد،
 پدر گفت، «درود بر تو باد!»
 باشندگان ثروتمند نور گفتند: «درود و ستایش (?)»
 آیا تو درود و ستایش (?) را خواهی پذیرفت،
 آه، ای جوان، برای تو آسودگی یافته [شده] است،
 [ای] موجود کوچک!

(۶۸)

درباره‌ی روح زنده (مهرایزد)^{۵۵}

[قبطنی]

پوشیده شدم، چنان که ایستادم، با جامه‌ای بی لکه،
جامه‌ای بی لکه، در جایی که هیچ کمی و کاستی نبود.
زندگان فریاد مرا دریافته‌اند...
...[برای] محافظت خویش برخاستم، آنان چنگ زدند
..... مرا بدان که
..... داد (؟) به من، نور دیگر.....
آنان به من گفتند، «تو..... نور...

[یک سطر آسیب دیده]

سرشار از نور، پس هنگامی که نور به جایگاه خویش می‌رود،
تاریکی فرو خواهد افتاد و آن‌گاه دوباره برنخواهد خاست.

(۶۹)

روح زنده (مهرایزد)

[قبطنی]

آن یکتای خردمند...
که فراز آمد برای سرکوبی شورش‌های جهان.
او در «قدرت بزرگ» شناور شد (؟)،
با روشنی بزرگ ظاهر گشت،
با نیروی خود

و نیروی پدر آمد،
 با آن‌ها جنگ کرد:
 اردوهایشان را در هم ریخت،
 بر بلندای آنان ضربه زد،...
 او آمد، دستگیر کرد...
 دیهیم را از سرش به زیر انداخت،
 دیهیم را از سر او فرو انداخت، او
 ...آتش، مستبدان زمین را به بند کرد،
 شهریاری را از آنان باز گرفت،
 آنان را از شهریاری محروم کرد،
 و واداشت تا به پادافراه کشیده شوند،
 سران آنان را ربود،
 نیرویشان را غصب کرد،
 آنان را در...
 آتش فرو انداخت،
 چشمه‌های آتش را بست،
 او چشمه‌های آتش را بست
 تا دوباره نتوانند تاریکی را فراز فرستند.
 تنورهای آتشین را خاموش کرد،
 نور را فراز آورد،
 [و] در جایگاه خود نهاد.
 درهای جهان مردگان^{۵۶} را بست
 تا مبادا راستکاران در آن محبوس شوند،
 باز ایستاد،
 مانع شد مسیری را که...
 دیوان نرو ماده^{۵۷} را ربود،
 رسانه‌هایشان را از آنان باز گرفت،

رسانه‌هایشان را از آنان گرفت، آنان را منصوب کرد
 به... زنده، رودهای مزاحم را فرو بست،
 آب‌های زلال را تقطیر کرد،
 تاریکی را ریشه کن کرد
 و آن را فرو افکند، نور را آورد
 و در جایگاه خویش کاشت،
 همه‌ی چشم‌ها را بست،... را روی آنان گذارد،
 دریای بزرگ را گسترده،
 ... آن را آسمان نامید،
 این دریای بزرگ را گسترده،
 کشتی‌ها بساخت و آن‌ها را بدان [دریا] روانه کرد،
 کشتی‌های بازرگانان بزرگ، مردان دینا و راستی،
 قایق‌های بازرگانان،
 که بخش تقطیر شده را به حیات باز خواهند رساند.
 اما او آن دریای بزرگ را درهم ریخت،
 شورش‌های درون آن را نیز سرکوب کرد.
 او شورش‌های درون آن را آرام کرد،
 نگاهبانانی بر آن‌ها گمارد.
 تا آنان را بپایند، باعث سقوط آنان شد
 آنان را که زخمی شده بودند، درمان بخشید،
 خوابیدگان را بیدار کرد،
 از یاد بردگان را یاد بخشید،
 نور را به چشم‌های راستکاران بخشید،
 تا بتوانند فراز روند
 و سرزمین روشنی را ببینند،
 آنان را که پراکنده بودند، گرد آورد
 موجودات بیچاره‌ی تاریکی را روشنی بخشید،

او مسیری را که پدر زنده‌اش بدو پیوند داد،
 برگزید و راست کرد.
 جاده‌ی شهریاری را از آن‌جا تا سرزمین صلح صاف کرد،
 جاده‌ی شهریاری را صاف کرد
 تا راستکاران از طریق آن فراز روند،
 راستکاران بر آن فراز روند
 و سرزمین روشنی را ببینند.
 در آن‌جا، روشنی بر آنان گراید،
 دیهیمی بر سر آنان نهاده شود
 و آنان به شمار فرشتگان افزوده گردند.
 او گیاهی در زندگانی کاشت،
 آفریدگان محبوب خود را فرا خواند،
 آنان را بر آن [گیاه] نهاد
 تا بتوانند بذر را تطهیر کنند
 و آن را پیش برند... و تطهیر کنند...
 دانه را و آن را [به] کشتی‌ها و قایق‌ها برند.
 پس روان‌های شما
 بر آن کشتی‌های نور سوار شوند.

(۷۰)

شهریار بزرگ افتخار (مرزید)^{۵۸}

[قبلی]

۱ در دیدبانی شهریار بزرگ افتخار^{۵۹}، زمین لرزه و بدی پدید آمد. از جمله،
 اگر یگرویی^{۶۰} قیام کرد؛ بدان هنگام که آنان... بودند و بدان‌جا فرود آمدند
 تا آنان را سرکوب کنند.

۲ اکنون حاضر شو و بنگر شهریار بزرگ افتخار را، ایزدی که در آسمان
سوم است.* اوست... با خشم... و طغیان...، وقتی کینه‌توزی و خشم در
اردوگاهش برخیزد، از جمله، اگریگروی آسمانی که در دیدبانگاه او
[طغیان کرده و] در زمین فرود آمده است. آنان همه‌ی اعمال کینه‌توزانه را
انجام دادند. آنان آن هنرها را در جهان، و رازهای بهشت را برای انسان
فاش کردند. طغیان و ویرانی به زمین فرا رسید...

۳ درباره‌ی کینه‌توزی و طغیانگری که در دیدبانگاه شهریار بزرگ افتخار
برخاسته بود، از جمله، اگریگروی که از آسمان‌ها بر زمین فرود آمد، به
خاطر آنان، آن چهار فرشته فرمان‌های او را پذیرفتند: آنان اگریگروی را با
بندهای جاودانی بستند و به زندان تاریکی (۹) درافکندند، فرزندان آنان و
در زمین نابود شدند.

۴ پیش از آن که اگریگروی طغیان کند و از آسمان فرود آید، زندانی برای
آنان در ژرفای زمین، زیر کوه‌ها بنا شده بود. پیش از آن که فرزندان
غولان زاده شوند، کسانی که در میان خود راستکاری و پرهیزگاری را
نمی‌شناسند، سی و شش شهر آماده و بنا شده بود، تا فرزندان غولان در آن
بزیند، آنان که آمدند برای زاد و ولد... تا هزار سال بزیند.

(۷۱)

سه سرزمینی که میوه می‌دهند.^{۶۱}

[قبلی]

۱ او بار دیگر برای شاگردانش سخن گفت:
در جهان سه نوع زمین وجود دارد که جایگاه تلاش انسان است. نخست...
برزیگر روی آن‌ها [کار می‌کند]. سپس میوه‌های خوب را به کسانی

می‌بخشد که به خاطر آن‌ها زحمت می‌کشند. یکی از آن‌ها سرزمین بزرگی است که انسان در آن زندگی می‌کند. در حالی که از روی آن پرواز می‌کنند... با ابزار آهنی، وقتی که آن‌ها برزیزگراند، آن‌ها را شیار می‌کنند و در اطراف آن به پرواز درمی‌آیند... پس از آن، ثمرات آن‌ها را بررسی می‌کنند.

(۷۲)

درباره‌ی سه‌گونه آفرینش مادی^{۶۲}

[قبلی]

۱ درباره‌ی سه‌گونه آفرینش مادی^{۶۳} که هستی یافتند... و آن‌هایی که از پارگین (فاضلاب) پدید آمدند و چیزهایی که از خودشان به عمل می‌آیند: دوباره... [سرور] ما با شاگردانش سخن می‌گوید: تمام جانورانی را که شما می‌بینید و نیز دیگر آفریدگان... روی زمین سه‌گونه ارزش دارند... آن‌هایی که از... در پارگین‌ها (فاضلاب‌ها). اما دیگر اشکال خود را به وسیله‌ی خودشان به وجود می‌آورند. همچنین خوراک آن‌ها به سه... نور در آن‌ها که می‌خواهند... وقتی که آن‌ها جوانه و میوه می‌خورند... اساساً آن را درست می‌کنند و آن‌ها... سه‌گونه از آن‌ها را و... از آن‌جایی که اکنون روی زمین هستند... آن‌ها را می‌گیرند...

۲ از میان می‌روند بی‌آن‌که در ریشه و جوانه‌ی خود دوباره ظاهر شوند... شان که آن‌ها را تشکیل داده‌اند، در شاخه‌ها وجود دارد. اما بقیه که از آن‌ها شاخه‌هایی را برداشته و پرورش می‌دهند، چنان‌که جوانه داده... شان که شکل دهنده‌ی آن‌ها است، در بدنه و گوشتشان وجود دارد. زیرا... در جوانه‌ی آن‌ها چیزی هست که در شاخه‌هایشان پیدا می‌شود. چیزهای دیگر هم که از طریق میوه‌ها و بذر رشد می‌یابند... - شان در میوه‌ی آن‌ها دیده می‌شود. به همین سبب آن‌ها به واسطه‌ی میوه به وجود می‌آیند و

رشد می کنند.

(۷۳)

درباره‌ی اژدهای چهارده سر^{۶۴}

[قبلی]

۱ باز یکی از شاگردان از فرشته (= مانی) پرسید... [درباره‌ی] قوانین جادوگران هنگامی که می گویند: اژدهایی وجود دارد که دارای چهارده سر است. آن مجموعه‌ای است از دوزخ به صورت پنج پناهگاه. اکنون از تو می خواهم، ای سرورم، که مرا از این آگاه سازی، چیزی که در واقع، یک اژدهای مادی است که چهارده سر بدو پیوسته است. آیا این یک چیز مینوی دیگر است؟ آن گاه فرشته گفت: هیچگاه یک چنین اژدهایی به شکل گوشتی (مادی) وجود ندارد که دارای چهارده سر باشد، چنان که جادوگران گویند، بلکه این چیزی است مینوی.

۲ این گزارش ناب و دست نخورده بود... جادوگران نشناخته اند... همگی نوشته های آن ها... است... این است نوع و جنس زمین (خاک)...
... به آن، هنگامی که او را به شکل اژدهای مادی می بینند... من به تو درس خواهم گفت... اژدها درس (آموزش) است... اما چهارده سر که به اژدها پیوسته اند، چنین اند: هفت سر که در رأس بدن قرار دارند، دو تا وسیله‌ی دیدن اند که اژدها با آن ها می بیند، دو تا وسیله‌ی شنیدن اند که با آن ها می شنود، دو تا وسیله‌ی بوییدن، که با آن ها می بوید، غیر از این، زبان است که با آن برمی گزیند، زیرا به وسیله‌ی آن، مزه های گوناگون را که به صورت های گوناگون وجود دارد، می چشد. این ها هفت سر اژدهاست که به شکل انسان اند.

چرا انسان هنگامی که به درون آب نظر می‌افکند... در بالا و پایین، آن‌ها خودشان را کامل می‌کنند و چهارده سر اژدها را می‌سازند. اما از پنج دوزخی که از آن‌ها سخن رانده شد، که اژدها در بالای آن‌ها جمع شده و گسترش یافته‌اند،

بدین گونه‌اند: اولین آن‌ها زبان است، دومی ریه و سومی قلب، چهارم طحال و پنجمی خون است که در میان آن‌ها می‌زید. اما او (اژدها) از میان آن‌ها به بیرون نگاه می‌کند... با چهارده سرش می‌جنگد.

(۷۴)

روشنی سه گردونه^{۶۵}

[قبلی]

۱ آگاهی ده دربارهی پاره‌ای از حیات و نوری که از درون این سه گردونه برون آیند! نوری که جهان را احاطه کرده است... زندگی در آن است...

۲ فرشته (= مانی) به آن‌ها گفت... اما زمانی که... به بالا روند... تابش نور... برداشته شده است و روشنی دهد و آن‌ها از طریق دروازه‌های باز به داخل روند، از طریق درهایی که در هریک از اتاق‌های آسمان [تعبیه شده است]. چهار دروازه در برابر جهان‌های مجزا باز شود، آن‌ها در چهار [جهت] آسمان‌ها بخش گردیده‌اند.

در همان حال، از سمت مقابل به طرف گردونه‌ها باز می‌شوند. به همین سبب، نور از طریق دروازه‌ها به داخل نفوذ کرده، همه جا را روشن کند و از مرکز خود نور را به بیرون فرستد و مانند ستون کوچکی که در درون آن قرار دارد، از هر نقطه به داخل طاق‌های آسمان پخش شود. سپس در طاق‌های آسمان‌ها صاف و تمیز گردد... بخشی از آن روشن و برآق شده، به

بالا، به سوی آفریدگان زنده منتشر شود، اما بخش دیگر آن... کاملاً
متصاعد گردد.

(۷۵)

دواصل و سه دوره^{۶۶}

[قبلی]

او (= مانی) همه چیز را به ما آموخت و [همه چیز] را برای ما گسترده.
درباره‌ی «آغاز» به ما آگاهی داد، رازهای «میان» و جدایی «پایان» را به ما
آموخت.

(۷۶)

ظهور عیسی^{۶۷}

[قبلی]

۱ ... ایزدان و فرشته،...
بدین جا آیند، ایزدان، فرشته و گزیدگان،
در حالی که با هم درآمیخته‌اند،
و... گناه [کاران] و همه‌ی بدکاران
از این جهان برون رانده شوند.
آن گاه سرزمین سرسبز شود،
و هیچ آزار دهنده‌ای نبود...

۲ آن گاه با نابودی جهان، عیسی ظهور کند...
... گوشت (ماده) کم کم پوسیده شده

واز جهان محو شود...

(۷۷)

ایزدان کیهانی به روشنی برمی گردند.^{۶۸}

[قطعی]

۱ آن گاه نگهدارنده‌ی شکوه^{۶۹} (دهید) فراز ایستد،

و آن... جامه‌ها (؟)

... شهریار افتخار^{۷۰} (مرزید) فراز آید...

... شهریار شکوه^{۷۱} (زندبد) فراز آید...

به بالا صعود کنند.

آنان علامت دهند:...

... «بایست ای «الماس»^{۷۲} [نور]» (ویسبد)!

.... برادرش نگهبانی کند و به بالا فراز رود.

(۷۸)

نابودی ناحیه و رهایی نور^{۷۳}

[قطعی]

۱ برادران [به این جا] رسند و از دست روند.

همراهان به این جا آیند و از دست روند.

خواهران بدین جا آیند و از دست روند.

آنان زیان بینند.

یک فرمانروا... ناپدید شود.

یک همسایه و همی همسایه‌ها ناپدید شوند.

یک گزیده و همی گزیدگان ناپدید شوند.

شاگردان و آموزگاران بدین جا آیند و از دست روند.

.....

هر روز صدای شیون به گوش رسد
ایزد را فرا خوانند
و پرسند: چرا ما در این دنیا زاده شده ایم؟

.....

جنگ بزرگ
.... عدالت
برای رسیدن... [به] سرزمین [روشنی]...
... به سور همراهان.
آن گاه آزادی فرا رسد...
... دادگری در آن زمان...

(۷۹)

سه نبرد نیروهای نور با دشمن^{۷۴}

[قطعی]

۱ او^{۷۵} دوباره برگشت و گفت: از سوی دیگر، سه ضربه‌ی شدید بر دشمن
وارد آمد و در این سه نبرد، [اهریمن] به سرزمین روشنی در تاخت.
نخستین [نبرد]: او از میانه برکنار شد و از قلمرو تاریکی جدا گشت.
او در نبرد نخست شکست خورد و روح زنده (مهرایزد) او را به زنجیر
بست.

۲ دومین نبرد: هنگامی است که او گسیخته شود و در آتش بزرگ بسوزد و
نابود گردد و با پیدایی نخستینش به بند افکنده شود، چنان که در آغاز نیز
این گونه بود.

۳ سومین نبرد که با دشمن درخواهد گرفت، در پایان است، آن هنگام که همه چیز گسیخته شود. نرها از ماده‌ها جدا شوند. نر در «انباره»^{۷۶} به زنجیر بسته شود و ماده به درون «گور» درافکنده شود. او به پاره‌هایی بخش خواهد شد... سنگ در میانه‌ی آن‌ها هماره و برای همه‌ی آیندگان بر جای خواهد ماند.

۴ در این هنگام، دشمن به زندانی ژرف و دردناک افکنده شود و راه گریزی برایش نبود. آنان توانستند او را به زندان بیندازند، به زندانی جاودانی. آنان توانستند او را جدا کنند و برای ابد او را جدا کردند...

بی نوشت:

- ۱- رک. *M.P.B.*, p. 1-3.
- ۲- لاتینی: Splenditenens؛ نخستین فرزند مهرایزد، از ایزدان آفرینش دوم.
- ۳- فرزند مهرایزد، از ایزدان آفرینش دوم.
- ۴- فرزند مهرایزد، از ایزدان آفرینش دوم.
- ۵- فارسی میانه: Wādhahrāmyazd چهارمین فرزند مهرایزد، از ایزدان آفرینش دوم.
- ۶- Omophoros؛ فارسی میانه: Mānbed و Parmānagēn Yazd، پنجمین فرزند مهرایزد.
- ۷- فارسی میانه: Kanīg Rōšn، از ایزدان آفرینش سوم.
- ۸- در این جا به نام The Third Enovoy آمده است؛ از ایزدان آفرینش سوم.
- ۹- مزاهیر بما، مزبور شماره ی ۱۲۳، رک. *MPB.*, P. 9-11.
- ۱۰- متن: «عزم در آنان می خزد».
- ۱۱- اشاره به مهرایزد، از ایزدان آفرینش سوم.
- ۱۲- مزاهیری برای عیسی، مزبور شماره ی ۱۴۸، رک. *MPB*, p. 57.
- ۱۳- کتاب مقدس.
- ۱۴- رک. *MPB*, p. 136-39.

15. Polis

16. The Living Wind

17. Intelligence

18. Reason

19. Thought

20. Counsel

۲۱- The Great Builder: بام ایزد.

22. The Great Call

23. The Great Hearing

24. King of Honour

25. The Adamas of Light

26. Hyle
27. King of Glory
28. Atlas یا Omophoros
29. The Third Enuoy
30. The Envoy

۳۱- پنج عنصر روشنی.

۳۲- روی هم دوازده تا، که دوازده «عضو» انسان کامل را تشکیل می دهند.

۳۳- رک. *MPB*, p. 140-42.

34. avvuximós

۳۵- Spirit of Endurance: لقبی برای روح زنده یا مہرایزد.

36. Sethel
37. Enosh
38. Shem
39. Enoch
40. The Sage

۴۱- رک. *M.P.B.*, p. 148-9.

۴۲- متن: «The giver of Victory to them that are his» محتملاً باید

«That are thine» باشد: «که از آن تواند».

۴۳- رک. *M.P.B.* p. 159-60.

۴۴- The Paraclete-Spirit روح القدس.

۴۵- رک. *M.P.B.*, p. 161.

۴۶- پنج عنصر روشنی یا امهرسپندان.

47. Omophori

۴۸- مزایر توماس، ۱، رک. *M.P.B.* 203-5.

۴۹- The son of Evil.

۵۰- مزایر توماس، ۳، رک. *M.P.B.* p. 207-9.

۵۱- Nous: خرد یا بهمن بزرگ.

۵۲- رک. *M.P.B.*, P. 209-10.

53. Hades

۵۴- معادل فارسی میانه‌ی آن «parīgān» است.

۵۵- رک. *M.P.B.*, p. 211-12.

* رک. *M.P.B.* p. 212-13.

56. Hades

۵۷- دیوانی که به کشتی حامل انسان نخستین (هرمز دین) حمله می کنند.

۵۸- رک: 117: 23-28; 93: 24-31; 92: 16-19; 171: 1. *Keph.*, II, p.

1-9; Henning, *BSOAS*, 1943, p. 71

۵۹- فرزند مهرایزد، از ایزدان آفرینش دوم.

۶۰- *Egrēgoroi*: نام دیوی است.

* در اصل باید آسمان چهارم از بالا باشد. چون شهریار افتخار (موزید) فرمانروا و نگهبان

هفت آسمان پایینی است و بر آسمان هفتم (از پایین) مسکن دارد که اگر از بالا حساب

کنیم، آسمان چهارم می شود. رک. متن سغدی، یادداشت ۲۴.

61. *Keph.* I, p. 244: 21-31

62. *Keph.*, I, p. 246: 8-33

۶۳- متن: «آفرینش گوشتی»، رک. همان، ص ۲۴۶، سطر ۸

64. *Keph.*, I, p. 251-3: 27 sq

65. *Keph.* I, p. 268-69: 28sq

66. *Hom.*, p. 7: 11-13

67. *Hom.*, p. 39

68. *Hom.*, p. 40

69. *Splenditenens*

70. *Rex honoris*

71. *Gloriosus rex*

72. *Adamas*

73. *Hom.*, p. 21

74. *Keph.*, I, 41: 105-106

۷۵- محتملاً مهرایزد.

76. *Bolos*

ت. متون چینی

(۸۰)

درباره‌ی دو اصل و سه دوره^۱

[چینی]

۱... شهریار قانون (= مانی)

همه‌ی چیزهای نهانی را موعظه کرده است.

دو اصل، سه دوره، معنی طبیعت و شکوه را آشکارا بیان کرد، چنان‌که تردیدی بر جای نماند.

۲

پیش از هر چیز، باید دو بُن را باز شناسیم. او که می‌خواهد به این دین بپیوندد، باید بداند که دو بُن روشنی و تاریکی، دو گوهر کاملاً جداگانه است؛ اگر نتواند این را تمیز دهد، چگونه تواند بدین آموزه بپردازد؟ نیز بایسته است که «سه دوره» را بفهمد، یعنی دوره‌ی پیشین، دوره‌ی میانه و دوره‌ی پسین را. در دوره‌ی پیشین، آسمان و زمین هنوز نبوند: تنها نور و تاریکی است که هریک از یکدیگر جدایند. گوهر نور خرد، و گوهر تاریکی نادانی است. این دو در همه‌ی جنبش‌ها و ایستایی خود در جهت مخالف یکدیگراند. در دوره‌ی میانه، تاریکی بر نور می‌تازد. نور به پیش خیز برمی‌دارد تا آن را به پس راند و بنابراین، خود وارد تاریکی می‌گردد و به هر قیمتی می‌کوشد تا آن را دور کند. بدبختی بزرگی به ما روی می‌کند و ما احساس بی‌زاری می‌کنیم؛ که به نوبه‌ی خود، ما را از تن جدا می‌کند؛ در منزلگاه سوزان عهد می‌بندیم که دست به گریز زنیم.

۳ در دوره‌ی بعدی، آموزش و دگرگونی رخ می‌دهد. راستی و دروغ هریک به بُن خویش باز می‌گردند: نور به روشنی بزرگ و تاریکی به توده‌ی ظلمت پیوندد. دو بُن دوباره سازمان یابند.

(۸۱)

در ستایش «پنج روشنی»^۲

[چینی]

پنج «بودای» بزرگ روشنی^۳ را می‌ستاییم
که زره مهربانی (خرد؟) هستند،
آن «کاخ‌های محصور» و نیرومند،
که چیزهای گوناگون مانند آسمان‌ها و زمین‌ها را نگه می‌دارند و پاس می‌نهند،
آنان که کالبد‌ها و جان‌های همه‌ی آفریدگان اندیشه‌وراند،
همه‌ی آنان که با چشم‌ها می‌بینند، و صداها را با گوش‌ها می‌شنوند،
کسانی که می‌توانند نیروی جسمانی را از روی استخوان‌ها و مفاصل بیافرینند،
و می‌توانند همه‌ی موجودات (اشکال) و نژادهایی را بیافرینند که تغذیه و رشد
کنند،

که به چند زبان مختلف سخن می‌گویند،
و نیز می‌توانند آهنگ‌ها و نواهای بسیاری بسازند،
که روشنی گسترده و بزرگ اندیشه و دانش‌اند،
و می‌توانند بسیاری از رنج‌ها و سختی‌ها را دور کنند،
آنان همه‌ی خرد و مهربانی یک‌فرد نیکخواه،
و زبان و فصاحت یک سخنوراند.

(۸۲)

گنج‌های شهریار روشنی^۴

[چینی]

آنان گنج‌های مزین و ارزشمند شهریار ارجمند روشنی‌اند:
همه‌ی آن [گنج‌ها] را با کشتی‌های مادی خود دور کنید،
زخم‌ها و آماس‌های زجرآور «آنان» را
که سخت در انتظار رهایی و امن بوده‌اند، شفا بخشید!
ستایش بر همه‌ی شما، بخشندگی از آن شما
آن [گنج‌ها] را به راستی دریافت کنید
و آن‌ها را بی‌درنگ به خداوند گار (هرمزدیغ) برگردانید
آن نژاد آزاده سال‌هاست که سرگردان است،
آنان را هرچه زودتر به سرزمین بومی خود، جایگاه صلح و شادمانی برگردانید!

(۸۳)

در ستایش عیسی^۵

[چینی]

با احترام نیایش می‌کنم و می‌ستایم آن «درخت» همیشه بارور را
با گنجینه‌های بسیار، متعالی، ارجمند و شادی‌بخش
شاخه‌ها، برگ‌ها، گل‌ها و میوه‌هایش
با کیفیتی متعالی جهان را پر می‌کنند
همه‌ی «بودا» ها (ایزدان و پیام‌آوران روشنی) از گل‌های این درخت سرچشمه
می‌گیرند
همه‌ی خرده‌ها و مهربانی‌ها از میوه‌های این درخت‌اند
که می‌تواند بر پنج گونه «آز» چیره گردند
شهریار اندیشه پاکیزه و ناب و همیشه هشیار است.

پی‌نوشت:

۱-ری. E. Waldschmidt-W. Lentz, *Manichäische Dogmatik aus chinesischen und iranischen Texten*, Berlin 1933 p. 49)

نیز ری. Chavannes and Pelliot. به نقل از:

Gherardo Gnoli, «Manichaeism», *Enc. of Rel.* ed. M. Eliade, vol. 9, P. 164-5

۲-ری. Tsui chi, «Chinese Hymns» roll: Mo Ni chiao Hsid pu.

Tsan: The Lower (second?) Section of the Manichaean Hymns
in *BSOAS* XI, i, 1943, p. 196-97

۳- اشاره به پنج فرزند مهرایزد است.

۴-ری. *Ibid*, p. 197-85.

۵-ری. *Ibid.*, p. 176.

ث. متون اویغوری

(۸۴)

ایزدان پنج گانه^۱

[اویغوری]

- ۱ ...ایزدان پنج گانه، پیروان خورموزتاس (هرمز دیغ).
نخست ایزد هوا است، دوم ایزد باد، سوم ایزد روشنی، چهارم ایزد آب،
پنجم ایزد آتش.
- ۲ بدین سبب که آنان چند گاهی با اهریمن نبرد کردند و [بنابراین] زخمی
شده، با تاریکی بیامیختند.
- ۳ آنان اکنون نیز بر روی این زمین اند، تنها برای این پنج ایزد است که ده
طبقه‌ی آسمان در بالا و هشت طبقه‌ی زمین در پایین وجود دارد. این پنج
ایزد عبارت‌اند از:
شکوه و بزرگی، چهره و هیأت، جان و تن، نیرو و نور، پایه و اساس همه
چیز در زمین.

(۸۵)

آفریدگان پنج گانه^۲

[اویغوری]

- ۱ ...آفریدگان پنج گانه.

نخست انسان‌های دوپا، دوم چارپایان، سوم پرندگان، چهارم آبزیان، پنجم
آفریدگانی که بر شکم می‌خزند و بر روی زمین می‌زیند.

پی‌نوشت:

1. w. Bang, *Manichaeon Confessional Mirror for the Laity*, Le
museon 36 (1923), pp. 149Sq.
2. *Ibid.*, p. 151

نوشته‌های غیر مانویان

ج. متون عربی و فارسی

(۸۶)

درباره‌ی صفات قدیم ایزد بزرگ
و ساختمان کیهان و جنگ‌هایی که میان
روشنی و تاریکی برخاسته شد.^۱

[عربی]

مانی گوید: سرچشمه‌ی کیهان از دو هستی است، یکی روشنی و دیگری تاریکی، که هریک از دیگری جدا بوده است. روشنی نخستین بزرگی است که در شماره نیاید، و او ایزد و شهریار بهشت روشنی است^۲ و پنج اندام دارد: «حلم، علم، عقل، غیب و فطنت»^۳؛ افزون بر پنج اندام مینویی دیگر که «محبت، ایمان، وفا، مروت و حکمت» است.

و چنین پندارد که او با این صفت‌ها ازلی بوده و دو چیز ازلی دیگر هم با او است: «یکی آسمان (جو) و دیگری زمین». مانی گوید: اندام‌های آسمان پنج است: «حلم، علم، عقل، غیب و فطنت». و اعضای زمین، «نسیم، باد، روشنی، آب و آتش» است.

هستی دیگر که تاریکی باشد، پنج اندام دارد: ضیاب^۴، حریق، سموم^۵، سم و ظلمت.

مانی گوید: آن هستی نورافشان در کنار هستی تاریکی بوده، پرده‌ای میانشان نیست. روشنی از یک سو با آن برخورد دارد، و نور را از سمت بالا و راست و چپ،

پایانی نیست و تاریکی نیز از سمت پایین و راست و چپ پایانی ندارد.

مانی گوید: شیطان (اهریمن) از آن سرزمین تاریکی است، ولی نه این که ذاتاً ازلی باشد، بلکه گوهرهایی که در عناصرش هست، جاودانی است؛ و آن گوهرها که در عناصرش جمع گردید، اهریمن از آنها هستی یافت. سرش مانند شیر و بدنش چون اژدها و بال‌هایش همچون بال پرندگان و دمش چون دم ماهی است، و چهار پا مانند چهارپایان دارد. همین که این شیطان (اهریمن) از تاریکی هستی یافت، هر چیزی را به دم در کشید و بلعید و تباہ کرد و از سمت راست و چپ به جولان درآمد و رو به پایین آورد و در همه جا تباہکاری نمود و ستیزه‌کنندگان با خود را نابود ساخت.

آن‌گاه آهنگ صعود کرد و پرتوافشانی نور را که دید، نگران شد و چون دید که همی بالاتر رود، به لرزه افتاد و در خود فرو رفت و به عناصرش برگشت. پس از آن، باز آهنگ صعود کرد، سرزمین روشنی از کار اهریمن و مقاصدی که در کشتار و تباہی داشت، آگاه گردید و این آگاهی او سبب آگاهی جهان فطنت، سپس جهان غیب، سپس جهان عقل و سپس جهان حلم گردید.

شهریار بهشت روشنی که از آن آگاه شد، برای سرکوبی او نیرونگی به کار برد و با آن که لشکریانش را توانایی سرکوبی او بود، خواست به خودی خود این کار را انجام دهد. به برکت روح خود و عوالم پنج‌گانه و عناصر دوازده‌گانه‌اش، نوزادی پدید آورد که همان انسان قدیم (هرمزديغ) باشد و او را نامزد ستیزه با تاریکی نمود.

و انسان قدیم (هرمزديغ) نیز خود را به اجناس پنج‌گانه، پنج الهه‌ی «نسیم»، باد، نور، آب و هوا، آراست و آنها را سپر و سلاح خود قرار داد. نخستین چیزی که به تن پوشید، نسیم بود و بالای آن نسیم بزرگ، نور خیره‌کننده را پوشید و بر آن نور، پوششی از آب به تن کرد و در بادی تند پنهان شد.

سپس آتش را چون سپر و نیزه به دست گرفت و با شتاب از بهشت فرود آمد تا به مرز جنگ رسید. شیطان (اهریمن) قدیم نیز به اجناس پنج‌گانه‌ی خود، «دود و حریق و ظلمت و سموم و ضباب» روی آورد و آنها را زره و پناهگاه خود قرار داد و با انسان قدیم (هرمزديغ) رو در رو شد. آن دو مدت‌ها با هم جنگیدند و ابلیس

قدیم (اهریمن) بر انسان قدیم (هرمز دیغ) چیره گردید و از نور او بلعید و او را با اجناس و عناصرش محاصره کرد. شهریار بهشت روشنی الهی دیگری را به دنبال او روانه داشت و او را نجات داد و بر تاریکی پیروز گردانید. و آن که به دنبال انسان پایین آمد و انسان قدیم (هرمز دیغ) را از آن دوزخیان رهایی بخشید و اسیرانی از ارواح تاریکی باز گرفت، حبیب الانوار (دوست روشن) نام داشت.

و گوید: پس از آن، بهجت (مادر زندگی) و روح الحیاة (مهرایزد) به آن مرز آمدند و در آن ژرفنای دوزخ قدیم نگاه کردند و انسان قدیم (هرمز دیغ) و فرشتگان را در محاصره‌ی ابلیس و همراهان شرارت پیشه‌ی او و آن حیات تیره و تاریک دیدند.

روح الحیاة (مهرایزد) با صدای برق آسای بلندی به انسان قدیم (هرمز دیغ) ندایی در داد که به صورت الهی درآمد. و مانی گوید: همین که ابلیس قدیم (اهریمن) با انسان قدیم (هرمز دیغ) گلاویز شد، پاره‌های پنج‌گانه‌ی روشنی با پاره‌های پنج‌گانه‌ی تاریکی به هم آمیخت. دود با نسیم آمیخته شد و این نسیم آمیخته از آن پدید آمد که، آن‌چه لذت و آسایش نفس و حیات حیوانی است، از نسیم، و آن‌چه نابودی و آزار است، از دود باشد، و حریق با آتش آمیخته شد، که این آتش از آن بوده و آن‌چه سوزندگی و نابودی و فساد دارد، از حریق و آن‌چه درخشندگی و روشنایی دارد، از آتش است. و روشنی با تاریکی آمیخته شد که این جسم‌های ستبر و کلفت، چون زر و نقره و مانند آن پیدا شد، آن‌چه صفا و زیبایی و پاکیزگی و سود دارد، از روشنی، و هرچه چرکی و تیرگی و غلظت و قساوت دارد، از تاریکی است.

و سَموم با باد آمیخته است که این باد از آن بوده و آن‌چه که سود و لذت دارد، از باد و هرچه موجب اندوه و شرم و زیان است، از سَموم باشد. و ضباب با آب آمیخت که این آب از آن بوده و چیزهای مصفا و گوارا و ملایم از آن آب، و چیزهای جدایی‌انداز و خفه‌کننده و موجب نابودی و سنگینی و فساد، از ضباب* است.

مانی گوید: همین که اجناس پنج‌گانه‌ی تاریکی با اجناس پنج‌گانه‌ی نور آمیخته شدند، انسان قدیم (هرمز دیغ) تا ژرفنای آن مفاک پایین رفت و اجناس تاریکی را از بیخ و بُن درآورد تا بیش‌تر نشوند و سپس به بالا و همان جایگاهی که در میدان نبرد داشت، برگشت و به پاره‌هایی از فرشتگان دستور داد آن بخش به هم

آمیخته را به سرزمین تاریکی که در پشت سرزمین روشنی قرار داشت، بکشانند و در آسمان آویزان دارند. سپس ایزد دیگری را برای آن گمارد تا آن اجزای به هم آمیخته را نگهداری نماید.

مانی گوید: شهریار کیهان روشنی به پاره‌ای از ایزدان خود فرمان داد تا از آن پاره‌های به هم آمیخته، این جهان را بیافرینند و بسازند تا پاره‌های روشنی از پاره‌های تاریکی جدایی داشته باشد. و او ده آسمان و هشت زمین را آفرید و یک ایزد برای حمل آسمان‌ها و یکی هم برای برداشتن زمین‌ها گماشت. برای هر آسمان دوازده دروازه با دهلیزهای بزرگ و گشاد قرار داد که هر دروازه روبه‌روی دروازه‌ی دیگر با دو لنگه در، بر یکایک آن دهلیزها بوده، درهای این دهلیزها هر کدام شش عتبه و هر عتبه سی جاده‌ی مشجر و هر جاده دوازده صف داشت، و طول عتبه‌ها و جاده‌ها و صف‌ها به آسمان کشیده شد، و فضای پایین‌ترین زمین را به آسمان وصل و به دورش خندقی گذاشت تا تاریکی‌های جدا شده از روشنی را در آن اندازد و در پشت خندق بارویی قرار داد که هیچ پاره‌ای از تاریکی جدا شده از روشنی بیرون نرود.

مانی گوید: پس از آن، آفتاب و ماه را برای پالایش روشنی این جهان آفرید و آفتاب، پالاینده‌ی نوری است که با اهریمنان گرما آمیخته، و ماه تصفیه‌کننده‌ی نوری است که با اهریمنان سرما آمیخته است، و همدی این‌ها در ستون نیایش (ستون روشنی)* با دیگر ستایش‌ها و نیایش‌ها و سخنان نغز و نیکوکاری‌ها به آسمان رود و به آفتاب واگذار شود و آفتاب آن را به نوری که در عالم ستایش، و در بالای آن قرار دارد، می‌دهد، و از آن جا به سوی نور گزیده و خالصی رهسپار گردد و این کار تا هنگامی است که از نور چیزی بماند که آفتاب و ماه توانایی پالایش آن را نداشته باشد. در این هنگام، ایزد حامل زمین‌ها بر کنار شود و ایزد دیگر آسمان‌ها را رها کند و بالا و پایین درهم ریزد و آتشی به جوش و خروش درآید که در تمام اشیاء زبانه کشد تا هر نوری که در آن‌ها باشد، به تحلیل رود.

مانی گوید: این خروش و زبانه کشیدن آتش در یک هزار و چهارصد و شصت و هشت سال ادامه دارد و همین که این تدبیرها به پایان رسد و پتیاره‌ی روح تاریکی رستگاری نور و اوج گرفتن فرشتگان و لشکریان نگهداران را ببیند، به زاری

درآید و قصد جنگ نماید و سپاه‌یانی که دورش هستند، وی را سرزنش کنند، و او به گوری فرو شود که برایش کنده بودند، و بر آن، صخره‌ای به بزرگی دنیا گذارند که او را خرد و خمیر سازد، و از آزار رساندن باز ایستد. و الخاسیه^۶ مانوی چنین پندارند که از نور، اندکی در تاریکی باقی مانده است.

(۸۷)

آغاز تناسل در آیین مانی^۷

{عربی}

مانی گوید: پس از آن، هریک از آرخن‌ها^۸ و «ستارگان» و «زجر» و «آز» و «شهوت» و «گناه» با یکدیگر نزدیکی نمودند و از آمیزش آن‌ها نخستین انسان که همان گهمرد است، پدید آمد و این کار را دو آرخن مرد و زن (آشقلون و پیسوس) انجام دادند. پس از آن، آمیزش دیگری رخ داد که از آن زیبایی که مُردیانه باشد، پدیدار گردید. و همین که فرشتگان پنج گانه در آن دو نوزاد، نور و خوشبویی ایزدی را - که دیو آز ربوده و در آن‌ها نهاده بود - مشاهده کردند، از بشیر^۹، اُم الحیاء (مادر زندگی)، انسان قدیم (هرمز دین) و روح الحیاء (مهرایزد) خواستند کسی را روانه کنند تا آن نوزاد قدیم را رهایی و خلاصی بخشد و دانش و نیکوکاری را برایش روشن دارد و از اهریمنان نجاتش دهد.

گوید: آن‌ها نیز عیسی را با یک فرشته روانه داشتند که به سوی آن دو آرخن روی آورد و هر دو را به زندان انداخت و آن دو نوزاد را رهایی بخشید، و عیسی به نوزادی که گهمرد بود، روی آورد و به سخن درآمد و بهشت و ایزدان و دوزخ و اهریمنان و زمین و آسمان را برایش بازگو کرد و وی را از مُردیانه ترسانید و به آزارش نظر داد، و از او خواست که از وی دوری جوید، و او را از نزدیک شدن به وی ترساند. و او هم این کارها را انجام داد.

سپس آن آرخن (آشقلون) به سراغ مُردیانه رفت و با وی بیامیخت.

پسری زشت روی^{۱۱} و سرخ موی زاده شد که بعدها با مُردیانه بیامیخت و پسری سفید موی به پیدایی آمد. پس از آن، پسر سرخ موی با مُردیانه بیامیخت و دو دختر از او آمد که یکی حکیمه الدهر (گیهان خردمند) و یکی ابنة الحرص (دختر آز) نامیده شد. پسر سرخ موی ابنة الحرص را به زنی گرفت و حکیمه الدهر را به پسر سفید روی وا گذاشت.

گوید: در حکیمه الدهر از روشنی و تاریکی بهره‌ای بود که در ابنة الحرص چیزی از آن دیده نمی‌شد. و پس از آن که یکی از فرشتگان گذارش به حکیمه الدهر افتاد، به وی گفت: «خود را به خوبی نگهداری بنما، چون از تو دو جاریه پیدا شود که شادمانی خداوند را به کمال رساند.» سپس با او نزدیکی کرد. دو دختر از او پیدا شد که یکی را فریاد و دیگری را پور فریاد^{۱۲} خواند. این خبر که به هابیل رسید وی از خشم برافروخت و اندوهی سراپایش را گرفت و به وی گفت: این دو فرزند را از کجا آورده‌ای؟ همی پندارم از قائن باشند، و اوست که با تو آمیزش نموده است. حکیمه الدهر چگونگی صورت آن فرشته را برایش شرح داد. و او وی را رها کرد و به نزد مادر خود رفت و از کار قائن شکایت نمود و گفت خبر داری که او با زن و خواهر من چه کرده است؟ قائن که از این شکایت آگاه گردید، قصد هابیل کرد و با کوبیدن سنگی بر سرش، وی را کشت و حکیمه الدهر را به زنی گرفت.

مانی گوید: پس از آن که آرخن‌ها و آن‌صندید^{۱۳} (آشقلون) و مُردیانه آن کار را از قائن دیدند، افسرده شد و صندید به مُردیانه زبان جادوگری آموخت تا گهمُرد را جادو زده نماید، او نیز رفت و این کار را انجام داد و اکلیلی از گل‌های درخت [زندگی]^{۱۴} برایش برد. همین که گهمُرد او را دید، از بسیاری شهوت با وی آمیزش نمود و مُردیانه آبستن شد و مرد زیبا و خوبرویی زایید. این خبر که به صندید رسید، وی اندوهناک و بیمار شد و به مُردیانه گفت: این نوزاد از ما نبود و بیگانه است. مُردیانه خواست آن نوزاد را بکشد، ولی گهمُرد او را گرفت و به مُردیانه گفت: من او را با شیر گاو و میوه‌ی درختان خوراک خواهم داد، و او را گرفت و با خود برد. صندید آرخن‌ها را روانه داشت تا آن درخت و گاو را برابند و از گهمُرد دور دارند. گهمُرد این را که مشاهده کرد، آن نوزاد را گرفت و سه دایره

دورش کشید. بر دایره‌ی نخست نام شهریار بهشت [روشنی] و بر دایره‌ی دوم نام انسان قدیم (هرمز دیغ) و بر دایره‌ی سوم نام روح الحیاء (مهرایزد) را گذاشت و با خدای خود از در عجز و لابه درآمد و گفت اگر من گناهکارام، این نوزاد چه گناهی دارد؟

پس از این، یکی از آن سه تن در حالی که اکیلل بهاء را به دست داشت، با شتاب نزد گهمُرد آمد. و صندید و آرخن‌ها همین که آن را دیدند، پی کار خود رفتند.

گوید: پس از آن، درختی بر گهمُرد نمودار گردید که آن را لوتوس^{۱۴} می‌گفتند، و از آن شیری تراوش داشت که به کودک می‌داد و او را به نام خود خواند، و پس از چندی وی را شیث^{۱۵} نامید.

آن‌گاه آن صندید به دشمنی با گهمُرد و نوزاد برخاست و به مُردیانه گفت برو به نزد گهمُرد شاید بتوانی وی را به سوی ما بازگردانی. او نیز رفت و وی را فریب داد و از روی شهوت با وی آمیزش نمود. شیث که وی را دید، به موعظه و سرزنش وی درآمد و گفت بیا با یکدیگر به خاور و به سوی روشنی و دانش ایزدی رویم؛ و با هم بدان‌جا روانه شدند و گهمُرد همان‌جا اقامت داشت تا از دنیا رخت بریست و به بهشت رفت، و شیث و فریاد و پورفریاد و مادرشان حکیمه الدهر با یک باور راست و یک شیوه‌ی زندگی کارهای نیک انجام دادند^{۱۶} تا وفات یافتند، و مُردیانه و قائن و ابنة الحرص به دوزخ رهسپار شدند.

(۸۸)

صفت سرزمین روشنی و آسمان نورانی

که با ایزد روشنی جاودانه‌اند.^{۱۷}

[عربی]

مانی گوید: سرزمین روشنی دارای پنج اندام «نسیم، باد، نور، آب و آتش» است. و آسمان پنج اندام «حلم، علم، عقل، غیب و فطنت (زیرکی)» را داراست. و این

اعضای ده گانه‌ی زمین و آسمان را عظمتی است. سرزمین روشنی جسمی شاداب، شادی بخش، درخشنده و تابان دارد که پاکیزگی بی‌آلایش و زیبایی اجسام، صورت به صورت، زیبایی به زیبایی، سپیدی به سپیدی، صفا به صفا، درخندگی به درخندگی، نور به نور، روشنایی به روشنایی، مناظر به مناظر، خوشبویی به خوشبویی، خوبرویی به خوبرویی، درها به درها، برج‌ها به برج‌ها، خانه‌ها به خانه‌ها، منزل‌ها به منزل‌ها، باغ‌ها به باغ‌ها، درخت‌ها به درخت‌ها، شاخه‌ها به شاخه‌های پر از جوانه و میوه پرتوافشانی‌ها دارد، منظره‌ای است شادی بخش و نوری است که به رنگ‌های گوناگون پرتوافشان است، پاره‌ای از پاره‌ی دیگر بهتر و با شکوه‌تر است. همه جا ابرهای سپید به هم پیوسته و همه جا سایه در سایه بوده، و آن ایزد روشنی بر این سرزمین تا ابد بوده و هست.

گوید: ایزد در این سرزمین، دوازده بزرگوار به نام «ابکار»^{۱۸} دارد که صورتشان همچو صورت اوست و همه دانا و ردمنداند. و بزرگانی دارد که نامشان «حامیان دانا و نیرومند»^{۱۹} است و نسیم زندگی این جهان‌اند.

(۸۹)

صفت سرزمین تاریکی و گرمای آن^{۲۰}

[عربی]

مانی گوید: [سرزمین تاریکی] سرزمینی آکنده از گودال‌ها، مغاره‌ها، کرانه‌ها، باران‌ها، بندها و بیشه‌ها است، زمینی است پراکنده و بریده بریده، پر از حرشه^{۲۱}. چشمه‌های دودآگینش از شهرها به شهرها و از بندها به بندها است و چشمه‌های آتش زایش، از شهرها به شهرها، و چشمه‌های تاریک آن از شهرها به شهرهاست. پاره‌ی بالا، پاره‌ی پایین و دودی که از آن برخیزد لانه‌ی مرگی است که از ژرفای چشمه‌هایی درآید که پایه‌های آن از خاک‌های سخت^{۲۲} و عناصر آتش و عناصر باد شدید و تاریک، و عناصر آب ثقیل^{۲۳} تشکیل گردیده است، و این سرزمین تاریکی در کنار سرزمین روشنی است که در بالا است و آن در زیر قرار دارد، و هیچ کدام را از سوی بالا و پایین کرانه‌ای نیست.

... مانی حکیم را زعم آن است که عالم مصنوع است از دو اصل قدیم، یکی نور و دیگری ظلمت و هر دو ازلی اند که ازلاً و ابداً باشند و انکار کند که غیر از اصل قدیم چیزی موجود تواند بود و زعم او آن است که نور و ظلمت لایزال، قدیم و حساس و درآکند و سمیع و بصیر و با این وجود در نفس و صورت و فعل متضاداند و در حیّز متحاذی اند^{۲۵}، چنانچه شخص و ظل متحاذی باشند و افعال و جواهر هر دو در این نمودار روشن می شود:

«تاریکی»	«روشنی»
[گوهری] زشت، ناقص، خبیث، کدر، بدبو، زشت منظر.	گوهری نیک، دانا، بخشنده، پاک، خوشبوی، خوش منظر.
«نفس» نفسی شریر، لثیم، سفید، ضار، جاهل.	«نفس» نفسی کریم، خیر، حکیم، نافع، عالم.
«فعل» [فعلی که متضمن] شر و فساد و ضرر و غم و ابتیره ^{۲۶} و اختلاف [باشد].	«فعل» فعلی که متضمن صلاح باشد و خیر و مستلزم سرور و ترتیب و نظام و اتفاق.
«حیّز» جهت آن پایین و اکثر ایشان بر آنند که منحنی است از ناحیه جنوب و زعم بعضی آن است که به سوی روشنی است.	«حیّز» ^{۲۷} جهت آن جهت بالا است، و اکثر ایشان بر آنند که مرتفع است از جانب شمال و زعم بعضی آن است که به سوی تاریکی است.
«اجناس» آن پنج است: چهار ابدان و یکی ارواح ابدان: حریق و ظلمت و سموم ^{۲۸} و	«اجناس» نور پنج است: چهار ابدان است و یکی ارواح، آن ابدان

نور است و نار و باد و آب و
روح آن: نسیم است که در این
ابدان حرکت می کند.

«صفات»

زندگی، بدی، شرارت و پلیدی چرکین،
بعضی گویند تاریکی همانند این
جهان است. آن را زمینی هست و هوایی،
زمینش تاریکی است که بی آغاز و
کشیف است به غیر صورت این زمین،
بلکه صلب تر و کثیف تر و بوی آن
کریه ترین بوی ها و رنگش سیاه،
و بعضی گویند غیر از جسم نیست و
جسم بر سه نوع است: زمین، ظلمت و
جسمی دیگر اظلم از آن که جو است و
جسمی دیگر اظلم از آن که سموم است
و گویند لایزال از ظلمت شیاطین و
عفاریت متولد می شود، گویند ملک
آن عالم روح آن عالم است و در
عالم آن جمع است و شرو ذمیمه^{۳۲}
و ظلمت.

«صفات»

زندگی و پاکی و نیکوکاری، و
بعضی ایشان گویند که روشنی بی
آغاز همانند این جهان است. آن
راهوایی و جوی هست و زمینی،
و زمین روشنی بی آغاز بر غیر این
صورت است، بلکه بر صورت جرم
خورشید است و شعاع آن همچون
شعاع خورشید است و بوی آن بهترین
بوی ها است و رنگش بر متوال قوس و
قزح است و بعضی گویند غیر از جسم
نیست و جسم بر سه نوع است: زمین،
نور و جسمی دیگر الطف از آن که نسیم
است که روح نور است و گویند لایزال از
نور ملایکه و آله متولد می شود، نه
بر سبیل مناکحه^{۳۱}، چنانچه حکمت از
حکیم متولد می شود و نطق از ناطق و
گویند ملک این عالم روح آن عالم است
و جمع است در آن عالم خیر و حمده نور.

مانویه اختلاف کرده اند در مزاج و سبب آن و خلاص آن، بعضی گویند نور و
ظلام ممزوج شدند، امتزاجی بر سبیل اتفاق نه به قصد و اختیار. اکثر ایشان گویند
که سبب مزاج آن است که ابدان ظلمت از ارواح خویش متشاغل شدند، بعضی
تشاغل ظلمت نظر به روح کرد و نور را مشاهده کرد و ابدان به مازجت نور
منبعث شدند. چون ملک نور برین حال مطلع گشت، ملکی از ملایکه ی خویش در
پنج جزء از اجزای خویش بفرستاد و پنج جزء نور به پنج جزء ظلمانی ممزوج شد،
چنانچه دخان (دود) به نسیم مختلط گشت و نور با ظلمت ممزوج گشت و سموم

(بادهای گرم) با باد برآمخت و ضباب (میغ و بخار) با آب مقترن شد. هرچه در عالم هست از خیر و منفعت و برکت از اجناس نور است و هرچه مضرت است از شر و فساد از اجناس ظلمت است. چون ملک نور بر این امتزاج مطلع گشت، ملکی از ملایکه‌ی خویش را امر فرمود تا این عالم را بر این هیأت خلق فرمود تا اجناس نور از ظلمت مستصفی گردید و سیر آفتاب و ماه و ستارگان مبتنی بر آن است که اجزای نور از ظلمت مستصفی گردد. آفتاب، نوری که ممتاز است به شیاطین هوا، آن را از ظلمت مصفی می گرداند و قمر، نوری که ممزوج است به شیاطین سرما، از ظلمت صافی می دارد و نسیمی که در زمین هست لایزال مرتفع می شود، زیرا از شأن آن ارتفاع است به عالم خویش و همچنین جمیع اجزای نور دائماً در صعود است و ارتفاع و اجزای ظلمت دائماً در نزول است و تسفل تا اجزاء متخلص شود از اجزاء و امتزاج باطل گردد و ترکیب منحل شود و هریک به عالم خویش برسند، گویند قیامت و میعاد این است. گویند از آن‌ها که در تخلیص معین است تسبیح و تقدیس و کلام طیب است و اعمال برّ، به این سبب اجزای نور در «عمود صبح»^{۳۳} مرتفع می شود به فلک قمر، و لایزال قمر قبول انوار می کند تا نصف ماه، پس ممثلی می شود و بدر می شود و بعد از آن نور متوجه آفتاب می شود تا آخر ماه و آفتاب نور به بالاتر مرتفع می دارد تا به نور اعلی خالص رسد و لایزال برین وتیره (طریقه) جریان می یابد تا از اجزای نور بقیه‌ای درین عالم نماند، الا قدری محقر که منعقد شده باشد و آفتاب و ماه استصفای آن از ظلمت نتوانند کرد. در این هنگام، ملکی که حامل زمین است به ارتفاع و صعود توجه نماید و ملکی که حافظ سماوات بود، آن حفظ را بگذارد، هر آینه سماوات اعلی بر زمین اسفل افتد و بعد از آن آتشی متوقد (افروزنده) شود تا اعلی و اسفل مضطرم (افروخته) گردد و لایزال مضطرم باشد تا آنچه در اعلی و اسفل باشد، از نور متحلل گردد و مدت این اضطرام (افروختگی) هزار و چهارصد و شصت سال باشد.

مانی در باب «الف» از کتاب جلد^{۳۴}، در [اول] شابرقان^{۳۵} آورده است که شهریار بهشت روشنی در همه‌ی زمینی که متعلق به اوست، هیچ جزء از آن از او خالی نیست و آن را نهایت نیست، الا از آن رو که زمین او بر زمین عدو رسد، و دیگر، مانی گوید که شهریار بهشت روشنی در سُرّة (ناف) زمین اوست و دیگر

گوید امتزاج قدیم امتزاج حرارت و برودت است و رطوبت و یبوست و مزاج
محدث خیر و شر است.

(۹۱)

لشکریان دو درخشنده^{۳۶}

{عربی}

منی به کتاب کنزالاحیاء آورده است که بر پایه‌ی آنچه که در کتب رسل، رسم بر آن
جاری گردیده است، لشکریان دو درخشنده «ابکار»^{۳۷} و عذاری و آباء و امهات^{۳۸} و
ابناء و اخوه و اخوات خوانده می‌شوند، به حالی که در بلده‌ی شادمانی نر و
مادینه‌ای نیست یا اعضای نزدیکی و جمیع آنان حامل اجساد زنده و ابدان الهی‌اند
و نه به ضعف و نیرو و نه به بلندی و کوتاهی و صورت و منظر دیگرگون نیستند و
چون چراغ‌هایی‌اند مانده‌ی هم که همه از چراغی یگانه افروخته باشند و ماده‌ی
فروغ همه یکی بود و سبب این تسمیه، تمنای^{۳۹} دو مملکت است از آن رو که دیو
تاریکی چون از پستی خویش برخاست و ملکوت برتر نورانی آن را ازواجی یافت
از نرینه و مادینه، فرزندان به جنگ رونده‌ی خویش را به صورت آنان گردانید و هر
جنس را رویاروی جنس آن گذاشت. و خواص هند از این اوصاف ابا می‌دارند و
عوام آنان و جمیع کسانی که در فروع نحله‌اند به اطلاق آن افراط می‌ورزند، بدان پایه
که به «زوجه» و «ابن» و «ابنه» و «زایش» می‌رسند با سایر احوال طبیعت.

(۹۲)

مدبر جهان^{۴۰}

{عربی}

مانی می‌گفت مدبر جهان دو مبداء است که هر دو قدیم‌اند، یکی روشنی و دیگر

تاریکی و هر دو آفریدگاراند، آفریننده‌ی نیکی و آفریننده‌ی بدی، تاریکی و روشنی هر یک به تنهایی نام پنج معنی است: رنگ، مزه، بوی، سوده (لمس) و آوا؛ هر دو شنوا و بینا و دانا هستند. آنچه نیکی و سود است از ناحیه‌ی روشنی و آنچه زیان و گرفتاری است از ناحیه‌ی تاریکی است، روشنی و تاریکی به هم آمیخته نبودند. سپس به هم آمیختند، به این دلیل که صورتی نبود و آن گاه پیدا شد، تاریکی بود که آمیختگی با روشنی آغاز کرد، و آن دو مانند سایه و خورشید به هم پیوسته بودند، به این دلیل که پیدایش چیزی نه از چیزی محال است، تاریکی آمیختگی با روشنی را آغاز کرد و چون آمیزش تاریکی با نور تباه کننده‌ی آن است، نمی‌شود که از ناحیه‌ی روشنی باشد، زیرا که از روشنی تنها نیکی خاسته است. دلیل این که روشنی و تاریکی، نیکی و بدی هر دو قدیم‌اند، این است که چون دیده‌اند از یک ماده‌ی دو کار مختلف پدید نمی‌آید، مثلاً آتش سوزنده، سرد کننده نمی‌باشد و آنچه سرد کننده است، سوزندگی ندارد، پس آنچه مبداء نیکی است، بدی از آن نخواهد بود و آنچه بدی از آن است، منشاء نیکی نمی‌شود، دلیل این که هر دو زنده کننده‌اند، آن است که نیکی کاری است از مبداء نیکی، و بدی کاری است از مبداء بدی...

جهان بر دوش جباری مایل قرار دارد و فلک زیرین بر دور سر او می‌گردد.^{۴۱}

(۹۳)

آفریننده‌ی کیهان^{۴۲}

[فارسی]

۱ خدای تعالی احدی الذات احدی الجواهر است، و گوید باری تعالی در مکان مخصوص است بر بالای عرش و اصحابش گویند همه‌ی عرش مکان اوست و اگر عرش دیگر بیافریند، هر دو مکان وی باشد، اگر صد عرش دیگر بیافریند، همین نسبت بود و او مماس جمله‌ی عرش‌ها باشد و برین قول لازم بود که هر جزوی مماس عرش باشد، پس متحیز باشد و

نقض سخن امام خود کرده باشند که خدای تعالی احدی الذات و احدی الجواهر است. و قومی گویند از ایشان: عرش اول مکان او بُود، دیگر عرش ها مکان وی نباشد، پس لازم بُود که در مساحت کوچک تر از عرش باشد و بعضی گویند بعضی از عرش مکان وی باشد و بعضی فصله^{۴۳} بُود. پس عرش بزرگ تر از وی بود، و دیگر اصحابش نقض آن کردند که در اول گفتند خدای را حد و نهایت است و آخر گفتند حد و نهایت ندارد، زیرا که محدود و متناهی آن بُود که وی را حد و نهایت بُود در جهات شش گانه و خدای را نزد ما حد و نهایت از یک جهت است و آن تحت است و این قول از مانویه گرفتند که نور متناهی است از جهت سفلی دون جهات پنج گانه...

۲ و گویند صانع عالم یکی است قدیم و نشاید که با وی قدیمی دیگر بُود، خلاف صابئه که نزد ایشان هفت کوكب سیاره‌ی مدبراند و خلاف مجوس و ثنویان و نصاری که مجوس گویند صانع دواند: یزدان و اهریمن، و نزد ثنویان نور و ظلمت...

پی نوشت:

۱- ابن ندیم، الفهرست، چاپ فلوگل، (لایپزیگ، ۱۸۷۱) ص ۳۱-۳۲۹؛ ترجمه‌ی فارسی از رضا تجدد، ص ۸-۵۸۴؛ *The Fihrist of al-Nadīm*, tr. by Dayard Dodge, New York 1970, p. 777-83.

۲- در ترجمه‌ی انگلیسی داج (Dodge)، ایزد شهریار باغ‌های روشنی آمده است، رک. همانجا.

۳- زیرکی.

۴- میغ و بخاری که در زمستان در هوا پیدا شود.

۵- بادهای گرم و مهلک.

* در ترجمه‌ی فارسی (ص ۵۸۶، سطر ۲۳) «سموم» آمده است که اشتباه است رک.
الفهرست، متن عربی، فلوگل، ص ۳۳۰، سطر ۱۰

* ستونی است که در میان کیهان قرار گرفته و پاره‌های نور نجات یافته از این طریق به ماه و خورشید و آن گاه به بهشت نور هسپار می‌شوند. رک. یادداشت ۳۳ در صفحات بعد.

۶- متن عربی: «الماسیه»، و «المسیه»، محتملاً به پیروان الخسائی (Elkhesaites) اشاره می‌کند. الخسائی ظاهراً در حدود ۱۰۰ مسیحی در ماورای اردن ظهور کرد و یکی از شاخه‌های مهم آیین گنوسی را بنیان گذارد. درباره‌ی الخسائی رک. تقی‌زاده، ملتی و دین‌او، ص ۳۵ نیز رک. Flügel, Mani, pp. 240, 242 (ارجاع از: Dodge, op.cit., p. 780)

۷- الفهرست، چاپ فلوگل، ص ۳۲-۳۳۱، ترجمه‌ی فارسی، ص ۹۱-۵۸۸
Dodge, The Fihrist..., p. 783-86

۸- Archons: گروهی از دیوان. در عربی به صورت اراکه، جمع اراکون آمده که معرب واژه یونانی «آرخون» است.

۹- محتملاً نریسه‌ایزد، رک. Dodge, op. cit., p. 783, n. 193

۱۰- سرخ موی، مرد سرخ و سفید که سرخی او غالب باشد.

۱۱- رک. Dodge, The Fihrist..., p. 784, l. 27، متن عربی و فارسی: «بر فریاد»
رک. الفهرست، فلوگل، ص ۳۳۱، سطر ۱۹.

۱۲- در لغت به معنی «دلاور و مهتر» است، ولی در این جا ظاهراً لقب «اشقلون» است، دیوی که با مردیله نزدیکی می‌کند.

۱۳- در اقرب الموارد، ذیل واژه‌ی «شجر» آمده است: شجرة الحیات همان است که خداوند گهمرد را از خوردن آن نهی کرد. رک. الفهرست، ترجمه‌ی فارسی (رضا تجدد) ص ۵۸۹، زیرنویس ۲.

۱۴- متن: لوطیس، که معرب کلمه‌ی افسانه‌ای لوتوس Lotus / Lotoss لاتینی است که نام میوه‌ی بسیار شیرین در ممالک لوتوفاز Lotophages افریقا و خوراک افریقاییان باستانی بوده و گویند اگر بیگانگان آن را بخورند، مملکت خود را فراموش کنند. همان، ص ۵۹۰، زیرنویس ۲.

۱۵- متن: شاتل.

۱۶- داج (The Fihrist, p. 786) «الصدیقوت» را به «کارهای نیک» ترجمه کرده است و «باور راست» را بر اساس واژه‌ی «بحق» در دست‌نوشته‌ی Mss 1934, 1135 آورده است. فلوگل به جای واژه‌ی «بحق»، «نحو» را برگزیده است. «شیوه‌ی زندگی» نیز ترجمه‌ی «سبیل» است.

برخی نیز «صدیقوت» را نام محل و پرستشگاه دانسته‌اند. رک. «فهرست» ترجمه‌ی فارسی
ص ۵۹۰، زیرنویس ۳

۱۷- «فهرست» فلوگل، ص ۳۳۲، ترجمه‌ی فارسی، ص ۵۹۱ Dodge, *The Fihrist*, p. 786-87;

۱۸- «ایکار» به معنی «در ازل زاده شده» می‌تواند به معنی «باکرگان» نیز باشد. رک.
Dodge, *op.cit.*, n. 208 در متون قبلی به صورت «دوازده دوشیزه» آمده است.
رک. M.P.B.p. 138

۱۹- «فهرست» ترجمه‌ی انگلیسی حاج، همان جا.

۲۰- «فهرست» فلوگل، ص ۳۳۲، ترجمه‌ی فارسی، ص ۵۹۱-۲ Dodge, *The Fihrist*, p. 787-88

۲۱- حرشات حیوانات کوچک خزنده که اعراب به آن «ام اربع و اربعین» و ایرانیان «هزارپا»
گویند. «فهرست» ترجمه‌ی فارسی، ص ۵۹۱، زیرنویس ۱.

۲۲- متن عربی فلوگل: «من الزفیه تراب»، ص ۳۳۲، سطر ۲۴، «حاج وازه‌ی «الزفیه» را با تردید
«سخت و سفت» ترجمه کرده است. *The Fihrist*, p. 787, n. 210

۲۳- متن عربی: و عناصر الماء الثقیل، فلوگل، ص ۳۳۲، ص ۲۵.

۲۴- شهرستانی، الملل و النحل، ترجمه‌ی فارسی توسط افضل الدین صدر ترکه اصفهانی (قرن
۹ هـ) به تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۴-۱۹۲، متن عربی
چاپ لایپزیک، ۱۹۲۲، ص ۱۹۲ به بعد.

۲۵- مکانشان روبه روی هم است.

۲۶- نقصان و انقطاع نسل.

۲۷- مکان، کرانه‌ی هر چیز.

۲۸- بادهای گرم و مهلک.

۲۹- میغ و بخار.

۳۰- دود.

۳۱- نکاح.

۳۲- نکوهیده‌ها.

۳۳- در «فهرست» چاپ فلوگل (ص ۳۳۰) «عمود السبح» به جای «عمودالصبح» آمده است.
دکتر ابوالقاسمی در این باره می‌نویسد: «عمودالصبح را لسان العرب به ماتبلج فی
ضوئه و هو المستظهر مند» معنی کرده. این عمود آن عمودی نیست که مانی از آن گفت
و گو کرده است. این عمود در میان جهان قرار گرفته و انوار خلاص شده از چنگال
ظلمت را به ما منتقل می‌سازد. این عمود را که مانی «بام استون» یعنی «ستون نور»

نامیده، همان کهکشان است. «محسن ابوالقاسمی»، چهار یادداشت در تصحیح چهار کتاب، نشری می دانشگاه انقلاب، شماره ۶۴، فروردین ۱۳۶۸، ص ۳-۵۲، نیز رک.
Boyce, The Manichaean Hymn Cycles in Parthian, London
 1954, pp. 20-21

۳۴- احتمالاً کتاب کفالایا.

۳۵- کتاب شاپور گان.

۳۶- بیرونی، تحقیق ماللهند، ترجمه‌ی منوچهر صدوقی سها، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۶؛ نیز رک. تحقیق ماللهند، من مقوله مقبوله فی العقل او مردوله، ویراسته‌ی ادوارد زاخو، لندن ۱۸۸۷، لایپزیگ ۱۹۲۵؛ احمد افشار شیرازی، متون عربی و فارسی درباره‌ی متی و متوت، ص ۱۲-۲۱۱

۳۷- دوشیزگان.

۳۸- پدران و مادران.

۳۹- یاری رساندن.

۴۰- تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، تهران ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۶-۱۹۵ متن عربی، بیروت، ۱۹۶۰، ج ۱، ص ۱۲۹ به بعد.

۴۱- جمله‌ی اخیر توسط هنینگ تصحیح شده است. در تاریخ یعقوبی (چاپ هوستما، ج ۱، ص ۱۸۰؛ چاپ بیروت، ج ۱، ۱۹۶۰، ص ۱۶۰) به استناد شاپور گان آمده که متی گفته است: «ان العلم علی جبل مائل یدور علیه الفلک العلوی». هنینگ (Orientalia, I, vol. 5, 1936) به استناد نوشته‌های متی، جمله‌ی بالا را به «ان العالم علی جبار مائل یدور علیه لفلک العلوی» تصحیح نموده است. در ترجمه‌ی فارسی تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «دانش بر کوه مایلی است که فلک برین بر آن احاطه دارد» رک. دکتر محسن ابوالقاسمی، «چهار یادداشت در تصحیح چهار کتاب»، نشری می دانشگاه انقلاب، شماره‌ی ۶۴، فروردین ۱۳۶۸، ص ۳-۵۲.

۴۲- تبصرة العلوم فی معرفة مقالات الانام منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی که ظاهراً از مؤلفان نیمه‌ی اول سده‌ی هفت هجری است، چاپ عباس اقبال، تهران ۱۳۱۳ ش به نقل از احمد افشار شیرازی، متون عربی و فارسی درباره‌ی متی و متوت، تهران ۱۳۳۵ ش، ص ۴-۵۰۲.

۴۳- باقیمانده.

چ. متون سریانی

(۹۴)

درباره‌ی دو بن^۱

[سریانی]

۱ او (مانی) گوید: پیش از آن که آسمان و زمین و هر آنچه در میان آن دو قرار دارد، هستی یابد، دو اصل وجود داشت: خیر و شر. اصل خیر در سرزمین نور مأوی گزید و آن را «پدر بزرگی» خواندند؛ و او می‌گوید که از سرزمین نور پنج ناحیه و مسکن جدا گردید که عبارت‌اند از: خرد، دانش، اندیشه، تصور و تأمل. او اصل شر و بدی را شهریار تاریکی خواند. او گوید: شهریار تاریکی در سرزمین خود می‌زیست. اصل شر نیز پنج جزء دارد: دود، آتش، باد، آب، تاریکی.

(۹۵)

تازش اهریمن به سرزمین روشنی

[سریانی]

۱ او گوید: هنگامی که شهریار تاریکی در اندیشه‌ی صعود به سرزمین روشنی افتاد، پنج مسکن متوحش گردیدند. او گوید: پدر بزرگی واکنش نشان داد و گفت: هیچ‌یک از این پنج مسکن را که ائون‌های من‌اند، به نبرد نمی‌فرستم، زیرا که آن‌ها را برای صلح و آرامش آفریده‌ام. بهتر این است که

خود بروم و بجنگم.

۲ او گوید: پدر بزرگی، مادر زندگی را فرا خواند، مادر زندگی: انسان نخستین (هرمز دیغ) را فرا خواند و انسان نخستین (هرمز دیغ) پنج فرزندش را که چون مردان آماده ی نبرد بودند، فرا خواند. و او گوید: آن گاه فرشته ای که نخشب^۲ نام داشت با دیهیم پیروزی در دست به دیدار انسان نخستین (هرمز دیغ) آمد.

۳ و او گوید: نخشب نور را در پیش انسان نخستین (هرمز دیغ) تابانید و شهریار تاریکی که این را بدید، واکنش داد و گفت: آنچه را که در دوردست جست و جو می کردم، در دسترس خویش یافتم. نتیجتاً هرمز دیغ خود و پنج فرزندش را چون «خوراک» به شهریار تاریکی داد، چونان مردی که دشمن دارد و در مطبخ، زهر کشنده ای را با خوراک می آمیزد و به او می دهد.

۴ و او گوید: هنگامی که آن ها (فرزندان تاریکی) ایشان (فرزندان انسان نخستین یا هرمز دیغ) را خوردند، پنج ایزد روشنی، خرد خویش را از دست دادند. آن ها به سبب زهر فرزندان تاریکی، مانند انسانی شدند که او را سگ ها یا ماری بگزد... و او گوید: انسان نخستین (هرمز دیغ) بار دیگر عقل خود را به دست آورد و هفت بار به درگاه پدر بزرگی استغاثه کرد.

(۹۶)

آفرینش دوم

[سریشی]

۱ آن گاه در فراخوانی دوم، پدر بزرگی دوست روشنان را پیش خواند.

دوست روشنی‌ها بام ایزد را فرا خواند، بام ایزد روح زنده (مهرایزد) را فرا خواند، روح زنده (مهرایزد) پنج فرزندش را فرا خواند: او نگهدارنده شکوه (دهبد) را از خردش، شهریار افتخار (مرزبد) را از کنش خویش، الماس نور (ویسبد) را از اندیشه‌اش، شهریار شکوه (زندبد) را از تصورش و اطلس (مانبد) را از فهم خویش هستی بخشید.

۲ اینان به سرزمین تاریکی آمدند و دریافتند که انسان نخستین (هرمزدیغ) و پنج فرزندش را تاریکی بلعیده است.

آن‌گاه [ایزد خروش] بانگی بلند برآورد که چون شمشیر تیز بود و اجازه داد تا انسان نخستین (هرمزدیغ) چهره‌اش را ببیند. به او گفت: سلام ای نیک مرد در میان شر، ای آفریده‌ی نور در میان تاریکی! ایزد در میان جانورانی خشنماک مأوی گزیده است که شرافت او را نمی‌شناسند.

۳ و انسان نخستین (هرمزدیغ) به او پاسخ داد و گفت: تو بار نجات و آسودگی آورده‌ای. بر پدرانمان، به آن فرزندان روشنی، در سرزمین روشنی چه می‌گذرد؟

و ایزد خروش پاسخ داد: آنان به نیکوکاری‌اند. ایزد خروش و ایزد پاسخ با یکدیگر همراه شدند و به سوی مادر زندگی و روح زنده (مهرایزد) فراز رفتند.

۴ و روح زنده (مهرایزد) [جامه‌ی] ایزد پاسخ را پوشید. پس روح زنده (مهرایزد) و مادر زندگی دوباره به سوی سرزمین تاریکی فرود آمدند، بدان‌جا که انسان نخستین (هرمزدیغ) و فرزندانش ساکن بودند.

۵ آن‌گاه روح زنده (مهرایزد) به یکی از سه فرزند خود فرمان داد که آرخن‌ها یا فرزندان تاریکی را بکشد و به دیگری فرمان داد پوستشان را بکند، و از پوست آن‌ها یازده آسمان^۳ بساخت و کالبد مرده‌اشان را به

سرزمین تاریکی فرو افکند و هشت زمین بساخت. هریک از پنج فرزند روح زنده (مهرایزد) وظیفه‌اش را به پایان رساند: نگهدارنده‌ی شکوه (دهبد) پنج ایزد روشنی را با گرفتن سرین آنان در اختیار گرفت و آسمان‌ها را در زیر سرین آن‌ها گسترده. اطلس (مانبد) هشت زمین را بر زانوی خود نگاه داشت. هنگامی که آسمان‌ها و زمین‌ها آفریده شد، شهریار بزرگ افتخار (مزربد) در مرکز کیهان نشست و به نگاهبانی از آن‌ها سرگرم گردید.

۶ پس از آن روح زنده (مهرایزد) چهره‌های خود را بر فرزندان تاریکی آشکار کرد و نوری را که آن‌ها (دیوان) بلعیده بودند، پالود و از آن، خورشید و ماه و بیش از هزار ستاره بساخت و گردونه‌های باد، آب و آتش را شکل بخشید، فرو رفت و اطلس (مانبد) را نگاهبان آن‌ها کرد.

۷ [آن‌گاه] شهریار شکوه (زندبد) را فرا خواند. او لایه‌های هشت زمین را بساخت تا آن لایه‌ها بر روی آرخن‌هایی که در هشت زمین به بند بودند، نهاده شود و آن‌ها به پنج ایزد روشنی خدمت کنند، و سبب دیگر [به وجود آوردن] این لایه‌ها آن است که نگذارند آرخن‌ها با زهر خود پنج ایزد روشنی را بسوزانند.

(۹۷)

آفرینش سوم

[سریتی]

۱ و او گوید: پس از آن مادر زندگی، انسان نخستین (هرمزديغ) و روح زنده (مهرایزد) به درگاه پدر بزرگی استغاثه بردند. پدر بزرگی استغاثه‌ی آن‌ها را شنید و با سومین فراخوانی خود، پیامبر سوم (نریسه ایزد) را فرا

خواند. او دوازده دوشیزه را، که به جامه‌هایشان نشان‌ها و دیهیم‌هایی پیوسته بود، فرا خواند.

۲ نخست نیرومندی، دوم حکمت، سوم پیروزی، چهارم نیروی اندیشه، پنجم پاکی ششم راستی، هفتم گروش، هشتم پارسایی، نهم امانت، دهم احسان، یازدهم نیکوکاری، دوازدهم روشنی.

۳ آن زمان که پیامبر سوم (نریسه ایزد) به سوی کشتی‌ها (خورشید و ماه) آمد، به سه خادم دستور داد تا کشتی‌ها را به جنبش دراندازند. او به معمار بزرگ (بام ایزد) فرمان داد تا بهشت نو را بسازد و به سه گردونه‌ی (آب و باد و آتش) فرمان داد تا خود را به سمت بالا فراز کنند، و هنگامی که دو کشتی به راه افتادند و به میانه‌ی کیهان رسیدند، پیامبر سوم (نریسه ایزد) خود را به چهره‌های نرینه و مادینه درآورد و همه آرخن‌ها یا فرزندان نر و ماده‌ی تاریکی او را بدیدند.

۴ هنگامی که پیامبر سوم (نریسه ایزد) را بدان چهره‌های فریبده بدیدند، شهوتشان تحریک شد، نرها چهره مادینه‌ی او، و ماده‌ها چهره نرینه‌اش را آرزو کردند. و در اوج شهوت، نورهایی را که از پنج ایزد روشنی بلعیده بودند، فرو ریختند.

پس گناهی که چون خوراک دزدیده، در آن‌ها محبوس شده بود و با نور آمیخته بود، از آرخن‌ها برون آمد. آنان می‌خواستند [به کشتی پیامبر سوم (نریسه ایزد)] وارد شوند. پیامبر سوم (نریسه ایزد) چهره‌های خود را پنهان کرد و روشنی پنج ایزد نور را از گناهی که با آن‌ها بود، بسترد. پس آن‌چه از آرخن‌ها برون آمده بود، به ایزدان روشنی برگردانده شد، اما آنان آن روشنی را نپذیرفتند، همانند انسانی که از خوراک متهوع خود متنفر است. پس منی آنان بر زمین افتاد، نیمه‌ای بر جای خشک و نیمه‌ای بر جای تر. و آن [پاره که بر جای تر افتاده بود]، به جانوری ترسناک مبدل

گشت که به شهریار تاریکی همانند بود. آن گاه آنان الماس نور (ویسبد) را به هموردی با این جانور فرستادند که با او نبرد کرد و او را شکست داد. [نخست] او را به پشت برگرداند و ضربتی بر شاهرگ قلب او زد، سپرش را به آرواره هایش زد، یک پایش را بر ران او نهاد و پای دیگر را بر سینه اش گذارد از آن پاره منی که بر زمین خشک افتاده بود، پنج درخت رویید.

۵ و او گوید: دوشیزگان تاریکی از پیش، به سبب سرشت خود آبستن شدند. چون زیبایی پیامبر سوم (نریسه ایزد) را دیده بودند، جنین آن‌ها پیش از زمان مقرر بر زمین فرو افتاد، جنین‌های سقط شده جوانی درختان را خوردند و با یکدیگر رای زدند و اندام پیامبر سوم (نریسه ایزد) را که دیده بودند، به یاد آوردند. آنان گفتند: کجاست آن اندام تا تماشايش کنیم؟ اشقلون ۴ فرزند شهریار تاریکی، به جنین‌های فرو افتاده گفت: پسران و دوشیزگان خود را به من بسپارند و من اندام کسی را که دیده‌اید، برای شما می‌سازم.

۶ آنان پسران و دوشیزگان خود را آوردند و به او سپردند. او نرها را خورد و ماده‌ها را به یار خود، نقبائیل ۵، سپرد. نقبائیل و اشقلون به یکدیگر پیوستند، نقبائیل آبستن شد و برای اشقلون پسری زاد که او را آدم خواندند و نقبائیل [دوباره] آبستن شد و دختری زاد که وی را حوا خواندند.

۷ و او گوید: عیسی درخشان بی‌سوء ظن نزدیک آدم شد و او را از خواب جاودانی بیدار کرد. چه او می‌بایست رستگار شود. عیسی درخشان همانند انسانی است که مردی را می‌یابد که دیو ترسناکی در اوست و با هنر ویژه‌ی خویش او را رام می‌کند. عیسی نیز با آدم چنین کرد. او چون یک دوست، آدم را یافت که در خوابی ژرف فرو رفته بود، او را بیدار نموده، به جنبش درآورد، بلندش کرد و دیوان فریبده

را از وی جدا ساخت و بسیاری از آرخن‌ها را که از او دور بودند، به زنجیر بست.

۸ آن‌گاه آدم خود را آزمود و خویشتن را بشناخت و او (عیسای درخشان) به وی می‌گوید که پدران آن‌ها در بهشت برین‌اند و نیمی از روان او به ماده درافتاده و [در برابر] نیش پلنگان و پیلان است، درندگان و سگان آن را می‌خورند، و با هر چیزی می‌آمیزد و در هر چیزی که هست، به بند است و در دام تاریکی به زنجیر بسته شده است.

۹ و مانی گوید: او (عیسای درخشان) وی (آدم) را بلند کرد و او را واداشت تا از «درخت زندگی» بخورد.

آن‌گاه آدم به بالا چشم دوخت و گریه کرد، صدایش را چون شیر ژیان با همی توان بلند کرد، مویش را کند، [بر سینه‌ی خود] زد و گفت: نفرین باد، نفرین بر شکل بخشنده‌ی اندام من! نفرین بر آن که روانم را به زنجیر کشیده است و نفرین بر گناهکارانی که مرا به بردگی سوق داده‌اند!

پی‌نوشت:

۱- این نوشته از تئودور برکونی است که در سده‌ی ۸ م به زبان سریانی نگارش یافته است. مأخذ او احتمالاً رساله دربارہ‌ی دو بن یا دو بن نامگ است که متنی نوشته است. همانندی‌های بسیاری میان این نوشته و رساله‌ی بنیاد (*Epistula Fundamenti*) اثر آگوستین وجود دارد که می‌توان گفت اصلشان یکی است. متن سریانی را ۶- شیر ویراسته است:

A. Scher, *Corpus Scriptorum christianorum - Orientalium, Scriptores Syri, Series II, Tomus 66, Paris - Leipzig 1912, pp. 313-18.*

در این جا، متون سریانی از مرجع زیر نقل گردیده است:

Gnos., p. 289-95

۲- *Nachashbat* فرشته‌ای که یاور هرمزدیغ است و چراغی فراراه‌لومی گیرد تا نبردگاه را روشن کند. دوست روشن‌ان نیز چنین وظیفه‌ای را در برابر مهرایزد به عهده دارد.

۳- در نوشته‌های فارسی میانه، ده آسمان ذکر شده است؛ یازدهمین آسمان در واقع همین آسمانی است که ما به چشم می‌بینیم و ستارگان روی آن قرار دارند. رک. 5. *B.R.P.*

۴- *Ašaqlun*: دیونرو فرزند اهریمن.

۵- *Naqbā'il*: نام دیگر «نمرائیل» یا «پیسوس»، دیو ماده.

ح. متون لاتینی

(۹۸)

دو گوهر آفرینش^۱

[لاتینی]

۱ در آغاز آفرینش دو گوهر وجود داشت که از یکدیگر جدا بودند. پدر بزرگی شهریار کیهان نور شد و با فرزندان پاک خویش و نیروی شکوهمندش جاودان گردید و همواره از جاودانگی خویش شاد بود.

۲ حکمت نیروهای زنده‌ی روان^۲ در دست او بود و با نیروهای زنده‌ی روان، دوازده پاره نور (اثون‌ها) را نیز در بر داشت که گنجینه‌ی شهریارِ اویند، با هزاران گنج که بی‌اندازه و بی‌شماراند، و او در هریک از این پاره‌های [نور] پنهان شده است. پدر [بزرگی] با شکوه بلند پایه و بزرگی دست نیافتنی خویش اثون‌های شکوهمند و درخشنده را به سوی خود کشیده است، اثون‌هایی که اندازه و کرانه‌شان ورای تخمین است.

۳ پدر [بزرگی] پاک، زایا و اصیل است و با اثون‌ها به سر می‌برد و در اقلیم شکوهمند او هیچ‌کس کمبود ندارد و کسی پایگاهش از دیگری کم‌تر نیست. پس اقلیم شکوهمند او نورانی است و زمین را خجسته و مبارک کرده است. به همین سبب، کسی را یارای حرکت دادن آن اقلیم نیست.

۴ بخشی از آن اقلیم بزرگ و پاک در سرزمین تاریکی قرار دارد. سرزمین

تاریکی ژرف و بیکرانه است، کالبد‌های آتشین و فرزندان زهرین در آن به
سر می‌برند...

۵ آن‌گاه سرزمین آتشین با سرکردگان و افرادش نابود شد. پس شهریاری
سرشار از تاریکی در آن بزیست و رهبر آن سرزمین گردید و شاهزادگان
بسیاری گرد آورد. سرچشمه‌ی هستی همه او بود. پنج گوهر قلمرو شر در
این جا است.

(۹۹)

نبرد نیروهای روشنی و تاریکی

[لاتینی]

۱ پدر روشنی خجسته (پدر بزرگی) آگاهی داشت که از قلمرو تاریکی،
کشتار و ویرانی بزرگ برخواهد خاست و ائون‌های پاک او را تهدید
خواهد کرد، پس بایسته بود که با شکوه و عظمت و نیروی ایزدی خویش
با این ویرانگری درافتد. پس ناگهان با زادگان تاریکی نبرد کرد و نابودشان
ساخت. آن‌گاه برای موجودات بهشت روشنی آسایش جاودانی فراهم کرد.

۲ سپس او (اهریمن) با نیرنگ و فریب به سخن درآمد: آن روشنی بیکران را
چگونه در آن بالا به وجود آوردید؟ بنگرید چگونه آسمان‌ها با نیرویی
بزرگ به جنبش و چرخش درآمدند. پس تا می‌توانید روشنی خویش را به
من ببخشید تا با آن، ایزد بزرگی را که شکوهش را بر ما آشکار کرد، بسازم
و آن‌گاه از این ماندن موقتی در سرزمین تاریکی آزاد شویم.

۳ چون این سخنان را شنودند، با هم به بحث نشستند و بر آن شدند که
آن‌چه شهریار تاریکی از آن‌ها خواسته بود، بدو دهند. چه، می‌اندیشیدند

که مبادا نتوانند این روشنی را جاودانه نگاه دارند.
پس رای زدند که آن را به شهریارشان ببخشند و سخت امید داشتند که
بتوانند نیرومند شوند. اکنون ببینیم در چه وضعی آن روشنی را به
[شهریار تاریکی] بخشیدند.

(۱۰۰)

آفرینش انسان

[لایینی]

۱ ... زمانی که جنس‌های مخالف گرد آمدند، [اهریمن] به نرها و ماده‌ها
فرمان داد تا با یکدیگر بیامیزند و بدین گونه، برخی نطفه‌ی خویش برون
ریختند و برخی باردار شدند. زادگان به چهره‌ی پدران خویش همانند
بودند...

۲ شهریار [تاریکی] آن‌ها را پذیرفت و شادشان کرد. چنان‌که امروز می‌بینیم
گوهر بدی است که کالبد را شکل می‌بخشد و نیروهایی را می‌آفریند که
[کالبد‌های نو] را شکل می‌بخشند چنان‌که گفتیم، شهریار [تاریکی]
زادگان یاران خویش را که شهوانی بودند، پذیرفت و دانش و روشنی آنان
را نیز گرفت و خورد.

۳ ... شهریار [تاریکی] به یار ماده‌اش، که از او به وجود آمده بود، نزدیک
شد. با او هم‌بستر گردید، چنان‌که با مادینه‌های دیگر نیز، و پاره‌ای از آن
پلیدی‌ها را که پیش از این بلعیده بود، در [زهدان] او ریخت و پاره‌ای از
اندیشه و نیروی خویش را بدان افزود، چه او می‌بایست همه‌ی آفریده‌های
خود را شکل بخشد.

پس یار ماده‌ی او آن بذر را پذیرفت، چنان زمین شخم زده که به آسانی بذر را می‌پذیرد. بدین سبب، چهره‌ی نیروهای آسمانی و زمینی در این مادینه شکل گرفت و سرشته شد. آنچه در آن جا شکل گرفته بود، به همه‌ی کیهان همانند بود.

(۱۰۱)

نیروهای تاریکی و نبرد با آن‌ها

[لاتینی]

گویند برای آن‌که آرخن‌ها تاریکی را ایجاد کنند، نخست پنج عنصر لازم بود تا خود آرخن‌ها را به وجود آورد. این پنج عنصر «دود، تاریکی، آتش، آب و باد» بودند. سرچشمه‌ی آفریدگان دو پا دود بود. آنان (مانویان) بر این باوراند که آدمیان از این آفریدگان دو پا به وجود آمده‌اند. خزندگان از میان تاریکی هستی یافته‌اند و چارپایان در آتش و آفریدگان شناگر در آب و پرندگان در باد آفریده شده‌اند.

از سری سرزمین [روشنی] و گوهر ایزدی پنج روشنی (آمهرسپندان) برای ستیز با این پنج عنصر فرستاده شد. در این ستیزه این عناصر با هم آمیختند: هوا با دود، نور با تاریکی، آتش نیک با آتش بد، آب نیک با آب بد و باد نیک با باد بد. آن دو گردونه، مشعل‌های آسمان‌اند تا بتوانند راه را بشناسند: ماه از آب نیک و خورشید از آتش نیک به وجود آمد.

آب و آتش نیروهای پاکی هستند در میانه‌ی خورشید و ماه که خویشتن را به میان آفریدگان نر می‌افکنند تا آفریدگان ماده را سوی خود کشند و از سوی دیگر، اینان نیز به درون آفریدگان ماده راه می‌یابند تا بتوانند آفریدگان نر را سوی خود کشند.

۴ و آن زمان که شهوتشان برای وصل به اوج رسد، روشنی آمیخته شده در آن‌ها آزاد می‌گردد و به گردونه‌های ماه و خورشید رفته و به بهشت روشنی باز پس داده می‌شود.^۳

پی‌نوشت:

1. **Augustinus, *Contra epistulam Fundamenti* 13, 15; *De natura boni* 42, 46;**

به نقل از: *Gnos.*, p. 295-301

۲- اشاره به پنج نیرو است که به گوهر ایزدی پیوسته‌اند. با پنج قلمرو یا اثونی که بر کونی از آن سخن گفته است، قابل مقایسه است که عبارت‌اند از: خرد، دانش، اندیشه، تصور، تأمل.

3. **Augustine, *de haeresibus ad Quodvultdeum* 46 (*Migne SI* 42, Col. 34-38; cf. *Gnos.*, p. 341-49**

خ. متون یونانی

(۱۰۲)

دو گوهر نیک و بد^۱

[یونانی]

- ۱ او (مانی) دو گوهر ایزدی و مادی را پذیرفت. ایزد نیک، اما ماده شر است. با وجود این، آن مقدار نیکی که در ایزد هست، بیش از شری است که در ماده وجود دارد.
- ۲ ... زمانی ماده آرزو کرد که به سرزمین روشنی فراز رود. وقتی که فراز رفت، با دیدن درخشندگی و روشنی ایزدی به شگفت آمد و کوشید آن پایگاه را تصاحب کرده، ایزد را از آن جا برون افکند.
- ۳ ایزد بر آن شد که وی را پادافراه دهد. اما هیچ بدی با وی همراه نبود تا بتواند ماده را پادافراه دهد. چه هیچ بدی در آشیانه‌ی ایزدی نیست.
- ۴ [پس]، ایزد نیروی خویش را که «جان» نام داشت، به ستیزه با ماده گسیل کرد تا جان و ماده با هم بیامیزند. [پس]، مرگ بر ماده در افتاد. به عبارت دیگر، چنانچه این نیرو زمانی ماده را رها می‌کرد، مرگ ماده را فرا می‌گرفت.
- ۵ بنا به خواست ایزد، جان با ماده آمیخت، همانند آمیزش دو جنس مخالف، جان نیز همانند تن رنج می‌کشد. ماده دستخوش دگرگونی است، اما جان در میان ماده گرفتار آمده و با مستحیل شدن در بدی، به رغم گوهر فعال خود، به پستی و زوال کشانده می‌شود.

(۱۰۳)

«دمیورگوس»^۲ (مهرایزد)

[یونانی]

۱ ایزد نگران گشت و نیروی دیگری گسیل داشت که آن را دمیورگوس (مهرایزد) نامید.

دمیورگوس (مهرایزد) هنگامی ظاهر گشت و به پیرامون کیهان آمد که نیرو از ماده جدا گشته بود و خورشید و ماه از آن ساخته شده بود و از آن پاره‌ای که با پلیدی آمیخته بود، ستارگان و همهی آسمان‌ها مهیا گشت. آن پاره از ماده که خورشید و ماه از آن جدا شده بود، از کیهان برداشته شد و تاریکی همانند شب هستی یافت.

۲ نیروی ایزدی در دیگر عناصر به صورت آمیزه‌هایی نابرابر وجود داشت، چنان‌که در گیاهان و جانوران نیز به همین نسبت بود. این است سبب آفرینش کیهان و استقرار خورشید و ماه در آن. ماه چون از هلال به بدر و از بدر به هلال رسد، پیوسته نیروی ایزدی را از ماده رها کند و آن را به سوی ایزد فرستد.

۳ نیروی دیگری که در دمیورگوس (مهرایزد) هست، این است که با نور خورشید فرود می‌آید و همان تأثیر درخشش خورشید را دارد.

(۱۰۴)

آفرینش انسان

[یونانی]

۱ ... و تمثالی همانند آدم در خورشید پدیدار گشت و ماده را تحریک کرد. آدم با آمیزه‌ای از روشنی و ماده آفریده شد، چنان‌که جان اندر تن پیوسته است.

۲ اما تمثال او به گونه‌ای آفریده شد که نسبت به باشندگان میرای دیگر، نیروی ایزدی بیش‌تری داشت، پس آدم چهره‌ای ایزدی دارد...

پی‌نوشت:

1. *Alexandri Lycopolitani, Contra Manichaei Opiniones disputationes*, ed. A. Brinkmann, Leipzig 1895

به نقل از: *Gnos.*, p. 336-39.

۲- *Demiurge*، ایزد بناکننده‌ی جهان، یا جهان‌آفرین. در آیین گنوسی، این ایزد با خدای متعال تفاوت دارد. دمبورگوس در متن‌های فارسی میانه و پارتی همان مهرایزد است که هشت زمین و ده آسمان را بنا می‌کند.

کتاب نامه

- ابن الندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست (متن عربی) ویراسته‌ی فلوگل، لایپزیگ ۷۲-۱۸۷۱.
 الفهرست (ترجمه‌ی فارسی) از محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر (چاپ سوم) ۱۳۶۶.
 ابوالقاسمی، محسن. چهار یادداشت در تصحیح چهار کتاب، نشریه دانشگاه انقلاب، شماره ۶۴، فروردین ۱۳۶۸.
 افشار شیرازی، احمد. متون عربی و فارسی دریاهای مانی و مانویت، تهران انجمن ایران‌شناسی ۱۳۳۵.
 بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، توس ۱۳۶۲.
 بهبهانی، امید. متون فارسی میانه و پارتی دریاهای آفرینش، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ۱۳۶۹.
 بیرونی، ابوریحان. تحقیق ماللهند (متن عربی)، ویراسته‌ی ا. زاخو، لندن ۱۸۸۷، لایپزیگ ۱۹۲۵.
 تحقیق ماللهند (ترجمه‌ی فارسی) از منوچهر صدوقی سها، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، جلد اول تهران ۱۳۶۲.
 آثار الباقیه (متن عربی)، ویراسته‌ی ا. زاخو، لایپزیگ ۱۸۷۸.
 ترجمه‌ی آثار الباقیه، از اکبر دانشروشت، تهران، امیرکبیر (چاپ سوم) ۱۳۶۳.
 تقی‌زاده، حسن. بیست مقاله، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب (چاپ دوم) تهران ۱۳۴۷.
 مانی و دین او، تهران، انجمن ایران‌شناسی ۱۳۳۵.
 شهرستنی، الممل والنحل (متن عربی)، ویراسته‌ی ویلیام کورتن، لندن ۱۸۴۶.
 الممل والنحل (ترجمه‌ی فارسی) از افضل‌الدین صدر ترک اصفهانی، تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، اقبال، ۱۳۵۰.
 گریمال، پیر. فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه‌ی احمد بهمنش، تهران ۱۳۵۶.
 یعقوبی، ا. تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، تهران ۱۳۵۶.

Alfaric, Prosper. *Les Ecritures Manichéennes*, vol. 1, Paris 1918.
 Allbery, G.R.C. *A Manichaean Psalm Book*, Stuttgart 1938.
 Asmussen, Jes P. *Manichaean Literature*, Delmar, New York

1975.

Bang, W. «Manichaeen Confessional Mirror for the Laity», *Le museon* 36, 1923.

Beausobre, I. de. *Histoire Critique de Manichée et du Manichéisme*, Paris 1918.

Boyce, M. *A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichaeen Script in the German Turfan Collection*, Berlin 1960.

A Reader in Manichaeen Middle Persian and Parthian, *Acta Iranica* 9, Leiden, Teheran-Liege 1975.

A Word-List of Manichaeen Middle Persian and Parthian, *Acta Iranica* 9a, Leiden, Teheran-Liege 1977.

The Manichaeen Hymn Cycles in Parthian, London 1954.

Dodge, Dayard (tr. and ed.), *The Fihrist of al-Nadim*, New York 1970.

Gnoli, Gherardo. «Mani and Manichaeism», in *the Encyclopaedia of Religion*, ed. by Mircea Eliade, vol., 9, New York, London 1987.

Graves, Robert. *The Greek Myths*, 2 vols., Middlessex 1974.

Haardt, Robert. *Gnosis*, tr. by S.F. Hendery, Leiden 1971.

Haloun, G. and Henning, W.B. «The Compendium of Buddha of the light», *Asia Major*, New York Series, Vol., iii, Part 2, 1952.

Henning, W. B. «Mani's Last Journey», in *Acta Iranica* 15, Leiden Teheran-Liege 1977.

«The Manichaeen Fasts» in *Acta Iranica* 15, Leiden, Teheran-Liege 1977.

«A Sogdian Fragment of the Manichaeen Cosmogony», *Acta Iranica* 15, Leiden, Teheran-Liege 1977.

Jackson, A. V. W. *Researches in Manichaeism*, New York 1932

Mackenzie, D.N. «Šābūrāgān», *BSOAS*, Vol. 42/43, London

- 1979.
- Menasce, P. De, Škand Gumanīk Vicār**, Freiburg 1945.
- Ort, L. J. R. Mani, A Religio - Historical Description of his Personality**, Leiden 1967.
- Polotsky, H.J. Manichaische Homilien**, Stuttgart 1934.
- Schmidt-Polotsky-Bohlig, Kephalaia**, Lieferungen 1-8, Stuttgart 1935-1937
- Sundermann, W. Mittelpersische and Parthische Kosmogonische und Parabeltexte der Manichaer**, Berlin 1973.
- Taffazzoli, A. «Iranian Notes» in Etudes Irano - Aryennes offertes a Gilbert Lazard**, Reunies par C. H. de Fouchecour et Ph. Ginoux, Studia Iranica, Cahier 7, Paris 1989.
- Tardieu, Michel. Études Manichéennes**, Bibliographie critique 1977-1987, *Abstraca Iranica* vol. hors serie 4, Teheran Paris 1988.
- Waldschmidt, E., Lentz, W. Manichaische Dogmatik aus Chinesischen und Iranischen Texten**, Berlin 1933.
- Widengren, Geo. Mani and Manicheaeism**, tr. by Charles Kessler, London 1965.
- Yarshater, E (ed.) The Encyclopaedia of Iranica**, vol., 1, London Boston 1982.

فهرست متون مربوط به
اسطوره‌ی آفرینش مانوی

متون فارسی میانه و پارتی

- ۱ نبرد هُرمزدیغ با دیوان و رهایی او. / ۸۷
- ۲ از گزارش مانی درباره‌ی پدید آمدن جهان: مهرایزد آسمان‌ها و زمین‌ها را بنا می‌کند. / ۸۸
- ۳ مهرایزد پس از ساختن جهان با ایزدان دیگر آفرینش دوم پیش پدر بزرگی (زروان) می‌رود تا از او درخواست کند که نریسه‌ایزد را فرا خواند. / ۹۱
- ۴ نریسه‌ایزد با دیگر ایزدان آفرینش سوم فرا خوانده می‌شود و کارش را آغاز می‌کند. / ۹۱
- ۵ پس از اغوا شدن دیوانِ نر، گیاهان بر روی زمین روییدن آغاز می‌کنند. / ۹۲
- ۶ پس از اغوا شدن دیوانِ ماده، جانوران بر زمین پدید می‌آیند. / ۹۳
- ۷ نریسه‌ایزد به بام ایزد فرمان می‌دهد که زندان جاودانی برای دیوان، و بهشت نورا بنا کند. / ۹۴
- ۸ درباره‌ی پنج عنصر روشنی (امهرسپندان) و رستگاری مادی ایشان. / ۹۴
- ۹ درباره‌ی گردش روزها. / ۹۶
- ۱۰ آفرینش نخستین مرد و زن. / ۹۸
- ۱۱ گفتار جان و تن. / ۱۰۳
- ۱۲ پدر بزرگی و بهشت روشنی. / ۱۰۴
- ۱۳ شاهزاده‌ی تاریکی و دوزخ. / ۱۰۵
- ۱۴ نبرد نخستین. / ۱۰۶
- ۱۵ بندهایی از یک نیایش درباره‌ی نریسه‌ایزد و آرخن‌ها. / ۱۰۷
- ۱۶ بندهایی از یک نیایش درباره‌ی زندانی شدن نور در این جهان. / ۱۰۸
- ۱۷ نیایشی درباره‌ی آفرینش. / ۱۱۰

۱۸	هرمزد بنغ و امهر سپندان. / ۱۱۱
۱۹	نریسه ایزد و رهایی پاره های نور. / ۱۱۲
۲۰	پیدایی نریسه ایزد و فریب آرخن ها. / ۱۱۳
۲۱	درباره ی دیوان و بنا کردن جهان به دست مهر ایزد. / ۱۱۴
۲۲	درباره ی آفرینش سوم. / ۱۱۴
۲۳	مهر ایزد نیروهای تاریکی را شکست می دهد. / ۱۱۵
۲۴	آفرینش انسان و اندام های او. / ۱۱۵
۲۵	آفرینش انسان. / ۱۱۸
۲۶	درباره ی روح انسان و عروج آن. / ۱۱۸
۲۷	کیهان کوچک به گونه ی کیهان بزرگ ساخته می شود. / ۱۱۸
۲۸	درباره ی روشنی بزرگ. / ۱۱۹
۲۹	مهر ایزد ساختن زمین را آغاز می کند. / ۱۱۹
۳۰	اسارت هرمزد بنغ و رهایی او. / ۱۲۱
۳۱	آفرینش آسمان. / ۱۲۱
۳۲	درباره ی مهر ایزد و سرنوشت دیوان. / ۱۲۲
۳۳	دوشیزه ی روشنی و بهمن بزرگ. / ۱۲۳
۳۴	زمین پاره پاره شود. / ۱۲۳
۳۵	درباره ی اسارت هرمزد بنغ. / ۱۲۴
۳۶	رهایی هرمزد بنغ. / ۱۲۵
۳۷	مهر ایزد جهان را می سازد. / ۱۲۵
۳۸	درباره ی ده آسمان. / ۱۲۶
۳۹	درباره ی امهر سپندان. / ۱۲۶
۴۰	مهاجمان دیوی. / ۱۲۷
۴۱	کیهان روشنی و کیهان اهریمنی. / ۱۲۷
۴۲	مهر ایزد. / ۱۲۸
۴۳	آمیزش نیروهای تاریکی. / ۱۲۹
۴۴	نبرد با نیروهای اهریمنی. / ۱۲۹

۴۵	درباره‌ی رهایی نور. / ۱۲۹
۴۶	درباره‌ی گردش ماه‌ها. / ۱۳۰
۴۷	آفرینش جان و تن. / ۱۳۰
۴۸	درباره‌ی گهمُرد و مُردیانه (۱). / ۱۳۱
۴۹	گهمُرد و مُردیانه (۲). / ۱۳۲
۵۰	گهمُرد و مُردیانه (۳). / ۱۳۳
۵۱	آتمیش. / ۱۳۳
۵۲	آمیزش بغان و امهرسپندان. / ۱۳۳
۵۳	درباره‌ی پنج عنصر (امهرسپندان). / ۱۳۴

متون سغدی

۵۴	قطعه‌ای سغدی درباره‌ی کیهان‌شناخت (برگه‌ی نخستین: بهشت). / ۱۵۷
۵۵	برگه‌ی دوم: آسمان‌ها. / ۱۵۸
۵۶	ظهور سه جهان و آمدن عیسی. / ۱۶۰

متون قبطی

۵۷	انسان نخستین (هُرمزدیغ) و فرزندان او. / ۱۶۹
۵۸	قلمرو نور و تاریکی و نبرد آنان. / ۱۷۱
۵۹	فریب آدم و حوا. / ۱۷۴
۶۰	ایزدان آفرینش مانوی. / ۱۷۵
۶۱	نبرد انسان نخستین (هُرمزدیغ). / ۱۸۲
۶۲	گفت و گوی میان مُنجی و روح. / ۱۸۴
۶۳	انسان نخستین (هُرمزدیغ) در سرزمین تاریکی به پیروزی دست می‌یابد. / ۱۸۷
۶۴	تقدس «۵» و پنج عنصر یا فرزندان انسان نخستین (هُرمزدیغ). / ۱۸۷

۶۵	درباره‌ی پدر بزرگی و همه‌ی ائون‌ها (نیروهای ازلی) او و آشفتن دشمن. /
۱۸۸	
۶۶	درباره‌ی انسان نخستین (هرمز دین): آن موجود ازلی. / ۱۹۲
۶۷	درباره‌ی انسان نخستین (هرمز دین)، آنکه از چلیپای نور است. / ۱۹۵
۶۸	درباره‌ی روح زنده (مهرایزد). / ۱۹۷
۶۹	روح زنده (مهرایزد). / ۱۹۷
۷۰	شهریار بزرگ افتخار (مرزید). / ۲۰۱
۷۱	سه سرزمینی که میوه می‌دهند. / ۲۰۲
۷۲	درباره‌ی سه گونه آفرینش مادی. / ۲۰۲
۷۳	درباره‌ی ازدهای سه سر. / ۲۰۳
۷۴	روشنی سه گردونه. / ۲۰۴
۷۵	دو اصل و سه دوره. / ۲۰۵
۷۶	ظهور عیسی. / ۲۰۵
۷۷	ایزدان کیهانی به روشنی برمی گردند. / ۲۰۶
۷۸	نابودی ناحیه ورهایی نور. / ۲۰۶
۷۹	سه نبرد نیروهای نور با دشمن. / ۲۰۷

متون چینی

۸۰	درباره‌ی دو اصل و سه دوره. / ۲۰۳
۸۱	در ستایش پنج روشنی. / ۲۱۴
۸۲	گنج‌های شهریار روشنی. / ۲۱۵
۸۳	در ستایش عیسی. / ۲۱۵

متون اویغوری

۸۴	ایزدان پنج گانه. / ۲۱۷
----	------------------------

۸۵ آفریدگان پنج گانه. / ۲۱۷

متون عربی و فارسی

- ۸۶ درباره‌ی صفات قدیم ایزد بزرگ و ساختمان کیهان و جنگ‌هایی که میان
روشنی و تاریکی برخاسته شد. / ۲۱۹
- ۸۷ آغاز تناسل در آیین مانی. / ۲۲۳
- ۸۸ صفت سرزمین روشنی و آسمان نورانی که با ایزد روشنی جاودانه‌اند. /
۲۲۵
- ۸۹ صفت سرزمین تاریکی و گرمای آن. / ۲۲۶
- ۹۰ کیهان روشنی و کیهان تاریکی. / ۲۲۷
- ۹۱ لشکریان دو درخشنده. / ۲۳۰
- ۹۲ مدبر جهان. / ۲۳۰
- ۹۳ آفریننده‌ی کیهان. / ۲۳۱

متون سریانی

- ۹۴ درباره‌ی دو بُن. / ۲۳۷
- ۹۵ تازش اهریمن به سرزمین روشنی. / ۲۳۷
- ۹۶ آفرینش دوم. / ۲۳۸
- ۹۷ آفرینش سوم. / ۲۴۰

متون لاتینی

- ۹۸ دو گوهر آفرینش. / ۲۴۵
- ۹۹ نبرد نیروهای روشنی و تاریکی. / ۲۴۶
- ۱۰۰ آفرینش انسان. / ۲۴۷

۱۰۱ نیروهای تاریکی و نبرد با آن‌ها. / ۲۴۸

متون یونانی

۱۰۲ دو گهر نیک و بد. / ۲۵۱

۱۰۳ دمیورگوس (مهرایزد). / ۲۵۲

۱۰۴ آفرینش انسان. / ۲۵۲

شرح نام‌ها و واژه‌ها

آبگوهِک:	فاضلاب
آتش بزرگ:	آتش سوزی عظیمی که بنابر اساطیر مانوی در پایان جهان روی می‌دهد و جهان مادی و مظاهر دیوی را به کام خود می‌کشد.
آرخلائوس:	یکی از بزرگان گنوسی صدر مسیحیت، اسقف شهر بین‌النهرینی کاسخر.
آرخن‌ها:	واژه‌ای یونانی archons به معنی دیوان و شیاطین و موجودات اهریمنی. در فارسی به گونه‌ی «اراکنه» نیز آمده است.
آرزو:	در لغت به معنی «شهوت» اما در متون مانوی، نام دیوی است.
آز:	در لغت به معنی «حرص»، اما در متون مانوی، نام مادر دیوان و همسر اهریمن است.
آز جامه:	دارای جامه‌ی آز، حریص.
آز رَدزَه‌گ:	صفت دیو آز است به معنی «دارای فرزند کشته شده».
آستانه:	مدت سی روز با یک ماه را آستانه گویند.
آکتا آرخلای:	نام کتابی به یونانی که هگمونیوس آن را در نیمه‌ی نخست سده‌ی چهارم میلادی تألیف کرده و درباره‌ی آراء و اندیشه‌های آرخلائیوس، یکی از بزرگان گنوسی، است.
آموزه:	مکتب، تعالیم و آموزش‌های یک آیین، برابر نهاده‌ی doctrine.
آیین روشنی:	نام دیگر آیین مانی.
اثون:	یاره‌ها و نیروهای ازلی و ایزدی قلمرو روشنی.
اثون اثون‌ها:	بخشی از پنج قلمرو بهشت روشنی.
اباختران:	سیارات.

ابلیس قدیم:	اهریمن.
ابن دیصان:	یا بردیصان ، یکی از بدعت گذاران صدر مسیحیت و مروج بزرگ آیین گنوسی سده‌ی دوم مسیحی.
آتمبیش:	نام غولی است.
اختران:	بروج.
اختر دو پیکر:	برج جوزا.
ارداوان:	راستکاران.
ارژنگ:	در لغت به معنی «تصویر و نگاره»، برابر Eikwn یونانی به معنی «نگاره و نقاشی» است. نام کتاب مصورمانی که به گونه‌ی ارژنگ و ارژنگ نیز آمده است.
از دیگر ایزد:	ایزد پیکر.
ازدهای چهارده سر:	نام اساطیری هیولای تن در متون قبطی مانوی. تن انسان به گونه‌ی ازدهایی با چهارده سر توصیف شده که هفت سر در رأس بدن قرار دارند و هفت سر در بخش‌های دیگر تن. گل و گیاه.
اسپرغم:	دیو بزرگ، به گونه‌ی جمع، «اسرشتاران»، نیز آمده است.
اسرشتار:	نام استان یا ایالتی در بین‌النهرین.
اسورستان:	نام دیو - جانور بزرگی که با نم‌راییل ، فرزندان دیوی را می‌بلعد تا نور را محبوس کنند. نخستین مرد و زن، بنا به اساطیر مانوی، از آشقلون و نم‌راییل پدید می‌آیند.
آشقلون:	نام دیگر مانبد ایزد.
اطلس:	نام دیوی که علیه نیروهای روشنی قیام می‌کند.
اگریگروی:	شخصیتی گنوسی که در حدود ۱۰۰ م. در ماوراء اردن ظهور کرد و یکی از شاخه‌های مهم آیین گنوسی را بنیان نهاد.
الخصای:	نام دیگر ویسبد، یکی از ایزدان مانوی.
الماس نور:	فرزندان هُرمزدبغ که عبارت‌اند از: فروهر، باد، روشنی، آب و آتش.
آمهرسپندان:	

- انجیل زنده: یا اونگلیون زندگ، انجیلی است که مانی نوشته و یاره‌هایی از آن به زبان فارسی میانه بازمانده است.
- انجیل فیلیپ: از انجیل‌های جعلی صدر مسیحیت، نوشته‌ی فیلیپ.
- انسان قدیم: هر مزدبغ یا انسان نخستین.
- انسان نخستین: هر مزدبغ، فرزند اُم الحیات یا مادر زندگی.
- انگدروشان: «روشنی‌های کامل» نام سرود نامه‌ای مانوی به زبان پهلوی است.
- ایران: غیر ایرانیان، بیگانگان و متابعان ایران.
- ایزد پاسخ: یا پدواختگ یزد، نام ششمین فرزند هر مزدبغ که به ایزد خروش پاسخ می‌دهد.
- ایزد پیک: برابر ایزد پاسخ یا پدواختگ یزد.
- ایزد چهار پیکر: وِسِید.
- ایزد خروش: یا خروشتگ ایزد، ششمین فرزند مهرایزد که هر مزدبغ اسیر را صدا می‌زند.
- ایزد راستی گر: نام دیگر یا لقب پدر بزرگی یا زروان.
- ایزد مزده: برابر ایزد خروش یا خروشتگ یزد.
- ایستومن یزد: واپسین ایزد در اسطوره‌ی آفرینش مانوی.
- اینوش: از انبیاء کهن.
- بازیلیدس: یکی از مروجان آیین گنوسی و بدعت‌گذار مسیحی که در اسکندریه پیروانی یافت و می‌گفت که حقیقت تنها از راه شهود دست می‌دهد.
- بام‌ایزد: معمار و سازنده‌ی بهشت نو.
- بختار: نجات دهنده و رهایی‌بخش.
- بختاری: نجات و رهایی، بختار به معنی «نجات دهنده، و رهاکننده» است.
- بدشناس: دارای قصد بد.
- بردمنوهمدان: دربردارندگان بهمن بزرگ.
- بره: برج حمل.
- بُز: برج جدی.

- بشیر: محتملاً نام دیگر نریسه ایزد است.
- بهشت روشنی: بهشت اصلی در اساطیر مانوی، جایگاه پدر بزرگی یا زروان.
- بهشت نو: بهشت موقتی و جایگاه انوار و روشنی های رها شده. در پایان جهان، این بهشت به بهشت روشنی متصل خواهد شد.
- بهمن بزرگ: ایزد نجات بخش و راهنمای انسان که دارای پنج اندام است: «خرد، ذهن، هوش، اندیشه و فهم».
- پارتی: اصطلاح علمی است که زبان شناسان برای زبان پهلوی اشکانی به کار می برند. دکتر خانلری برای آن، زبان پهلوانیک را به کار برده است.
- پارگین: فاضلاب.
- پدر بزرگی: ایزد ایزدان و پدر هستی و شهریار بهشت روشنی، نام دیگر او در متون مانوی، زروان است.
- پدواختگ یزد: نام فارسی میانه ی ایزد پاسخ، ششمین فرزند هرمزد یغ.
- پرما نگین یزد: نام دیگر مانبد یا اطلس.
- پرستار: خادم، خدمتکار و پرستنده ی آیین.
- پریان: دیوان ماده (مؤنث).
- پنج بزرگی: یا «پنج عظمت»، قلمروها و باشندگان بهشت روشنی، به گونه ی پنج درخت نیز از آن یاد شده است.
- پنج فرش: «نام قلمروی مینویی که میان بهشت روشنی و کیهان آمیخته حایل بود».
- پنجه ی دزدیده: خمسه ی مسترقه یا پنج روز آخر سال.
- یور فریاد: نام دختر گیهان خردمند و خواهر فریاد.
- پیامبر سوم: لقبی است برای نریسه ایزد.
- پیسوس: نام ایرانی نمرائیل، دیو - جانور بزرگی که با آشقلون می آمیزد و نخستین زن و مرد را می زاید.
- تار زمین: سرزمین و جهان ظلمت، دوزخ.
- تترابیلوس: نام کتابی از بطلمیوس.

ترازو:	نام برج، برابر برج میزان.
تورفان:	نام واحه‌ای در ترکستان چین که آثار مانوی در آن کشف گردید.
توماس:	از بزرگان و حواریون مانوی. او سراینده‌ی مزامیری است که به مزامیر توماس آوازه یافت.
تیز تک:	تیزرو، سریع.
ثور:	برج گاو از بروج دوازده گانه.
جبله:	محتملاً کتاب کفالایا که مجموعه‌ی خطابه‌ها و گفتارهای مانی است.
جوهر:	دو نقطه‌ی تقاطع مسیر ماه و خورشید که باعث پدید آمدن خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی است.
چرخ گردان:	چرخ گردنده‌ای که در زیر ده آسمان قرار دارد و زیر آن منطقه البروج است.
جیبب الانوار:	نام دیگر دوست روشنان.
خانه گاه:	جایگاه و مأوی، گونه‌ی دیگر «خانقاه».
خرچنگ:	مرج سرطان.
خرد بشهر یزد:	نام دیگر عیسای درخشان.
خرفستر:	جانوران موزی و زیان رساننده.
خروشتگ یزد:	نام فارسی میانه‌ی یزد خروش، فرزند مهرایزد.
خنوخ:	از انبیاء کهن و نام کتابی به همین نام.
خوچو:	شهری نزدیک تورفان، واقع در ترکستان چین، که معابد مانوی در آن کشف شد.
خورموز تاس:	نام اویغوری هُرمزدبغ.
خوشه:	برج سنبله.
خوندگ:	نام دیگر ایزد خروش.
خویشکاری:	کارکرد، وظیفه و نقش، برابر نهاده‌ی function.
دثنا:	نام ایزد مزدیسنی، ایزد دین و پارسایی.
داور دادگر:	ایزد داوری کننده‌ی روان انسان پس از مرگ.

- دام: آفریده، آفریدگان، دام و دد یعنی آفریدگان نیکو و جانوران.
- دخترِ آژ: یا ابنة الحرص، دختری که در پی آمیزش قائن و مُردیانه به دنیا آمد.
- ددمَنشی: توحش.
- درخت زندگی: یا شجرة الحیات، درختی اسطوره‌ای که همه‌ی مظاهر هستی و طبیعت به مثابه شاخه‌ها، برگ‌ها و میوه‌های آن‌اند. در اساطیر مانوی، درخت زندگی به گونه‌ی درختی تناور با سه ساقه یا سه شاخه‌ی اصلی اصلی نموده شده است که نموداری از سه دوره‌ی کیهانی است.
- دیوان مؤنث: دیوان مؤنث.
- دروغ آگین: دروغین، نادرست.
- دروند: بدکار، دروغگو و پیرو آیین نارا است.
- دُرْگند: بدبو.
- دمیورگوس: ایزد جهان آفرین در اساطیر گنوسی. این ایزد با خدای متعال تفاوت دارد. بنا به باور گنوسیان، خدای متعال آفریننده‌ی جهان مادی و اهریمنی نیست. نام دیگر این ایزد جهان آفرین، دمیورژ یا «اهریمن» است.
- دوازده دوشیزه: لقبی است که در متون سریانی برای نریسه‌ایزد به کار رفته است.
- دو پیکر: بُرج جوزا.
- دوست روشنان: یا دوست روشنی‌ها، ایزدی است که در نجات هرمزدبغ، روشن کننده‌ی صحنه‌های نبرد است.
- دوشیزه‌ی روشنی: ایزد رها کننده‌ی برخی از پاره‌های نورِ محبوس و الگوی پیکر مادی‌نه‌ی انسان.
- دل: برج دلو.
- دهد: ایزد و شهریار آسمان و نگهبان سه آسمان فوقانی، فرزند مهرایزد؛ دهدد در لغت به معنای «رئیس کشور» است.
- دیناور: مؤمن و پایبند دین، معتقد به دین.

دیناوریه:	اصطلاحی است که برای مانویان شرق ایران به کار می‌رفت.
دیو آز:	رک. آز.
دیوانشاه:	شاه دیوان یا شهریار تاریکی، برابر اهریمن و شیطان.
دیه:	کشور.
رازان:	نام یکی از کتاب‌های مانی که به سفر الاسرار نیز معروف است.
رازیگر بزرگ:	نام دیگر بام ایزد.
راستوان:	هر بیست و چهار ساعت را راستوان گویند، برابر چرخش خورشید.
رامشمند:	آسوده خاطر، آرام.
رساله‌ی بنیاد:	نام کتابی از آگوستین قدیس.
روان چینی:	دانش گردآوری روان‌ها و روشنی‌های بازمانده در تاریکی. مانی رسالت خود را «روان چینی» می‌خواند.
روانگان:	خیرات و صدقات، چیزهایی که برای روان بخشش کنند.
روح الحیاة:	نام دیگر مهرایزد یا روح زنده.
روح القدس:	یا واخش یوزدهر، همسر مینویی پدر بزرگی است.
روح زنده:	مهرایزد یا ایزد جهان آفرین، برابر «دمیورگوس» یونانی.
روح شکیبایی:	در متون قبطی، به ویژه از زبور مائوی، «روح شکیبایی» لقبی است برای مهرایزد.
روشنان:	روشنی‌ها. در فارسی میانه، «روشن» به معنی «روشنی» نیز آمده است؛ بدین گونه، می‌توان «روشنان» را به عنوان جمع «روشن» به کار برد. گاه به معنی ستارگان و روشنی‌های آسمان است.
روشنان خوارست:	دوست روشنان.
روشن شهرایزد:	لقب نریسه ایزد.
رهنی گوه ایزد:	ایزدی که در میان گردونه‌های ماه و خورشید قرار دارد و پاره‌های نور نجات یافته را گرد می‌آورد و نگهبان آنهاست.
ریم:	پلیدی و کثافت.
زادگان:	فرزندان.

زرداب: زهر.
 زند: قبیله.
 زندبد: ایزدی که گرداننده‌ی سه چرخ باد و آب و آتش است، فرزند
 مهر ایزد؛ زندبد در لغت به معنای «رئیس قبیله» است.
 زن پُرفره: لقب مُردیانه، نخستین زن.
 زن پیکر ایزد: مادر زندگی.
 زیناوند: مسلح.
 ستون روشنی: نام ایزدی مانوی، جلوه‌ی ستونی نورانی که ارواح پاک و
 پاره‌های نورِ رها شده از طریق آن به ماه، خورشید و به بهشت نو
 می‌روند، برابر کهکشان راه شیری است. در زبور مانوی، از آن به
 گونه‌ی ستون شکوه یاد شده است.
 سدویس روشن: دوشیزه‌ی روشنی.
 سرزمین روشنی: اقلیم نور، بخشی از پنج قلمرو بهشت روشنی در آیین مانی.
 سموم: بادهای مهلک.
 سوفیا: ایزد بانوی خرد و حکمت در اساطیر یونان.
 سه جامه: در اساطیر مانوی، سه جامه عبارت‌اند از جامه‌ی آب، باد و
 آتش؛ تعبیر دیگری برای سه چرخ آب، باد و آتش.
 سه چرخ: در اساطیر مانوی، سه چرخ عبارت‌اند از چرخ یا گردونه‌ی آب،
 باد و آتش؛ تعبیر دیگر آن به گونه‌ی «سه جامه» است.
 سیتیل: نام دیگر شیت، فرزند گهمرد و مُردیانه (آدم و حوا).
 سیسینیوس: نام شاگرد مانی و جانشین او پس از مرگ. از شاگردان وفادار
 مانی که تالاحظه‌ی مرگ با وی بود.
 سپننه آرمیتی: فرشته‌ی موکل و نگاهدارنده‌ی زمین در آیین زردشتی.
 شاپورگان: شاپورگان، کتابی از مانی که به شاپور ساسانی تقدیم شده بود.
 شاپورگان: نام کتابی از مانی به زبان فارسی میانه درباره‌ی کیهان‌شناخت و
 هستی‌شناسی از دیدگاه مانی. مانی آن را به شاپور، شاه
 ساسانی، اهدا کرده بود.

شاتل:	نام دیگر شیث، فرزند گهمرد و مُردیانه (آدم و حوا).
شم:	از انبیاء کهن، محتملاً شمعون.
شمعون مغ:	نخستین مروج آیین گنوسی در اسکندریه و سامره. او صعود عیسی مسیح را با تن مادی انکار می کرد.
شنود بزرگ:	عنوان قبطی ایزد پاسخ یا پدواختگ یزد.
شوراب:	آب شور، یکی از عناصر تشکیل دهنده قلمرو تاریکی در اساطیر مانوی.
	شهریار افتخار: نام دیگر مرزبد.
	شهریار تاریکی: فرمانروای قلمرو تاریکی، عنوانی برای اهریمن در اساطیر مانوی.
	شهریار روشنی: فرمانروای سرزمین نور، عنوانی برای پدر بزرگی یا زروان.
	شهریار شکوه: نام قبطی زندبد، از ایزدان مانوی.
شیث:	در اساطیر مانوی، فرزند گهمرد و مُردیانه (آدم و حوا).
شیر:	برج اسد.
صندید:	نام دیگر آشقلون، دیو - جانوری بزرگ.
ضباب:	میغ، ابر.
	عیسای درخشان: ایزد پیامبر و راهنمای انسان در اساطیر مانوی.
عیسای رنجبر:	نامی است که مانویان باختر زمین به نفس زنده یا گریوزندگ داده اند. او از ایزدان آفرینش نخست است که از امهرسپندان، یا پنج فرزند هرمزدیغ پدید می آید. این عیسی در واقع، همان نور محبوس در ماده است که رنج می کشد و گویی چون عیسی مسیح به صلیب کشیده شده است.
فارسی میانه:	اصطلاحی علمی است که زبانشناسان برای زبان پهلوی ساسانی به کار می برند. دکتر خانلری برای آن زبان پارسیک را وضع کرد.
فارقلیط:	فرشته یا پیامبری که عیسی مسیح مژده داده بود که پس از او خواهد آمد. مانی خود را فارقلیط عیسی و منجی عالم بشریت قلمداد می کرد.

فرزندی بدی: اهریمن
 فرسپ: پرده‌ی نقش‌دار، تیرک بام.
 فرشتگان روان‌چین: نام پنج فرشته‌ای که مسئولیت گردآوری روان‌ها یا انوارِ رها شده را بر عهده دارند.
 فرشته‌ی روشنی: لقبی است برای مانی.
 فرشگرد: رستاخیز یا روز بازپسین.
 فریاد: نام دختر گیهان خردمند.
 فیوم: نام شهری در مصر که آثار مانوی در آن کشف گردید.
 کاسخر: نام شهری در بین‌النهرین.
 کردگار زن پیکر: مادر زندگی.
 کردگان: اعمال نیکو.
 کرفه: ثواب.
 کرفه کار: ثوابکار.
 کزدم: برج عقرب.
 کشور وارا یزد: نام دیگر ستون روشنی، از ایزدان مانوی.
 کفالایا: یا کفالایه، نام یکی از کتاب‌های مانی که شامل مجموعه‌ی خطابه‌ها و گفتارهای اوست.
 کوان: در لغت به معنی «غولان»، نام یکی از کتاب‌های مانی است.
 کیهان بزرگ: عالم بزرگ یا عالم اکبر، در برابر عالم اصغر.
 کیهان شناخت: علم تکوین عالم و جهان‌شناسی.
 کیهان کودک: عالم کوچک یا عالم اصغر، در برابر عالم اکبر.
 گروش: اعتقاد و گرایش به دین.
 گریوزندگ: یا گریوزیوندگ، همان نفس زنده است که نماد نورِ محبوس در ماده است.
 گزیدگان: طبقه‌ی خواص و برگزیده‌ی مانوی که تنها به امور دینی و آیینی اشتغال داشتند. طبقه‌ی پایین‌تر از آنان، نیوشایان بودند که خوراک و پوشاک آنان را فراهم می‌کردند.

گستره:	سطح.
گنج‌زندگی:	یا گنج زندگان، نام یکی از کتاب‌های مانی که به عربی کنزالحیات یا کنزالاحیاء خوانند.
گنوس:	یا گنوسیسیس به معنی معرفت، عرفان و آگاهی است.
گهمُرد:	نام نخستین مرد و انسان مذکر در اساطیر مانوی، برابر آدم.
گیهان خردمند:	یا حکیمه الدهر: دختری که در پی آمیزش قائن و مُردیانه به دنیا آمد.
لاشه‌ی بزرگ:	کیهان بزرگ یا عالم اکبر، در برابر لاشه‌ی کوچک یا عالم اصغر.
لاشه‌ی کوچک:	کیهان کوچک یا عالم اصغر، در برابر لاشه‌ی بزرگ یا عالم اکبر.
لوتوس:	نام گیاه یا درختی که به گهمُرد (نخستین انسان) نمودار گشت و از آن شیری تراوش کرد. گهمُرد از آن شیر به فرزند نوزادش، شیث، خوراند.
مادر ارداوان:	نام دیگر مادر زندگی، ایزدی که از سوی پدر بزرگی فرا خوانده می‌شود.
مازمن:	طبقه‌ی ششم زمین.
مان:	خانه، در واژه‌ی «خانمان» بازمانده است.
مادر زندگی:	مادر هستی و زاینده‌ی هر مزدیغ یا انسان نخستین.
مادگان:	آفریدگان ماده (مونث).
مانبد ایزد:	ایزدی که بر زمین پنجم ایستاده، هشت زمین را با شانه و پاهای خود نگاه می‌دارد؛ برابر اطلس در اساطیر یونان. او فرزند مهرایزد است. «مانبد» در لغت به معنی «خانه سالار» است.
مانستان:	معبد مانوی، از ریشه‌ی «مان» به معنی «ماندن و اقامت کردن».
ماهی:	برج حوت.
مُردیانه:	نام نخستین زن در اساطیر مانوی، برابر حوا.
مرزبد:	ایزد و شهریار هفت آسمان از ده آسمان در اساطیر مانوی، فرزند مهرایزد. مرزبد در لغت به معنای «پاینده‌ی مرزها» است.
مرقیون:	یکی از بدعت‌گذاران صدر مسیحیت و مروج بزرگ آیین

مُروا:	گنوسی سده‌ی دوم مسیحی.
مزدک تاز:	فال نیکو، دارای بخت نیکو.
مَزَن:	ایزد مزده.
مَزَنان:	غول، به گونه‌ی جمع «مزنان» (غولان) نیز آمده است.
مَزَنی:	رک، مزن.
معمار بزرگ:	مَزَنی: غول آسا.
مغاک:	نام دیگر بام ایزد، از ایزدان مانوی.
مغسله:	ژرفا و اعماق دوزخ.
مکاشفه‌ی دو بُن:	نام فرقه‌ای سپیدپوش که آیینی مندایی - گنوسی داشتند و شست و شوی تن و جان را مایه‌ی رستگاری می‌پنداشتند.
مکاشفه‌ی دو بُن:	کشف و آفتابی کردن دو اصل نور و ظلمت. مانی آیین خود را مکاشفه‌ی دو بن خوانده، یعنی آیینی که به دو اصل نور و ظلمت و انتزاع آن دو از یکدیگر قایل بوده است.
منوهمد:	نام دیگر بهمن بزرگ، از ایزدان مانوی.
مهر آشتی:	یا مهر صلح، برابر نهاده‌ی «آیین مانی» است.
مهر ایزد:	ایزد نجات‌دهنده‌ی هر مزدیغ و آفریننده‌ی کیهان مادی.
مهر نامه:	یا مهر نامه، سرود نامه‌ای مانوی است.
ناپیداماه:	محاق.
نَخشبَط:	نام فرشته‌ای است. محتملاً برابر سُرِیانی دوست روشنان، فرشته‌ای که در پی هر مزدیغ به سرزمین تاریکی فرود می‌آید و پیش از مهر ایزد در رهایی هر مزدیغ می‌کوشد و اسیرانی از نیروهای تاریکی می‌گیرد.
نخوریگ:	در ازل زاده شده، ازلی.
نرجمیگ:	در لغت به معنی «همزاد، توأمان یا زوج» است. در اصطلاح مانوی، نرجمیگ در واقع همزاد مینویی مانی است یا فرشته‌ای که مانی را بر شهریار بهشت روشنی رهنمون شد.
نریسَف یزد:	نام پارتی نریسه ایزد.

نریسه ایزد: ایزد نجات بخش و الگوی نرینه‌ی انسان، نام پارتی او نریسف یزد است.

نریوسنگ: در لغت به معنی «جلوه‌ی مرد یا جلوه‌ی مردمان»، برابر نریسه و نریسه. هر مزد او را چون مردی پانزده ساله آفرید و او را برهنه در پس اهریمن قرار داد تا زنان با دیدنش بدو دل بندند و او را از اهریمن بخواهند.

نفس زنده: یا گریوزندگ، ایزدی که از امهرسپندان شکل گرفته و نماد نور محبوس در ماده است.

نگهدارنده‌ی شکوه: نام دیگر دهد.

نمراپیل: نام دیگر پیسوس، دیو - جانور بزرگی که با آشقلون می آمیزد و نخستین زن و مرد را پدید می آورد.

نوشین: حیات بخش.

نوگ شهر آفریزد: آراینده‌ی شهر یا بهشت نو، لقب بام ایزد.

نوماه: ماه نو، هلال ماه.

نیمسب: برج قوس.

نیوشایان: طبقه‌ی عادی و توده‌ی مانوی که در واقع نیوشنده و شنونده‌ی مواعظ گزیدگان و خروشخوانان مانوی بودند و وظیفه داشتند خوراک گزیدگان مانوی را فراهم کنند و حق ازدواج و گوشتخواری داشتند.

واپسین ایزد: آخرین ایزد در اسطوره‌ی آفرینش مانوی که در پایان جهان، پس از آتش سوزی بزرگ، از آخرین پاره‌های نور نجات یافته پدید می آید. نام فارسی میانه‌ی آن ایستومن یزد است.

واخش یوزدهر: نام ایرانی روح القدس، روح پاک.

والنتین: از مروجان آیین گنوسی صدر مسیحیت که معتقد بود زندگی ایزدی نه از راه تجلی و شهود، بلکه به واسطه‌ی ائون‌ها (ذرات و نیروهای ازلی و ایزدی قلمرو روشنی) میسر است.

وَرَج: معجزه و کارهای خارق العاده.

وِزهرگ:	واحد زمان برابر دو ساعت.
وسانگ:	ده ثانیه.
وستره جاتکه:	روایت سفدی زایش بودا.
ویس:	روستا.
هرمزد یغ:	فرزند مادر بزرگی، نماد انسان ازلی و روح در بند.
هوای زنده:	بخشی از پنج قلمرو بهشت روشنی.
یکشه‌ها:	نام گروهی از دیوان و نیروهای اهریمنی.

نمایه

۲۸۱

□ آ

آتش بزرگ	۳۱،۲۳
آثار الباقیه	۴۱،۳۶
آثار مانی	۳۱
آرخلائوس ← آرخلای	
آرخلای	۱۵۵،۴۰،۳۹،۳۷
آرخن ها	۱۰۷،۱۳۷،۱۴۱،۱۴۶،۱۴۷،۱۴۸،۲۲۳،۲۲۵،۲۳۹،۲۴۰،۲۴۸،۲۴۳
آرزو (دیو)	۱۰۳،۳۰
آز (دیو)	۳۰،۶۸،۷۳،۹۴،۹۸،۱۰۱،۱۰۳،۱۱۰،۱۱۶،۱۱۷،۱۲۸،۱۵۲
آز دژ هگ	۱۰۴،۹۸
آسموسن	۱۴۹،۱۴۸
آفرینش آسمان	۱۲۱
آفرینش انسان	۱۱۷،۱۱۵،۶۸
آفرینش دوم	۶۲
آفرینش سوم	۱۱۴،۶۶
آفرینش کیهان	۶۴
آفرینش نخست	۶۰
آکتا آرخلای	۱۵۵،۴۰،۳۹،۳۷
آگوستین	۲۴۳،۴۰،۳۲
آلبری، سی آر سی	۳۳
آموزگار، زاله	۱۰
آموزه های دینی	۳۸
آموزه ی مانوی	۲۵
آندرآس	۱۴۱،۸۱،۴۳،۴۲
آیین روشنی	۱۴،۱۳
آیین گنوسی	۴۴،۲۵،۲۴
آیین میترا	۷۹

□ الف

اثون ۲۴،۵۵،۵۶،۱۵۷،۱۶۹،۱۷۱،۱۸۸،۲۴۵

ابالیس ۳۹
 ابلیس قدیم ۲۲۱
 ابن اثیر ۳۶
 ابن بطریق ۳۶
 ابن بلخی ۳۶
 ابنۃ الحرص ۲۲۵، ۲۲۴، ۷۰
 ابن جوزی ۳۶
 ابن حزم ۳۶
 ابن دیصان ۳۶، ۳۷
 ابن قتیبہ ۳۶
 ابن ندیم ۳۲، ۳۶، ۴۱
 ابوالفرج اصفہانی ۳۶
 ابوالقاسمی، محسن ۲۳۴، ۲۵۴
 ابوالمعالی ۴۱
 ابی مہ ۱۳۹
 آتمیش ۱۳۳، ۱۵۵
 ادعیہ و اوراد ۳۲
 اراکنہ ← آرخن ہا
 ارکون ← آرخن
 ارزنگ ۱۵، ۱۶، ۳۲
 از دیگر ایزد ۹۰
 از دہای چہار دہہ سر ۸۱، ۲۰۳
 استین، سر اورل ۳۵
 اسرشتاران ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۵۲
 اسفار ۳۲
 اسطورہ ی آفرینش ۹، ۱۶، ۲۷، ۵۳
 اسطورہ ی نور و ظلمت ۱۳، ۱۴، ۱۶
 اسورستان ۱۳
 اشقر ۲۲۴
 اشقلون ۳۰، ۶۸، ۱۲۵، ۱۳۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۲
 اشمیت، کارل ۳۳، ۴۲
 اشمیت، والت ۳۵، ۱۵۴، ۱۶۶
 اطلس ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۴۰
 افراتس ۴۱

اقلیم ظلمت ۱۶	
اقلیم نور ۱۶	
اکسیرینخوس ۴۶	
اگر یگرویی ۲۰۱، ۶۵	
الاغانی ۳۶	
البداء والتاریخ ۳۶	
التنبیه والاشراف ۳۶	
الخاصیه ۲۲۳	
الخصایى ۲۳۳	
الفرق بین الفرق ۳۶	
الفصل الملل والاهواء والنحل ۳۶	
الفهرست ۲۴، ۳۹، ۴۱، ۸۳، ۱۵۵، ۱۶۳، ۲۳۳، ۲۳۴	
الکامل فی التاریخ ۳۶	
الماس نور ۱۷۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۴۲	
الملل والنحل ۳۶، ۳۷، ۲۳۴	
امهر سپندان ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۵۳، ۵۶، ۶۴، ۸۳، ۹۰، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	
۱۵۳، ۱۵۷، ۲۴۸	
أم الحیاء ۲۲۳	
انجیل بزرگ ← انجیل زنده	
انجیل زنده ۱۴، ۳۲	
انجیل فیلیپ ۱۳۶	
انجیل مانی ← انجیل زنده	
انسان قدیم ۲۲۰	
انسان نخستین ← هرمزد بنیغ	
اودیوس ۳۸	
اورانوس ۱۳۹	
اورشلمی، سیریل ۳۸	
اورلیانوس ۳۷	
اوزالوم ۳۸	
اوسه بیوس ۳۸	
اهریمن ۱۶، ۵۸، ۵۹، ۷۴، ۹۴، ۲۴۶	
ایزد پاسخ ۲۸، ۵۴، ۶۳، ۸۸، ۱۵۳	
ایزد پیک ۱۳۹	
ایزد چهار پیکر ۹۳	

ایزد خروش ۱۵۳،۸۷،۵۴،۲۸

ایزد راستی گر ۸۷

ایزد مزده ۱۳۹،۹۰

□ ب

بابل ۱۳

بازسازی اسطوره‌ی آفرینش ۵۵

بازیلیدس ۲۶

بام استون ۱۲۵

بام ایزد ۱۶۹،۱۴۱،۹۱،۶۵،۶۲،۵۴،۲۹،۲۷

بردمنو همدان ← بهمن بزرگ

برکونای، تنودور ۲۴۹،۲۴۳،۸۰،۳۷

برکیت، اف. سی ۴۲

بشیر ۲۲۳

بطلمیوس ۱۶۶

بغان ۱۳۴،۱۳۳،۱۰۵،۱۰۴

بغدادی، ابومنصور ۳۶

بندهش ۱۴۴

بنگ، و ۳۵

بنونیست ۱۶۲، ۱۶۱

بودا ۲۱۴، ۱۳۵

بوست، ویلهلم ۴۲

بوسترایی، تیتوس ۳۸

بوسویر، ای. دو ۱۵۵، ۴۰، ۳۹

بوشاسپ ۱۲۲

بوهلیگ ۳۳

بویس، مری ۱۴۲، ۷۸، ۴۴، ۴۳، ۳۴، ۱۰

بهجت ۲۲۱

بهار، مهرداد ۱۳۶، ۸۰، ۵۳، ۱۰

بهرام اول ۳۳

بهشت روشنی ۱۱۹، ۵۷، ۵۵، ۹

بهشت مانوی ← بهشت روشنی

بهشت نو ۱۷۸، ۱۵۰، ۸۳، ۷۹، ۲۹، ۲۳، ۲۲

بهمن بزرگ ۲۷، ۳۰، ۴۳، ۵۴، ۷۲، ۷۴، ۸۲

بیان‌الادیان ۱۵، ۳۶

بیرونی، ابوریحان ۳۲، ۳۶، ۴۱، ۲۳۵

□ پ

پایان جهان ۷۴

پتیاره‌ی تاریکی ۷۴

پدر بزرگی ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۵، ۷۶

۱۰۴، ۱۷۵، ۱۹۰، ۲۳۷، ۲۴۵

پدواختگ یزد ۸۸، ۱۲۵

پراگماتیا یزد ← فراقماتیا

پرمانگین یزد ۸۹، ۱۳۸

پرومته ۱۳۹

پژوهش‌هایی در باب مانویت ۴۲

پژوهشی در اساطیر ایران ۸۰

پلیو، پ ۳۵

پنج بزرگی ۵۶، ۵۹، ۶۰

پنج روشنی ۲۱۴

پنج عنصر ۱۸۸

پنج فرش ۶۴، ۱۵۹، ۱۶۵

پونش، هنری شارل ۴۳

پوئنون، ه ۴۱

پورفریاد ۷۲، ۲۲۴

پولس رسول ۸۲، ۸۳

پولوتسکی ۳۳، ۴۲

پیامبر سوم ۱۸۰، ۲۴۱

پیسوس ۳۰، ۶۸، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۵۴

□ ت

تاردیو، میشل ۴۴

تاریخ‌الرسال والملوک ۳۶

تاریخ نقد مانی و مانویت ۳۹

تاریخ یعقوبی	۲۳۵، ۳۶
تبصرة العوام	۳۶
تتراييلوس	۱۶۶
تحقيق ماللهند	۲۳۵، ۳۷
ترکستان	۴۲، ۳۵
تفضلى، احمد	۱۴۰، ۸۰، ۱۰
تقى زاده، سيد حسن	۲۳۳
تلبیس ابلیس	۳۶
تمثيلات سفدى مانوى	۴۴
تموئيسى، سراپيون	۳۸
تموز	۴۳
تورفان	۴۱، ۳۲

ج □

جاحظ	۴۱، ۳۶
جبارہ	۳۲
جروم	۳۸
جکسن، دبلیو	۱۳۶
جوامع الحکایات	۳۶
جوزا	۲۶
جوزهر	۷۹
جهان مردگان	۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵

چ □

چرخ آب	۲۸
چرخ آتش	۲۸
چرخ باد	۲۸
چرخ گردان	۶۵
چستربیتی	۳۳

خ □

خردیشهر ۹۲
خرفستر ۲۲
خروشتگ یزد ۱۲۵،۸۷
خروش و شنود ۱۸۸
خمسه‌ی مسترقه ۱۴۴
خنوخ ۱۸۴
خواندمیر ۳۶
خوچو ۳۲
خورموزتاس ۲۱۷
خوندگ ۷۸

ح □

حبیب الانوار ۲۲۱
حبیب السیر ۳۶
حسن زاده، جلیل ۱۰
حکیمه الدهر ۲۲۵، ۲۲۴، ۷۰

د □

دثنا ۱۹
داج، ۲۳۳
داعی حسنی رازی، سید مرتضی ۳۶
داور دادگر ۸۴، ۷۳، ۵۴، ۳۰، ۲۷
دروجان ۹۶
دست‌نوشته‌های کلن ۳۸
دست‌نوشته‌های مانوی ۳۳
دمپورژ - دمپورگوس
دمپورگوس ۲۵۲، ۴۴، ۲۶، ۲۵
دُن هوانگ ۳۵
دوازده‌اثنون ۷۶، ۵۶، ۵۵
دوازده‌دوشیزه ۲۴۱، ۶۷، ۱۸

دواصل و سه دوره ۲۰۵
 دوست روشنان ۱۴۰،۹۱،۷۸،۶۲،۵۴،۲۷،۱۵
 دوشیزه‌ی روشنی ۱۷۱،۱۲۳،۱۰۷،۷۲،۵۴،۳۰،۲۹،۲۷،۲۰،۱۹،۱۵،۱۴
 دومناش، پیر ۳۹
 دهید ۶۲،۵۴،۲۸
 دیناوریه ۱۴۳
 دینکرد ۳۹
 دیواز ← آز
 دیوان خشم ۱۴۸،۱۰۹،۹۹
 دیوانشاه ۱۱۰

□ ر

رادلف، و ۴۲
 رازان ۳۲، ۱۴
 رازیگر بزرگ ۱۳۸، ۸۹
 راستوان ۱۴۵، ۱۴۴، ۹۶، ۹۰، ۶۷
 رایتزشتاین ۴۲
 رانسیمن، س ۳۹
 رسالات ۳۲، ۱۴
 رساله‌ی بنیاد ۲۴۳
 رساله الغفران ۳۶
 رساله‌ی دو بن ۳۹
 روان‌چینی ۱۳۷، ۳۲، ۲۳، ۱۴
 روح الحیاة ← مهرایزد
 روح القدس ۵۸، ۵۳، ۲۶، ۲۰، ۱۴
 روح زنده ← مهرایزد
 روح شکیبایی ۱۸۳، ۷۸
 روشنان خوارست ۹۱
 روشن شهرایزد ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲
 روشنی سه گردونه ۲۰۴
 رهنی گوه‌ایزد ۹۵، ۸۳، ۷۳، ۵۴

□ ز

زاخو، ادوارد ۴۱
 زالمان، س ۴۲
 زبور ۱۶۶، ۳۴، ۳۳، ۱۴
 زردشت ۱۳۵
 زروان ۱۵۷، ۱۱۰، ۲۳، ۱۶، ۱۳
 زنادقه ۳۶
 زن پُرفره ۱۰۲
 زن پیکرایزد ۹۵
 زندبد ۵۴، ۲۸
 زوندرمان ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۴۱، ۴۴، ۱۰
 زین اخبار ۳۶

□ س

سالامیسی، اپیفانوس ۳۸
 سپنته منیتی ۱۹
 ستون روشنی ۲۲۲، ۱۸۱، ۹۵، ۸۳، ۷۳، ۵۴، ۲۷، ۱۸
 ستون شکوه ← ستون روشنی
 ستون نیایش ۲۲۲
 سدویس ۱۴۸، ۱۰۷
 سرزمین تاریکی ۵۸
 سرزمین روشنی ۱۷۱، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۱۵، ۱۴
 سرودهای مانوی ۴۴
 سروش ۱۱۸
 سفر الاسرار ۳۲
 سمتی ها (حق) ۳۲
 سوری، افریم ۴۱، ۳۷
 سوفیا ۲۰، ۱۹
 سه چرخ ۱۷۹، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۲۲، ۶۶
 سیتیل ← شیث
 سیسینیوس ۳۳
 سیمپلی سیوس ۳۸

□ ش

شابرکان ۲۲۹	
شاپور ۳۳،۳۲،۱۵،۱۴	
شاپورگان ۲۳۵،۳۲،۳۱	
شاوان، ای ۳۵	
شاهزاده‌ی تاریکی ← شهریار تاریکی	
شرح تعرف ۳۶	
شکند گمانیک و زار ۳۹	
شم ۱۸۴	
شمعون مغ ۲۵	
شهرستانی ۲۳۴،۳۷،۳۶	
شهریار افتخار ۲۳۹،۲۰۶،۲۰۱،۱۷۹،۱۶۶	
شهریار بهشت روشنی ۲۲۹،۲۲۵،۲۲۱،۲۲۰،۶۶،۵۷	
شهریار تاریکی ۲۴۷،۲۴۶،۱۴۸،۱۰۵،۵۹،۵۸،۳۱،۲۰،۱۶	
شهریار شکوه ۲۳۹،۲۰۶	
شینیل ← شیت	
شیت ۲۲۵،۱۸۴،۱۶۰،۱۳۵،۷۲،۳۴،۳۰	

□ ص

صدیقوت ۲۳۴	
صندید ۲۲۵،۲۲۴،۱۵۵	

□ ط

طبری ۳۶	
---------	--

□ ظ

ظهور عیسی ۲۰۵	
---------------	--

□ ع

علوی، ابوالمعالی ۳۶
 عناصر بین‌النهرینی در آیین مانی ۴۳
 عوفی ۳۶
 عیسای درخشان ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۵۴، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۱۵۰، ۲۴۲
 عیسای رنجبر ۸۳
 عیسی مسیح ۸۴
 عیون‌الاکبار ۳۶

□ غ

غزل غزل‌های سلیمان ۱۴
 غزنین ۱۶

□ ف

فارسانمه ۳۶
 فارقلیط ۱۳، ۳۸، ۱۸۷
 فراقماطیا ۳۲
 فرزند بدی ۱۸۹، ۱۹۱
 فرشته‌ی روشنی ۱۴
 فرشگرد ۲۶، ۹۱
 فلوگل، گوستاو ۳۱، ۸۳، ۲۳۳
 فرنېغ، آذر ۳۹
 فروهر ۲۶، ۶۰، ۱۲۲
 فریاد (نام خاص) ۷۲، ۲۲۴
 فیوم ۳۲

□ ق

قائن ۷۰، ۷۱، ۲۲۴
 قریب، بدالزمان ۱۰

ک □

کاسختر ۴۰
 کتاب الحیوان ۳۶
 کتاب المکاتب ۴۱، ۳۷
 کتاب خنوخ ۱۶۳، ۱۵۵
 کتاب غولان ۱۶۷، ۱۵۵، ۳۲
 کتاب قانون ۱۷۴
 کتاب کوان ← کتاب غولان
 کتاب های زنده ۱۴
 کرین، هنری ۲۴
 کروئوس ۱۳۹
 کریستین بور، ف ۴۰
 کشور وارايزد ۹۵
 کسلر، کنراد ۴۱، ۳۸
 کفالایا ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۵۱، ۳۳، ۳۲
 کنز الاحیاء ← کنز الحیاء
 کنز الحیاء ۲۳۰، ۳۷، ۳۲
 کومون، ف ۴۲
 کیش مانویان ۴۲
 کیومرث ۱۷
 کیهان تاریکی ۲۲۷
 کیهان روشنی ۲۲۷

گ □

گجستگ ابالیس ۳۹
 گردونه ی خورشید ۶۵
 گردیزی ۳۶
 گریوزندگ ← نفس زنده
 گزارش گمان شکن ← شکند گمانیک و زار
 گزیدگان ۲۰۵، ۳۴، ۲۱
 گنج زندگان ۳۹، ۳۷، ۳۲، ۱۴
 گنج زندگی ← گنج زندگان، کنز الحیاء

گنوس ۳۰
گهمرد ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۸۲، ۹۸، ۱۰۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،
۱۴۷، ۱۵۰
گیگانتیون ۳۲

□ ل

لشکریان دودرخشنده ۳۷، ۲۳۰
لنتس ۳۵، ۱۵۴، ۱۶۶
لوتوس ۷۱، ۲۲۵، ۲۳۳
لوکوپولیس، الکساندر ۳۷
لوکوک، فن ۳۵، ۴۲

□ م

ماتوریدی ۴۱
مادر ارداوان ← مادر زندگی
مادر زندگی ۲۷، ۲۸، ۵۳، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۸۷، ۸۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۸، ۱۵۹
مار آمو ۱۶۱
مازمن ۱۱۹، ۱۳۹
مانای ۳۸
مانبد ۵۴، ۶۵، ۷۴، ۸۹، ۱۳۸
مانی ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۸۷، ۱۴۰، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۵۱
مانی و دین او ۲۳۳
مانی و مانویت ۴۴
مانویان سده های میانه ۳۹
ماه ایزد ۹۵، ۹۶
متون اویغوری ۲۱۷
متون چینی ۲۱۳
متون سریانی ۲۳۷
متون سغدی ۱۵۷
متون عربی و فارسی ۲۱۹
متون فارسی میانه و پارتی ۸۷

متون قبطی	۱۶۹
متون لاتینی	۲۴۵
متون یونانی	۲۵۱
مراسلات	۳۲
مردان فرخ	۳۹
مردیانه	۱۴۹، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۰۲، ۹۸، ۶۹، ۳۰، ۲۲، ۲۱
مرزید	۱۶۶، ۶۴، ۵۴، ۲۸
مرقیون	۳۷، ۳۶، ۲۶
مرگ مانن	۳۴
مروج الذهب	۳۶
مزامیر داود	۱۴
مزامیر و نیایش ها	۳۲
مردگ تاز	۹۰
مزن (دیو)	۱۵۲، ۱۱۲، ۹۹
مزنان	۱۲۰، ۱۰۲، ۹۹، ۹۸، ۹۳
مستملی بخاری، ابوالبراهیم	۳۶
مسعودی	۳۶
معرّی، ابوالعلا	۳۶
معمار بزرگ - بام ایزد	
مفتسله	۱۳
مقدمة الادب	۱۶۶
مقدسی	۳۶
مکاتیب	۳۲
مکاشفهی دوبن	۱۶، ۱۴
منشورات	۳۲
منطقة البروج	۶۵
منوتیوس	۱۳۹
منوهمد - بهمن بزرگ	
مواعظ مانوی	۳۳
مولر، ف. و. ک.	۱۶۱، ۴۱
مهر ایزد	۱۲۰، ۱۱۴، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۰، ۷۹، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۵۴، ۲۸، ۲۳، ۱۷
	۲۵۲، ۲۰۸، ۱۹۷، ۱۷۰، ۱۶۵، ۱۵۸، ۱۵۲، ۱۲۸، ۱۲۲
مهرنامگ	۴۲
میخائیل	۳۷

□ ن

نخشب ۷۸، ۲۴۴	
نخوریگ ۱۱۲	
نرجمیک ۱۳	
نریوسنگ ۸۰	
نریسه ایزد ۱۹، ۲۱، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۵۴، ۶۹، ۸۰، ۹۱، ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۷۱، ۱۳۵	
نظم الجواهر ۳۶	
نفس زنده ۵۴، ۶۱، ۸۳، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۵۳	
نقبائیل ۲۴۲	
نگهدارنده ی شکوه ۱۶۶، ۱۷۹، ۲۴۰، ۲۰۶	
نمرا بیل ۳۰، ۱۴۹، ۱۵۴	
نوح ۱۸۴	
نوشته های اویغوری (ترکی) ۳۵	
نوشته های چینی ۳۵	
نوشته های سریانی ۳۷	
نوشته های سغدی ۳۴	
نوشته های عربی و فارسی ۳۶	
نوشته های فارسی میانه و پارسی ۳۴	
نوشته های قبطی ۳۳	
نوشته های یونانی ۳۷	
نیایش ها ۱۴	
نیبرگ، ساموئل ۱۴۴	
نیوشایان ۲۱	

□ و

واپسین ایزد ۲۷، ۳۰، ۵۴، ۷۵	
واخش یوزدره ← روح القدس	
والنتین ۲۶	
وراق، ابن عیسی ۳۷	
ورمازن، مارتن ۷۹	
وزهرگ ۹۰، ۹۶، ۱۴۵	

وسانگ ۱۱۷،۹۷
 وست ۳۹
 وستره جاتکه ۱۶۱
 ویدنکرن، گشو ۲۳
 ویسبد ۱۲۸،۹۳،۹۲،۸۱،۶۶،۵۴،۲۹،۲۸

ه □

هابیل ۲۲۴،۷۱،۷۰
 هالون، گ ۳۵
 هرمزدیغ ۱۰۶،۸۷،۶۳،۶۲،۶۱،۶۰،۵۳،۲۹،۲۷،۲۳،۱۸،۱۷،۱۶،۱۰،۹
 ۲۱۶،۱۹۵،۱۸۷،۱۶۹،۱۶۱،۱۴۹،۱۴۲،۱۲۴،۱۲۱
 هرمزد داد ۳۹
 هفت اقلیم ۱۵۹
 هگمونیوس ۴۰،۳۸
 هنر مانوی ۲۴
 هنینگ ۱۴۲،۸۱،۴۳،۴۲،۳۷،۱۰
 هوای زنده ۱۵۷،۵۶،۵۵
 هوید گمان وانگدروشنان ۴۳

ی □

یعقوبی ۴۱،۳۶
 یوناس، هانس ۴۲
 یهوه ۲۰

information about the different Manichaean gods. Then Mani and Manichaean works, non-Manichaean sources of the doctrine, and Finally the Manichaean researches since the establishment of the religion has been surveyed.

The first chapter consists of reconstruction and a narration of creation myth which bear subtitles such as Description of Paradise of Light, The Realm of Darkness, Three Stages of creation, and the End of the world. The whole narration is ultimately a result of the reconstruction of more than a hundred various texts which are included in a separate chapter consisting texts on the myth of creation. It is divided into two parts:

a) Mani and Manichaean Texts (Middle Persian, Parthian, Sogdian, Coptic, Chinese and Uigurian.

b) Non-Manichaean Texts (Arabic, Persian, Syriac, Latin and Greek).

Middle Persian, Parthian and Sogdian texts are directly translated from the original fragments edited by prof. Henning, Boyce and Sundermann. For the other texts, I indept the foreign authentic sources which are stated at the footnotes of each text.

Hereby I am highly grateful to Dr. J. Āmuzgār of Tehran University who supervised this dissertation and edited the whole material with her unique patience. I am also indebted to Dr. A. Tafazzoli and Dr. B. Gharib, profs. of Tehran University in Iranian linguistics, especially due to introduce the authentic sources.

Finally I acknowledge my debt to late Dr. M. Bahār who had kindly contributed to read and translate the Manichaean Middle Persian and Parthian texts and suggested valuable notices.

A. Esmāilpur

Tehran, 7 June 1996

Foreword

The main motive of the editor, on the firsthand, was to supply various texts on the Myth of Creation or the cosmogonical process in Manichaeism, so that the researchers will not be obliged to refer to different texts which are written in various languages - mostly in Middle Persian, Parthian, Sogdian, and Coptic., texts which do not bear enough coordination.

On the other hand, each of the Manichaean remained texts describes part of the creation myth. The best description of «Manichaean Paradise», for instance, has been preserved in a Sogdian text (read and edited by the late prof. W. B. Henning), while the description of «Manichaean Pantheon» remained in Middle Persian and Parthian texts and so on.

The other aim of this dissertation, however, was to coordinate and reconstruct Manichaean creation myth. So, firstly we have an introduction on the explanation of Manichaean doctrine, the Myth of Light and Darkness, and also some

and his Captivity \ 60 Second Creation: Ohrmizdbag's Redeem
 and the Creation of Cosmos \ 62 Third Creation: The Creation
 of Man and the Redeem of Light Particles \ 66 The Destination
 of Man's Spirit after Death \ 73 \ The Eschatological Process \
 74

Chapter II: Texts Related to the Myth of Creation 85

Mani and Manichaean Texts \ 87

- a) Middle Persian and parthian Texts \ 87
- b) Sogdian Texts \ 157
- c) Coptic Texts \ 169
- d) Chinese Texts \ 213
- e) Uigurian Texts \ 217

Non-Manichaean Texts \ 219

- f) Arabic and Persian Texts \ 219
- g) Syriac Texts \ 237
- h) Latin Texts \ 245
- i) Greek Texts \ 251

Bibliography 255

Index 281

Contents:

Foreword	9
Introduction	13
Mani and the Myth of Light and Darkness	13
Manichaeism Doctrine	25
A Summary of Creation Myth	27
Myth of Light and Darkness	29
Mani and Manichaean works	31
A Survey on Manichaean Researches	39

Chapter I: Reconstruction and Narration of Manichaean Creation Myth

51

Paradise of Light \ 55 Realm of Darkness \ 58 The Invasion of
Ahreman into Realm of Light \ 59 First Creation: The Combat
of Ohrmizdbag (The First Man) with the Forces of Darkness

Myth of Creation in Manichaeism

By
A. Esmāilpur



Fekr-e Ruz Publication
Tehran 1996

In The Name of God

